

33477

سلاال الدین
اخلاق جلالی

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

Dec 33477
21-5-60
230

۱۳۱۹
۱۳۲۸

مرفوم ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۸

روز پنجشنبه قمیت مع طهر عجم

عبدالله
موسوی

Text Book

DATE LABEL

23/7/68	22/4/68		
21/4/68	22/4/68		
25/4/68			
27/6/68			

Call No.....

Date.....

Account No.....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above.
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is
kept beyond that day.

1000
Jal
1000
Jal

1919

خلات جلال : جلال الدين

350 - 1900 - 1900

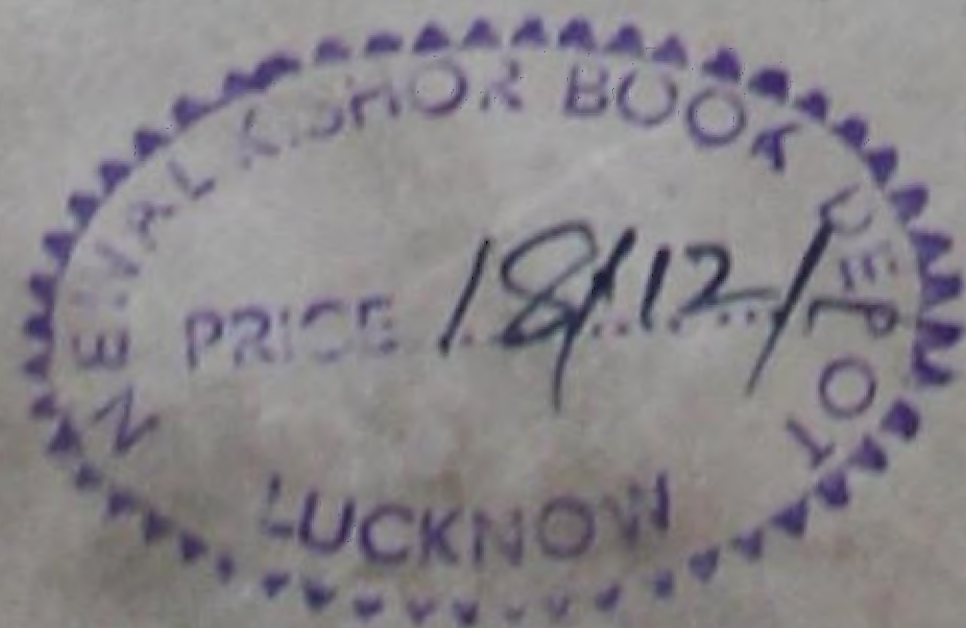
کتابت و تصنیف
بہارِ نیت و عمل

فہرستِ تصانیف و بیانی لب جریۃ آفاق مسمی بہ لوامع الاشراف و معروف بہ



من قادات مجرقاتی حضرت ملا جلال الدین محقق حقائق بالکمالی و دووان مناشیر ملیہ خیالی

بیتون شہر اشرفی مطبعہ پیشینہ نوک شہر محرم مجاہد



33477

پستعین فی التیم

درین ۲۰ الی ۳۰ فطرت پاک
 پیش از آنکه نفس ناطقه
 نیست در کس کایات و نبات
 معصومان با انسان معنی آنکه و شریع
 قابل در آن گدا امیاطه
 پیش از آنکه نفس ناطقه
 معنی ناطقه است که از آن
 معنی ناطقه است که از آن

[illegible]

من الاعظام
من صدقات اخوات
من زائد وصفات

ST. 01
Ro
J & K University Library
Acc. No. 33477

The J & K University Library
Acc. No. 33477

$88 = 82$

ووقائق حکمت علمی و عملی تحصیل نماید و بر معارج معارف علییه
و ملکات سنیه باقدام بهمت آبرید و در مدرسه ملکوت حکم قال یا آدم
ابن آدم با شما بهم منصب داد و منتهیان ملا را علی انسر و شاید
در و در کمالی که بحسب نشان قدسی فاتحه کتاب بدع و خیر اعر بصورت
انسی و سیاحتی مکارم اخلاق و لطائف مطایع است مکتبی که بدقت
آداب شعائر شرعی و اسرار نوامیس و صغی مستر شان مسالک
هیت را از مهالک غوایت خلاص و او بهر منزل کمال و گمشدگان
بوادی سلوک و متعششان نیانی طلب ابطایای حسن ارشاد
بمنهل زلال وصال رسانید و بر آل و صحاب او که حاکم ملت بضیا
و هدایت طریقه زهر و فارسان میادین و بن حارسان شرع بسین اند

ووقائق حکمت علمی و عملی تحصیل نماید و بر معارج معارف علیم
 و ملکات سنیه با قدم مهبت آبرید و در مدرسه ملکوت حکم قال یا اوم
 انبأ بهم بانما هم منصب فاو و منتهیان ملا اعلی اسر و شاید و
 در و بر کمالی که بحسب نشر قدسی فاتحه کتاب بدیع و خراع بصورت
 انسانی ۱۲ اسی و سیاحتی مکارم اخلاق و لطائف صطیع است مملی که بدو
 آداب شعائر شرعی و اسرار نوامیس و صهی مترشدان مسالک
 اهریت را از مهالک غوایت خلاص و او به سیر منزل کمال و کم شدگان
 بوادی سلوک و متعششان نیانی طلب ابطایای حسن ارشاد
 مجمع بادیه ۱۲ بمنهل زلال وصال رسانید و بر آل و صحاب او که حمایه ملت بضیا
 و هدایه طریقه زهر و فارسان میادین بن حارسان شرع بسین اند
 و عای دولت حضرت حاقانی صاحب مانی
 حلاله تعالی ظلال حلاقه و رافقه علی العالمین

۴ کنند و تحتانی در خاقانی و زمانی بزرگ شکر است ۱۲ انبیاء و برهان و غیره ۴



۱۱۲
 نشان اے بر وزن صنعت یعنی
 اودارد ۱۱۲
 اودارد ۱۱۲
 غرضی نصرت باضم یاری
 محفل نکد این مرز و بر سر است
 را با اعتبار شعاع و لعل با اعتبار
 صورت و شکام طلوع کماره با اعتبار
 و چون نشان قناریه است از این
 گرد و دیو کبریا این قناریه که در
 وقت زوال گمبیری از آن بگوید
 ۱۱۲
 قناری

بی عرض عروس حسای ملک چرخ خود را خبر و رصفای آن نتواند دید

جو ہریت کا دران کہ دشمن سہوائی خیر بقدر جان پہنچا ہری ارون تو اند خیر

پاک گوهریت از خاندان و انزلنا نوح زید میب سکرچی که صفت

سلطنت اوفیه بائیں شدید گاہی کہ چون برق لامع از ابرف

دریان خون محبت است ۱۲ و قیاس ۱۲ درختند ۱۲۵

دریا نوازش خشنیدن گیر و سیلاب خون عدا از هر طرف روان

کرد و وقتی که چون بر بهاری بگریخته نوری در آید غنچه ها را باز

شکر خنده شکر کرد ارب کبش بگرایه الماس صاعقه خروش

عکس الماسیست که صاعقه انگیز و قهرش جماعتیست مسرع که جلالت

عدی و لبتش بر ما ایسته تا سگارت تنز و که بر ستم صفات

ملک الموت باحضار مخالفان آمدند و دست مبارک از وی

رنگ چشمش سرسبز و رخسارش است در بانو غصه دلش

فیه تم غطی و با شرم و خجسته و با شرم و خجسته

پیش از این در این کتاب مذکور است

اینکه در خیمه ایست که در آنجا

استنبرده امولانا محمد ابد علی مرحوم ۹۹ یعنی دشمنان و حساد خوت آن تدر و دل

بی عرض عروس حسای ملک چهره خود را خرد و صفای آن نتواند دید
چو هرست کاروان دشمن سوادنی خبر بنقد جان هری روز نتواند خرید
پاک گوهرست از خاندان آنزلنا آنخندید میب پیکر کی صفت
سلطنت او فیه باس شدید گاهی که چون برق لامع از ابرکت
در یانوش نشین کیر و سیلاب خون عدا از هر طرف روان
کرد و وقتی که چون بر بهاری بگریه خونریزی در آید غنچه لمانی را
شکر خنده شکر کرد ارب بکشايد اگر چه الماس صاعقه خیروش
عکس الماس است که صاعقه انگیز و تیرش حمایت مسرع که چلنا
عدی دولتش بر پای بسته یا سکی است تیز و که بر سم سفارت
ملک الموت با حصار مخالفان آمده معنی است باریک از دل
ریک خصمش سر بر زده خیال است در مانع مسا دولتش جای
فته خیر عطلت و تارش بر سر خود آسمان نیست که خورشید و سایه او است

بنیادین
از ادب و عبادت
در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت

در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت

و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت

تا قیام قیامت با تو و حکومت و دولت
یار بجا و تا قیامت و ال تو
و نه در عالمی بجز تیر شام

و ظل آفتاب تو سوده اند خلق
بقتیت بقا الدیر بالهف اهل
تمهید ببالیف و ذکر القاب

همایون یا شاه زاده اسلام خلد الله ملکه و سلطان

و همیشه دار خدا باد و غلبه او

چون بقضای قضیه و در
و ابله من نجس آیه الاولاد

نعم الله الاله علی العباد کثیره
بهترین نعمتی و خوبروین منجسته

طوائف انام را نجاست و لا ذکر ام است از فضل فیض ربانی
مین تابد سجانی حضرت صاحبقرانی را خست صدق ازانی شده
که حکم اولد که تقدیمی بابایه العز و رایتین نصفت و عدالت و
قوانین سلطنت و ایالت قدوه خود را سیرت کریمه انحضرت و اشته
هیچ و نیست از دقایق قواعد ملک ملت نامری نگذاشته مصرع

و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت

و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت

شسته اعزها من اخترم

و من اشبه اباه فاطم

و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت

و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت
و در این دنیا و آخرت

از نقل باذنخوت سبک گرداندا و گوش ارست انجیست میان جان عدل
نشته بیکانش جوهرست در گنجینه سینه مخالفان جای نیکانش
صفحه تیر فاک اهدف ساخته محرش بر سماک راح بر افراخته تیر و کمانش
منضم با هم الف نونیت شد که تحقیق اثبات قضیه
فتح دلت یا بر خلاف اصل شش زنی زوال دشمن بد حال
در آری فداک اگر نه خوف آن بودی که چون لوی لالا ایشان را
بکمرین لالا لی سخت بر نیه در سلاک در خزانه عامه منظم بودی
و آفتاب ماه را اگر نه بیم آن بودی که بجای نقدین ایشان در اسام
کمترین گدائی صرف مالیده با قسط هر شبه و جمال خاف و دمس
شعر الدردری خاف جوده | فحشنا فی البحر و الآلاف سلاک
غرة بیت السلطنة القاهرة درة صدف الخلافة الباهرة مطهرة
آیات لالطاف الربانیته مطلع انوار العیایات الرحمانیه

ای تاملی که هر شب در وجه حال عطا میشود یا حصه که هر شب از مال او باشد یا مراد از قسط هر شب است که از مال او آید

[illegible]

مَطْرَحُ الْأَنْوَارِ الْمَلَكُوتِيَّةِ مَطْرَحُ الْأَنْطَارِ الْأَلَهِيَّةِ مَطْرَحُ

خسرو مالک قبا میں پناہ

زافشا بش هم سان و هم سپر

بیکیش کان سمرسیر نور و صفات

طاہر گریسایہ عین نوریت

سایه اضور دوم گوید حکیم

سلطنت انوکھلت شد دلیل

نار حور از مفت رم او نور شد

اہل و زار ز صفت بت سخند

کیا سلطان حسن خلیل بہ شکن

کو آہر سنا ماش اخفا سے کہم

آسمان ارشد از جهان است

آفتابِ مکرمت نطل الہ

تو انش چاکر زرین کمر

سایه نوار خورشید بخت

کچھ مہینے کے نو حیدان نسبت

از دینی بگذر که گشته مستقیم

منظر شازده عیسی سلطان سلیمان

ظلمتِ ظلم از ماک وورش

رایت نزویر و زواف ختند

محو کرد آن جمله از انجمن

نظم و سلاک معاً مکمل

صبح روشن تا قرین لفست

[illegible]

از علم باحوال نفس ناطقه انسانی ازین و که افعال مجبوره و مذمونه
 باروت از و صادر تواند شد تا سبب آن علم از ذوال متحلی و نقصا
 متحلی شود و یکما لیکه متوجه آنست برسد و افعال مذکور در قسم
 و قسمت یکی آنکه راجع شود با نفسی با نفرد و آنرا علم اخلاق
 و فرسنگ خوانند و دیگر آنکه راجع باشد مشارکت با فرد نوع و این
 و قسمت یکی آنکه راجع شود و مشارکت منزل یعنی از چه سبب انتظام
 احوال اهل منزل و احدا و آنرا علم کتبی و تدبیر منزل گویند
 و گیار آنکه راجع شود و مشارکت با مد ولایت یا قلم ملک و آنرا
 علم ملک و ارمی سیاست من خوانند پس لا محاله مقاصد
 که مستحق به لوا مع الاشراف فی مکارم الاخلاق است
 در اقسام ثانیه منحصر باشد چون ادب و تقصصی تقدیم تقدیر است
 مشتمل بر بعضی امور متعلقه نفس که موجب بصیرت طالب ادب است
 و بعضی امور متعلقه نفس که موجب بصیرت طالب ادب است

از علم باحوال نفس ناطقه انسانی ازین و که افعال مجبوره و مذمونه
 باروت از و صادر تواند شد تا سبب آن علم از ذوال متحلی و نقصا
 متحلی شود و یکما لیکه متوجه آنست برسد و افعال مذکور در قسم
 و قسمت یکی آنکه راجع شود با نفسی با نفرد و آنرا علم اخلاق
 و فرسنگ خوانند و دیگر آنکه راجع باشد مشارکت با فرد نوع و این
 و قسمت یکی آنکه راجع شود و مشارکت منزل یعنی از چه سبب انتظام
 احوال اهل منزل و احدا و آنرا علم کتبی و تدبیر منزل گویند
 و گیار آنکه راجع شود و مشارکت با مد ولایت یا قلم ملک و آنرا
 علم ملک و ارمی سیاست من خوانند پس لا محاله مقاصد
 که مستحق به لوا مع الاشراف فی مکارم الاخلاق است
 در اقسام ثانیه منحصر باشد چون ادب و تقصصی تقدیم تقدیر است
 مشتمل بر بعضی امور متعلقه نفس که موجب بصیرت طالب ادب است
 و بعضی امور متعلقه نفس که موجب بصیرت طالب ادب است

از علم باحوال نفس ناطقه انسانی ازین و که افعال مجبوره و مذمونه
 باروت از و صادر تواند شد تا سبب آن علم از ذوال متحلی و نقصا
 متحلی شود و یکما لیکه متوجه آنست برسد و افعال مذکور در قسم
 و قسمت یکی آنکه راجع شود با نفسی با نفرد و آنرا علم اخلاق
 و فرسنگ خوانند و دیگر آنکه راجع باشد مشارکت با فرد نوع و این
 و قسمت یکی آنکه راجع شود و مشارکت منزل یعنی از چه سبب انتظام
 احوال اهل منزل و احدا و آنرا علم کتبی و تدبیر منزل گویند
 و گیار آنکه راجع شود و مشارکت با مد ولایت یا قلم ملک و آنرا
 علم ملک و ارمی سیاست من خوانند پس لا محاله مقاصد
 که مستحق به لوا مع الاشراف فی مکارم الاخلاق است
 در اقسام ثانیه منحصر باشد چون ادب و تقصصی تقدیم تقدیر است
 مشتمل بر بعضی امور متعلقه نفس که موجب بصیرت طالب ادب است
 و بعضی امور متعلقه نفس که موجب بصیرت طالب ادب است

1. 1951

که او را ذوق سلیم
 از اجابت بعضی از نبات هم در حق تعالی
 درین فرقه گذشته نیاید و استایو طبعی
 از ایشان معلوم است از نبی ع جن
 عبیدیه با وعظ کنند و در دو و یک
 نام از ایشان که بر فیوض و نشین
 و صلاح و سواد آراسته بود و در آن گشته
 مدته العزم با هم رفت و در آن گشته
 احکام شریعت قیام نمود و آنقدر از حق
 در دستان ایشان سخن گفته و آنرا
 نیست که در قوس من خیلان هم پیدا
 شده اند و بدین دلیل که میسر است
 و الانس الم کما یکم
 و الانس الم کما یکم

[illegible]

[illegible]

شاید وحدت صرف تحقق گردد و در مره ملائکات تقریبی بل صنف

اعالیٰ معینین! شریع ذلک مجبوس و مقصور و ریک مقام

نباشد بجا که هر مقام را که خواهد محیط رحل و منزل قصد تواند داشت شعر

تَقْدِمَا قَانِي قَسَا بِلَا كُلِّ ضَوْرَةٍ

اَوَّلِيْنَ بَدِيْنِ الْحَبِّ اَتَمَّ تَهْبِثْ رَكَايَةُ اَرْسَلَتْ نُوْبِيْ وَ اِيْمَانِيْ

و از من چه بتر که امر سنت و جماعت که مالکان از من بر عمتند

اتفاق نموده اند بر آن که خواص مشران خواص بنگاه فضا است شعر

که سحر و کلام و فلک است و سحر و کلام و فلک است

فاما دعوم مشهور و معروف ملک خائف کرد و بعضی تفضیل عوام مشهور

که روزی آن خانچه بگفت مشهور که کمال مستطوبست بعضی سخاوت

ان قالوا انما نزلنا من السماء ماء فنزلنا فيه اسما

فمن بعد ذلک انما یتضمن

[illegible][illegible]

[illegible]

نوا بد بود امولک
است نفی ایح
از این زیاده
افزونی و تعظیم از
از حرف جی خیا نکه
نفسی نمیدانند ۱۲
مولای محرم
سنتی

نست و یک از کوزه کجایم ج. حسن معصوم است. آینه در دزدی نودون آهن. تفصیل کردن است دادن در دزدی بعلیه ج. ۱

یکمیل آن از آن قبیل باشد که کسی خواهد که تجلیه ز جاجه بدرجه اول یا قو
رساند یا قیل آهین امیر به فضه و هب آ و در این حال محالست فرد

جو ہر جام جم از طینت کان گشت | تو توقع ز گل کوزه گران میدار

آنست تقریر شب بروحی از تفصیل و از برای رفع آن تمهید مقدمه

مینماید آن نیست که خُلق ملکه است نفس که مقتضای سهولت و

فعلی یا از وی احتیاج بفکر و وسیت و ملکه کفایتی است نسخ و نفس و

حکمت نظری معلوم شده که کیفیت نفسانی اگر سرچشمه ازو است آنرا

حال میگویند و اگر شکی از او است ملکه و بیست وجود خلق نفس را دو پنهان

نوازند تو و کی طبیعت چنانچه مزاج شخصی در اصل فطرت ان و حاشا

استعدا و کیفیت خاص در و شتر باشد تا ما در بی سبب ما را تکلیف شود

لَا يَخْرُجُ حَارًّا لَيْسَ غَضَبٌ أَوْ حَارٌّ طَبَّ شَهْوَةٍ أَوْ حَارٌّ وَطَبَّ

سیانرا و مار و ماسر ملاوت انا نخره تفصم کیت حکمت طبعین

این کتاب
 فیست و مکرزه این کل
 صفات جام جسم نفع
 دانشم خطاست ۱۲
 مولانا ساسم و مفعول
 مع رف بر دانشم
 بیج جواب ۱۲
 سید علی بنی و ار کردن
 مع سیر از وال
 مع زود زان شونده ۱۲
 اخلاق جلال
 علی از وال
 زان شونده ۱۲
 حاصل آنکه خلق در نفس بود
 سبب پیدا شود که
 غفلت و طبیعت اگر
 این آفریده شد فی
 طبیعت مقتضی صدور این
 باشد و خیار این بود
 از دانش و عادت نیاید
 بدو در این

بیان کردہ ہیں
 حق طبیب است
 نہ نفی کہے ۱۲
 مولانا کے تلامذہ
 سہیل سہیل
 یابین گزشتہ
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹

مع فصل پنجم در بیان غرض از این کتاب
 این کتاب در بیان غرض از این کتاب
 این کتاب در بیان غرض از این کتاب
 این کتاب در بیان غرض از این کتاب

اقتضای خیر میکنند و هیچ وجه زان نتقال نمیکند ایشان بدانند
 و طبیعت بعضی اقتضای شر میکنند و هیچ وجه قبول خیر نمیکند ایشان
 بسیارند و باقی متوسطند که بجا است اخبار خیر شوند و بمصاحبت ایشان
 شرارت نیست و بل بالعین و بلکه در اخلاق ناصری نقل کرده و برین
 بسبب و من آن پوشیده نیست چه حسب اصول فلسفی افراد انسانی را
 بدیتی زمانی نیست و بر آن تقدیر تواند بود که عرض شرارت هر فرد
 را از غیر باشد و علم هر او صلاحی نشود و ضروری که شر را لذات بود
 چه تسلسل در این امور از قبیل تسلسل و معدیات است و نزد ایشان
 باطل نیست بلکه و اقصی و چنین و شوق دوم تواند بود که عرض خیر
 از غیر باشد بر همان ال لیکن شیخ ابوعلی در مقامی آورده که اشبه
 آنست که بسبب طوفانات که در قرانات عظمی واقع میشود یا بسبب
 منطقتین یا قرب تطابق اگر واقع باشد یا انتقال اوج و خفیف و غیره

و بقول انسان هم را در حدیث و روایات
 و بقول انسان هم را در حدیث و روایات
 و بقول انسان هم را در حدیث و روایات
 و بقول انسان هم را در حدیث و روایات

باستحضار حضرت علی علیه السلام
 باستحضار حضرت علی علیه السلام
 باستحضار حضرت علی علیه السلام
 باستحضار حضرت علی علیه السلام

۴۲
لاشعز حیوانات
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه

بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه

بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه

مواضعی از ارض که صلاحیت عمارت دارد و ممکن حیوانات تنفسه می توانند بود
و آن بقاع قریب بمعدل النهار است تا عرضی معین در آب منمور میشود
حینت از ارض منقسم میشود بمشهور و بحر و مکتونی که صلاحیت عمارت
نداشته باشد بنا بر کثرت عرض و برین قسمت حیوانات و نباتات
فاسد گردند و بعد از آن بتولد حادث شوند نه بتولد و هیچ برهان
بر امتناع حدوث آن انواع بتولد نیست چه در بسیاری از آن انواع
مشاهده می شود که هم بتولد هم بتولد حادث میشوند مثل حیات که
از موی آدمی پیدا میشود و عقارب از انجیر و باور و ج و موش از زرد
و صغیر از سطر و لازم نیست که حدوث بعضی انواع بتولد چون در
مدهای می بینیده باشد بکلی نباشد زیرا که شاید که موقوف بر وضعی معین باشد
که در تن متطاو له متکرر شود و آشفته است که در عالم ازین نوع حوادث کلیت
درین دیده متکرر شده باشد و آن قیامت عظمی باشد بلکه چون ناسل و کوالد

بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه

اخلاق جلا

بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه

بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه
بعضی باضمیمه

نه آید ۱۱ مولا لازم
مراض فی الجمله کافیست علم
و باطل انگاه شدی که هیچ
مراضی قابل علاج نبوده است
مولا نامی مغفور ۱۲
بعضی باشند ۱۳
بیمه سنی قول اسطاطیکس
نیست که اکثر اینی جمله از این
اخلاق حلالی
مستلزم نیست هیچ شکی از این
مولا محمد با علی مرتضی
امضی این اخلاق شایسته
باشد که زوال نیاید و چنین
اشخاص کثیر باشند که اخلاق
شان زایل نشود پس گویند
اخلاق از جمیع شایسته
قابل نیست ۱۴ مولا
محمد با و علی
در اثبات مطلب
باین اشخاص نادر
بهر از اینست این
مستلزم نیست این
مولا نامی
و ماکین

برای تنبیه است در محل منع تعطیل قوت تمیز و فرض تا وید سیاست
و بطلان شرائع قوی لازم آید که هیچ خلق قابل زوال نباشد
و نظیر این نیست که گویند اگر هر مرضی قابل علاج نبودی علم طب باطل
بودی و در بطلان این سخن شکی نیست و حاصل آنکه اشعار زنی اجمله
تا وید سیاست اختیار شوند چنانکه اسطاطالیکس گفته و هر چند
این حکم علی الاطلاق نیست اما بتکرار تا وید سیاست ایشان شر
پیدا شود و اگر انتفای شر در ایشان بکلی نشود انتقاص آن خود
حاصل شود و از اینجا معلوم شد که در بیان منفعت این علم احتیاج
باین دعوی نیست که تمام اخلاق قابل زوال است بلکه قبول اخلاق فی الجمله
در اشخاص کافیست چنانکه در علم طب با آنکه عدم قبول اگر باشد
و زناد اخلاق و نادر اشخاص تو اند بود و در ایشان نیز منفعت این علم
از جهت تنقیص شر ظاهر شود پس هیچ وجه بطلان سیاست

در اثبات مطلب
باین اشخاص نادر
بهر از اینست این
مستلزم نیست این
مولا نامی
و ماکین

این پنج بافتن از
تجرب و تجربه از
اخلاق در خلق از
تجرب و تجربه از
تجرب و تجربه از
تجرب و تجربه از

و تکالیف شرعی لازم نیاید چه اگر در مرضی یا در شخصی علاج نافع نیاید
سبب قدح در علم طب نشود و اگر گویند که برین تقدیر تکلیف هر
شخصی تبدیل هر خلق مذموم منظم نشود چه شاید که خلقی در حق
شخصی قابل زوال نباشد جواب گوئیم که چون عدم قبول زوال
متیقن نیست پس حکم عقل و شرع واجب باشد معی ازاله آن
نمودن همانا در کلام حقائق اعلام حضرت سید الانام علیه و علی
آیه الصلوة والسلام و الحیثه والا کرام اشارتی باینست ^ع حیث ^ع قال
اعلموا کل شیء لما خلق له و ازین مباحث معلوم شود که سخن ایشان
درین فن متنبه بر سامعه است چنانچه بعد ازین بر وجه مفضلتر ازین باین
معدرت و ارتکاب امثال این مسامحات مرقوم رقم بیان خواهد شد
ان شاء الله تعالی و به اعصمت و التوفیق

لامع اول در سبب اخلاق و در ووه لمع

۱۲ مولانا سید محمد باقر
۱۳ مولانا سید محمد باقر
۱۴ مولانا سید محمد باقر
۱۵ مولانا سید محمد باقر
۱۶ مولانا سید محمد باقر
۱۷ مولانا سید محمد باقر
۱۸ مولانا سید محمد باقر
۱۹ مولانا سید محمد باقر
۲۰ مولانا سید محمد باقر
۲۱ مولانا سید محمد باقر
۲۲ مولانا سید محمد باقر
۲۳ مولانا سید محمد باقر
۲۴ مولانا سید محمد باقر
۲۵ مولانا سید محمد باقر
۲۶ مولانا سید محمد باقر
۲۷ مولانا سید محمد باقر
۲۸ مولانا سید محمد باقر
۲۹ مولانا سید محمد باقر
۳۰ مولانا سید محمد باقر

این سبب این علم
انفال بیان درین
از غلط و فتنی و اذن
و انصاف است باز درین
الگو و خدای باز
مولانا سید محمد باقر
نفس که او تواند
و الله اعلم ان علی بیان
بسمت آن سید
کلیه که از خبر
کده شده است
کلیه که از خبر
کلیه که از خبر

۵۶
 از این که متعلق است و تصدیقات یا نفس سائل ازین و که متصورند
 از آن و که متعلق تصدیق موضوع مسئله است مگر این که محذور بود
 که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه بآن بعضی مسائل حکمت علمی
 یا تصدیقات متعلقه بآن بودی اصلا لازم نیست نیست تحقیق جواب
 و تفسیح آن وجهی که در آن محسوسه نماید و جوابی دیگر گفته اند و آن است
 که مراد از حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید و آن را
 نیز حکمت علمی خوانند و بسبب اختلاف معنی احتمال از تقسیم منقسم
 و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد و بر خلاف
 این معنی تصریح نموده اند و انصاف آنست که کلام در حسن و قبح عملی
 برسانه ساخته شود و طالب این فن تحقیق مقاصد بر وجه حکمی مکلف
 نشده اند بلکه آنچه علم بآن بوصفیه عمل نشیند و موجب نجات طالب
 مسترشد از ممالک زوائل باشد اکتفا نموده اند چه ایشان مبتدی را

از این که متعلق است و تصدیقات یا نفس سائل ازین و که متصورند
 از آن و که متعلق تصدیق موضوع مسئله است مگر این که محذور بود
 که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه بآن بعضی مسائل حکمت علمی
 یا تصدیقات متعلقه بآن بودی اصلا لازم نیست نیست تحقیق جواب
 و تفسیح آن وجهی که در آن محسوسه نماید و جوابی دیگر گفته اند و آن است
 که مراد از حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید و آن را
 نیز حکمت علمی خوانند و بسبب اختلاف معنی احتمال از تقسیم منقسم
 و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد و بر خلاف
 این معنی تصریح نموده اند و انصاف آنست که کلام در حسن و قبح عملی
 برسانه ساخته شود و طالب این فن تحقیق مقاصد بر وجه حکمی مکلف
 نشده اند بلکه آنچه علم بآن بوصفیه عمل نشیند و موجب نجات طالب
 مسترشد از ممالک زوائل باشد اکتفا نموده اند چه ایشان مبتدی را

در این که متعلق است و تصدیقات یا نفس سائل ازین و که متصورند
 از آن و که متعلق تصدیق موضوع مسئله است مگر این که محذور بود
 که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه بآن بعضی مسائل حکمت علمی
 یا تصدیقات متعلقه بآن بودی اصلا لازم نیست نیست تحقیق جواب
 و تفسیح آن وجهی که در آن محسوسه نماید و جوابی دیگر گفته اند و آن است
 که مراد از حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید و آن را
 نیز حکمت علمی خوانند و بسبب اختلاف معنی احتمال از تقسیم منقسم
 و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد و بر خلاف
 این معنی تصریح نموده اند و انصاف آنست که کلام در حسن و قبح عملی
 برسانه ساخته شود و طالب این فن تحقیق مقاصد بر وجه حکمی مکلف
 نشده اند بلکه آنچه علم بآن بوصفیه عمل نشیند و موجب نجات طالب
 مسترشد از ممالک زوائل باشد اکتفا نموده اند چه ایشان مبتدی را

انسانی طبیعت و علم متعلق بان چیست فطریست یا تعلقیست بقدرت

و در بدو طلب این فن اشیاء میگرداند و تکلیف تحقیق این مطالب را بطبعی
 ابداً ۱۲
 مومی تحریک و تفویض مقصود میشود چه تحقیق آنها از دیگر فنون
 رساننده ۱۲ قوت کردن ۱۲
 حکمی حاصل شود و مبتدی اخوضی در آن نیست و بعضی محققان بن جمله
 تصریح کرده اند و شیخ رئیس رساله اخلاق تلویحی بآن فرموده
 و در بعضی موضع شفا آورده که کمال عقل عملی شنباط آرای کلیه است
 و در فضائل و رذائل اعمال بر وجه اتمنا بر شهورات که فی الواقع مطالب
 برهان باشد تحقیق آن بطریق برهان متعلق بکمال قوت نظریست
 و الله ولی التوفیق و بیده از مته التحقیق
 لمعه دوم در رسوم این فضائل گفته اند که حکمت عبارتست از
 علم باحوال موجودات بر وجهی که فی الواقع چنان باشد بقدر طاقت
 بشری و احوال موجودات یا وجود ایشان منوط بقدرت و استیاء
 انسانی نیست و علم متعلق بآن حکمت نظریست یا متعلق است بقدرت
 ۱۲

دوم سرعت فهم صفائی ذهن چهارم سهولت تعلم پنجم حسن تعقل
 ششم تحفظ هفتم تذکره اما و کا ملکه سرعت استنتاج مطالب
 سهولت استخراج نتایج از مقدمات است و حصول آن منوط بکثرت
 فراولت مقدمات نتیجه خواهد بود و اما سرعت فهم ملکه انتقال از ملزوم
 بلوازم بی مکشی زیاده و همانا فرق میان این دو آنست که اول سرعت
 در حرکت فکر است و ثانی در غیر فکر چون انتقال از ملزومات تصویر
 بلوازم آن یا از قضایا یا بعکس مستوی یا عکس نقیض و اما صفائی ذهن
 ملکه استعداد استخراج مطلوب است بضرطرب و تشویش و اما
 سهولت تعلم ملکه توجه کلی بمطلوب است تا بی مانع خاطر متفرقه با سادگی
 کتاب تواند نمود و اما حسن تعقل آنست که در بحث اشکاف از
 هر مطلبی حدی لائق باید نگاه دارد تا نه ایهمال امری اجنبی و نه استعمال
 شیء اند و اما تحفظ آنست که محموله یا محسوسه نیکو ضبط نماید و اما تذکر

عقل با هم بقوت تفکر تا بحمل حاصل کرده باشد نیک نگاه دار و از نفس غیر و الله نیکو حالی است از ضبط نماید صفت ثانی بر سه صورت و گمان بنیاد کرد یعنی ضبط آن صورت کنه با وجهی که اهل ۱۲ مولانا سے مراد

حضرت غزت غزت کلمه مستم مکارم اخلاق و مادی طریقی
و وفای راضی الله علیه و سلم میفرماید قاضیه کما صبر و لوا لغیر
من الرسل یعنی در تحمل مشاق و تفت بر مکاره و وفایت با دیگر نبیا که
مقربان بارگاه کبریا و مویدان بجلعت صطفی الله علیه و سلم
کریمه ساز و از احادیث مشهوره است الصبر مفتاح الفرج و در حدیث
دیگر است انصر مع الصبر و صغیر صغری که حکمای فرس و بیباکل
و معابد آنخته بودند مکتوب بوده که چنانکه آهین طبعاً عاشق متعنا
ظفر طوعاً طالع صبرست هفتم قناعت و آن سخفان نفس است
بما کل و سائر لابس و غیر با و اکفا بقدر ضرورت از جهت است
بان نه از جهت حرص جمع مال که آن فقیرست شرعاً و عظام موم بخلا
اول که یکمال محبت موسوت چنانچه در کلام صادق مصدق ارد
القناعت کنت لایقنی هشتم وقار و آن اطمینان نفس است و

[illegible]

و بآن منی باشد ۱۲ **ع** تفسیر و زین تفسیر بقاف فوقانی بعد آن تنگی کردن نفقه حیال ۱۲ **ع** ۱۲

۱۵ جامع الکملیات
 ۱۶ جامع الکملیات
 ۱۷ جامع الکملیات
 ۱۸ جامع الکملیات
 ۱۹ جامع الکملیات
 ۲۰ جامع الکملیات
 ۲۱ جامع الکملیات
 ۲۲ جامع الکملیات
 ۲۳ جامع الکملیات
 ۲۴ جامع الکملیات
 ۲۵ جامع الکملیات
 ۲۶ جامع الکملیات
 ۲۷ جامع الکملیات
 ۲۸ جامع الکملیات
 ۲۹ جامع الکملیات
 ۳۰ جامع الکملیات
 ۳۱ جامع الکملیات
 ۳۲ جامع الکملیات
 ۳۳ جامع الکملیات
 ۳۴ جامع الکملیات
 ۳۵ جامع الکملیات
 ۳۶ جامع الکملیات
 ۳۷ جامع الکملیات
 ۳۸ جامع الکملیات
 ۳۹ جامع الکملیات
 ۴۰ جامع الکملیات
 ۴۱ جامع الکملیات
 ۴۲ جامع الکملیات
 ۴۳ جامع الکملیات
 ۴۴ جامع الکملیات
 ۴۵ جامع الکملیات
 ۴۶ جامع الکملیات
 ۴۷ جامع الکملیات
 ۴۸ جامع الکملیات
 ۴۹ جامع الکملیات
 ۵۰ جامع الکملیات
 ۵۱ جامع الکملیات
 ۵۲ جامع الکملیات
 ۵۳ جامع الکملیات
 ۵۴ جامع الکملیات
 ۵۵ جامع الکملیات
 ۵۶ جامع الکملیات
 ۵۷ جامع الکملیات
 ۵۸ جامع الکملیات
 ۵۹ جامع الکملیات
 ۶۰ جامع الکملیات
 ۶۱ جامع الکملیات
 ۶۲ جامع الکملیات
 ۶۳ جامع الکملیات
 ۶۴ جامع الکملیات
 ۶۵ جامع الکملیات
 ۶۶ جامع الکملیات
 ۶۷ جامع الکملیات
 ۶۸ جامع الکملیات
 ۶۹ جامع الکملیات
 ۷۰ جامع الکملیات
 ۷۱ جامع الکملیات
 ۷۲ جامع الکملیات
 ۷۳ جامع الکملیات
 ۷۴ جامع الکملیات
 ۷۵ جامع الکملیات
 ۷۶ جامع الکملیات
 ۷۷ جامع الکملیات
 ۷۸ جامع الکملیات
 ۷۹ جامع الکملیات
 ۸۰ جامع الکملیات
 ۸۱ جامع الکملیات
 ۸۲ جامع الکملیات
 ۸۳ جامع الکملیات
 ۸۴ جامع الکملیات
 ۸۵ جامع الکملیات
 ۸۶ جامع الکملیات
 ۸۷ جامع الکملیات
 ۸۸ جامع الکملیات
 ۸۹ جامع الکملیات
 ۹۰ جامع الکملیات
 ۹۱ جامع الکملیات
 ۹۲ جامع الکملیات
 ۹۳ جامع الکملیات
 ۹۴ جامع الکملیات
 ۹۵ جامع الکملیات
 ۹۶ جامع الکملیات
 ۹۷ جامع الکملیات
 ۹۸ جامع الکملیات
 ۹۹ جامع الکملیات
 ۱۰۰ جامع الکملیات

و در جوامع الکمل مصطفوی علیه افضل الصلوات والتسلیمات و آرد
 که فرمود الله تعالی دین اسلام را از برای جوید بر گزیده و بیسج چیز
 دین اسلام را با صلاح نمی آورد الا سخاوت حسن خلق پس دین
 خود را بهر دو نفرین گردانید و در حدیث دیگر فرموده اول چیزی که
 در روز قیامت در میزان حسنات نهند حسن خلق و سخاوت است
 و چون خدی تعالی ایمان را آفرید گفت خدایا مرا قوی گردان حق
 تعالی او را حسن خلق و سخاوت قوی گردانید و چون کفر را بیافرید
 گفت باز خدایا مرا قوی گردان الله تعالی او را بخل و خفگی قوی
 گردانید و امام غزالی روایت کرده که جمعی از کفار بنی غنم را سیر کرد
 نزد حضرت سالت بنی صلی الله علیه و سلم آوردند حضرت فرمود که
 همه را بکشید الا یکی از ایشان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود که
 خدا کیست و دین کیست و گناه ایشان همه کیست پس حکمت که

۱۱ مولوی جوید
 ۱۲ مولوی جوید
 ۱۳ مولوی جوید
 ۱۴ مولوی جوید
 ۱۵ مولوی جوید
 ۱۶ مولوی جوید
 ۱۷ مولوی جوید
 ۱۸ مولوی جوید
 ۱۹ مولوی جوید
 ۲۰ مولوی جوید
 ۲۱ مولوی جوید
 ۲۲ مولوی جوید
 ۲۳ مولوی جوید
 ۲۴ مولوی جوید
 ۲۵ مولوی جوید
 ۲۶ مولوی جوید
 ۲۷ مولوی جوید
 ۲۸ مولوی جوید
 ۲۹ مولوی جوید
 ۳۰ مولوی جوید
 ۳۱ مولوی جوید
 ۳۲ مولوی جوید
 ۳۳ مولوی جوید
 ۳۴ مولوی جوید
 ۳۵ مولوی جوید
 ۳۶ مولوی جوید
 ۳۷ مولوی جوید
 ۳۸ مولوی جوید
 ۳۹ مولوی جوید
 ۴۰ مولوی جوید
 ۴۱ مولوی جوید
 ۴۲ مولوی جوید
 ۴۳ مولوی جوید
 ۴۴ مولوی جوید
 ۴۵ مولوی جوید
 ۴۶ مولوی جوید
 ۴۷ مولوی جوید
 ۴۸ مولوی جوید
 ۴۹ مولوی جوید
 ۵۰ مولوی جوید
 ۵۱ مولوی جوید
 ۵۲ مولوی جوید
 ۵۳ مولوی جوید
 ۵۴ مولوی جوید
 ۵۵ مولوی جوید
 ۵۶ مولوی جوید
 ۵۷ مولوی جوید
 ۵۸ مولوی جوید
 ۵۹ مولوی جوید
 ۶۰ مولوی جوید
 ۶۱ مولوی جوید
 ۶۲ مولوی جوید
 ۶۳ مولوی جوید
 ۶۴ مولوی جوید
 ۶۵ مولوی جوید
 ۶۶ مولوی جوید
 ۶۷ مولوی جوید
 ۶۸ مولوی جوید
 ۶۹ مولوی جوید
 ۷۰ مولوی جوید
 ۷۱ مولوی جوید
 ۷۲ مولوی جوید
 ۷۳ مولوی جوید
 ۷۴ مولوی جوید
 ۷۵ مولوی جوید
 ۷۶ مولوی جوید
 ۷۷ مولوی جوید
 ۷۸ مولوی جوید
 ۷۹ مولوی جوید
 ۸۰ مولوی جوید
 ۸۱ مولوی جوید
 ۸۲ مولوی جوید
 ۸۳ مولوی جوید
 ۸۴ مولوی جوید
 ۸۵ مولوی جوید
 ۸۶ مولوی جوید
 ۸۷ مولوی جوید
 ۸۸ مولوی جوید
 ۸۹ مولوی جوید
 ۹۰ مولوی جوید
 ۹۱ مولوی جوید
 ۹۲ مولوی جوید
 ۹۳ مولوی جوید
 ۹۴ مولوی جوید
 ۹۵ مولوی جوید
 ۹۶ مولوی جوید
 ۹۷ مولوی جوید
 ۹۸ مولوی جوید
 ۹۹ مولوی جوید
 ۱۰۰ مولوی جوید

طاہر شد و سرنمینی اگر چه بر محبوبان مضیق مضالعات رسد کہ

نظر ایشان بکنه اشیا نرسید و جمال حقیقت حال ندید و حقائق را

انظروا حروف اساطیر مسطور و کتب متداوله فرا گیر نمود در ادب

وهم و خیال صبط نمایند و سخاو و زان طو ابر کلمات مصنفان بهیچ وجه جائز

ندارند مخفی خواهد بود و لکن بر طالع و مد و باز که است تعلیم عشاء به صراحت

برنجوسان ۱۲
اونشده باشد و غیرتیمومات جدا و تله است اما ضلالت

فطانت اور انمیش ^{۴۱} نہ ہونے کے ساتھ ساتھ یہ لفظ

۱۵۰۰

اریل سوک در دستان حد رسید اسود و بر سر دیوار بلند نمود
 رفق ۱۴

سقوط المردوبان في النار الروزي من برهما لعدو ساف حريت لند دهم

بباشد و هرگاه بعد از تذکره این احوال عقل از قبول امثال آنچه در محال

موده شد بهنکافی نماید و این جمیست که از بهت غل و بار کفها

ما رسان حکمت رسمی بر لوح تدوین مثبت زفت والا بلیت

ظاهر شد و سرانیمینی اگر چه بر مجبوسان مضیق مضائق است که
 نظریاتشان بکنه اشیا نرسیده و جمال تحقیق حال ندیده و حقایق را
 از نظروف حروف اساطیر مسطور و کتب متداوله فرا گیرند و در ادب
 و هم و خیال صبط نمایند و تجاوز از طوا هر کلمات مصنفان بهیچ وجه
 ندارند مخفی خواهد بود و لیکن بر طالب دیده باز که بسبب تعلیه عشا و بصیرت
 او نشده باشد و عبارت موهیات جلال و تدلیسات اهل ضلال چشم
 فطانت او را نیوشیده پوشیده نماید که و هم در موی طبیعی فطانت
 از تحیل محضت در دندان خدر پیدا شود و تیر و بر سر و یو اربلند شود
 سقوط کرد و با آنکه اگر در زمین بر همان قدر مسافت حرکت کند و هم سقوط
 باشد و همانا بعد از تذکره این احوال عقل از قبول امثال آنچه در خیال
 موده شده است کفافی نماید و این جمیست که از جهت غفلت بدارکنها
 مارسان حکمت رسمی بر لوح تدوین ثبت زنت و الالمیت

یسوع مسیح
 حقیقی حق تعالی و قول او که او را
 لفظ اناضت کرده و چنانچه غنچه
 کرم بالفتح برده سابقه آنحضرت
 به اضافت ای حق تعالی که مثل زمین
 باشد نه تنها بجا بود و بلکه
 جمع غنچه است و اناضت بالکسر و زین
 و غیر بیانیدن آن کو که در
 جمع

ای عظمی و عظیمی که در این عالم است
 و این عظمی و عظیمی که در این عالم است
 و این عظمی و عظیمی که در این عالم است
 و این عظمی و عظیمی که در این عالم است

و نعم غیر متناهی از خزانه الطاف الهی بر و افاضت کرده مقربان
 حضرت ا و از ملائک انبیاء و صحابه تابعین و اولیاء و حکمای متابعین
 و ائمتیاء و احکام شریعت و التزام و طائف رسوم ملت ملا گردانند
 تقوی و تحریر از عاصی که مکمل نعمت نیست شعائر و ثنائی خود سازد و مدک میل
 عبادت شریعت همچون بحیرت از اشیا بر جویت که عقل
 با استقلال بآن اندر رسد و تفصیل احکام شرعی از محیط استقلال
 عقل خارج است و قصاری مرکب عقل درین امور بخوبی از اجمال است
 چه خبر نبوت ا و نهانخانه اسرار شریعت نتوان بپس احکام
 فقهی من حیث الاجمال و حل حکمت عملی باشد و من حیث تفصیل
 خارج نیست انواع فصائل و ترکیب بعضی با بعضی اخلاق نامحصول
 متولد شود و حکما گفته اند همچنانکه امرجه و اشخاص متفاوت است و در
 بر یکسج نمیتواند بود و اخلاق نیز متخالفست تا نفس یک خلق نباشد

و این عظمی و عظیمی که در این عالم است
 و این عظمی و عظیمی که در این عالم است
 و این عظمی و عظیمی که در این عالم است
 و این عظمی و عظیمی که در این عالم است

و این عظمی و عظیمی که در این عالم است
 و این عظمی و عظیمی که در این عالم است
 و این عظمی و عظیمی که در این عالم است
 و این عظمی و عظیمی که در این عالم است

آن معاد
محمد بن یوسف
ابو القاسم
فادشور
سلیمان
کلیزی
یوسف
محمد بن یوسف
نقده

در آن

[illegible]

و شوارو همچنین کسان نمی نباشند بلکه نمی تحقیق است آنکست که بدل
مان از برای عرضی کند بلکه برای آنکه سخاوت بلکه شرفیت و لذتها
مطلوب اگر غیر ازین چیزی ^{دیگر} می گیرد وجه قصد او باشد ثانیاً و بالعرض
تواند بود چنانچه در افعال الله تعالی اشارتی بهمین وقت اما در سجا
افعال شبیه آن از غیر شجاعت صا و شود چون جمعی که بجنکها
خطرناک کارهای هولناک قیام نمایند از جهت طلب مالی یا جاه
یا غیرین از مطالب باعث بران حرص ^{بطلب} مطلوب باشند نه ملکه شجاعت
چون عیار آن که تحمل ضرب شدید و خشن ^{خشن} مدید بل قطع و تسل نمایند
تا نام ایشان در میان انبیا و خیرین که در زو اهل شر باشند شرکانند
و کسیکه برای دفع ملامت آقارب اخوان یا خوف سلطانی یا نظائر آن
اقدام بران افعال نماید یا آنکه مکرراً بطریق اتفاق مظفر شد و شاهد
و آن منحصر گشته و این طوع آفت شجاع نباشند بلکه شجاع کسی است که در

نفع غیر از
 اوقالی معلول باشد
 حاصل بیس که در نهایت مشوب بغیر
 جو اوطاق و در بعضی نموده باشد و کمال
 مولوی موم **ع** و اواع ز غایب و طلق
 نبود از آنکه غایب است و در بعضی
 غیبت مجور از اوطاق و در بعضی
 در و در بعضی غایب است و در بعضی
 همچون اخلاق ماضی گفته و در بعضی
 عشق نفسانی از اوطاق و در بعضی
 نمودن در طلب مال یا نه و در بعضی
 شاست بهمت از کمال و در بعضی
 کند و چون از کمال و در بعضی
 ای قطع و در بعضی
 چشم کردن و در بعضی
 ایتم نمود و در بعضی
 عطف است بر بعضی و در بعضی
 عطف است بر بعضی و در بعضی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البركة والرحمة
والهدى والنعيم
والعزة والكرام
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغنى والفاخر
والعز والبرهان
والجود والسخاء
والعفو والصفح
والغنى والفاخر
والعز والبرهان

کرم الله وجهه باصحاب خود فرموده ايها الناس انکم ان لم تقمتم
 بموتوا واول الذی نفس ابن ابی طالب بیدیه لالف ضربه لسیف علی
 الراس چون بن مثنیه علی الفراش میفرماید که ای طالبان فسیان
 حصلت مورث شماست از رقه غفلت متنبه شوید مگر نماید
 شما کشته نشوید البته حضرت ملک الموت جان نخواهد پرس اجنگ
 چه میسرید و ننگ حسن ارجیه و بخود امید آید بان خدا که روح
 پسر بطالب و در قدرت اوست که نه از ضرب شمشیر بر سر خوردن
 آسان تر از مردن بر فراش است چه مردن بطریق مردان از جان سپردن
 بشیوه زنان است که سرخی خون گالونه چهره عاشقانست ملیت

چون شهید عشق و دنیا و عقبی سرخرو
انجوش از نسا که با آتشه بین ان نذر

و احادیث و فضیلت شجاعت و شجاعت بسیار است از انجمله آنچه فرمود
 اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّجَاعَةَ وَلَوْ عَلَى قَتْلِ حَيَّةٍ وَعَقْفِ رَبٍّ وَ بَرِّهِمْ

نعمه انعام
نفیض از دست
جبهه
مندی قلعه
دست میدارد
تجارت اگر چه
کشتن مار و
شتر به شتر
معصوم

و باقی مراتب بحسب قرب آبان تبه در عدا فضیلت معده و میشوند همچنان
در اعتدال یعنی دیگر مراتب اگر چه در حلق اعتدال فی نیستند و خالی از شوا
انحراف بنا بر آنکه از ایشان جالی بین در فعال ظاهر میشود و در سبک مراتب
اعتدال منخرطند و بنا برین تقدیر تفاوت در مدارج کمال تحلیفات
در قرب بجا و وسط اعتدال باشد و قواعد طب و حافی بر قیاس و منجبا
قواعد طب جسمانی و شکی نیست که اعتدال یا معنی نیز اگر چه معنی دارد اما
خالی از صعوبت نیست و اگر چه در مقام مبالغه وصف آن بوقت شعور
حدت سیف نمایند و از کار نه و الله میدانی من شیاری صراط مستقیم
و چون انحراف از وسط یا بطرف افراط باشد یا بطرف تفریط پس باز
بهر فضیلت و دور ذیل باشد که آن فضیلت وسط میان هر دو باشد و چون
ببین شده که اجناس فضیلت چهار است اجناس ذیل هشت باشد و از آن
طرف باشد نسبت به حکمت و آن سعه و بله باشد سغه طرف افراط است

و اعتدال بین هوای آینه اعتدال
از مرتبه افضل و در سبک مراتب اعتدال
ببین است که از آن آینه اعتدال
خالی از شوا و در سبک مراتب اعتدال
انحراف بنا بر آنکه از ایشان جالی بین در فعال ظاهر میشود و در سبک مراتب
اعتدال منخرطند و بنا برین تقدیر تفاوت در مدارج کمال تحلیفات
در قرب بجا و وسط اعتدال باشد و قواعد طب و حافی بر قیاس و منجبا
قواعد طب جسمانی و شکی نیست که اعتدال یا معنی نیز اگر چه معنی دارد اما
خالی از صعوبت نیست و اگر چه در مقام مبالغه وصف آن بوقت شعور
حدت سیف نمایند و از کار نه و الله میدانی من شیاری صراط مستقیم
و چون انحراف از وسط یا بطرف افراط باشد یا بطرف تفریط پس باز
بهر فضیلت و دور ذیل باشد که آن فضیلت وسط میان هر دو باشد و چون
ببین شده که اجناس فضیلت چهار است اجناس ذیل هشت باشد و از آن
طرف باشد نسبت به حکمت و آن سعه و بله باشد سغه طرف افراط است

و باقی مراتب بحسب قرب آبان تبه در عدا فضیلت معده و میشوند همچنان
در اعتدال یعنی دیگر مراتب اگر چه در حلق اعتدال فی نیستند و خالی از شوا
انحراف بنا بر آنکه از ایشان جالی بین در فعال ظاهر میشود و در سبک مراتب
اعتدال منخرطند و بنا برین تقدیر تفاوت در مدارج کمال تحلیفات
در قرب بجا و وسط اعتدال باشد و قواعد طب و حافی بر قیاس و منجبا
قواعد طب جسمانی و شکی نیست که اعتدال یا معنی نیز اگر چه معنی دارد اما
خالی از صعوبت نیست و اگر چه در مقام مبالغه وصف آن بوقت شعور
حدت سیف نمایند و از کار نه و الله میدانی من شیاری صراط مستقیم
و چون انحراف از وسط یا بطرف افراط باشد یا بطرف تفریط پس باز
بهر فضیلت و دور ذیل باشد که آن فضیلت وسط میان هر دو باشد و چون
ببین شده که اجناس فضیلت چهار است اجناس ذیل هشت باشد و از آن
طرف باشد نسبت به حکمت و آن سعه و بله باشد سغه طرف افراط است

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

تفاوت نه بخروی باشد که بالقوه عدد زائد بود و راجع نشود یکی از
 مسبب ملائکه آن بر آن جوه که بعد ازین شروع خواهد شد البته
 متناظر باشد مثل و نغمه که یکی زیاده بر دیگری باشد بجمیع مثلاً
 یکی منفی باشد و دیگری زیاده که تفاوت میان ایشان چهار
 بعست نه منفی که اقل است بضعیف یا زیاده میشود چهار بعست که
 قدر تفاوت است و اگر اقل منفی اکثر باشد عالی از آن نیست که قدر تفاوت
 مثل قله است یا بیشتر اول نسبت نصف و نصف است و آنرا بنویسند
 خوانند و ثانی نسبت کمتر لا ضعاف اگر اینها تفاوت بخبر و است که
 بالقوه عدد زائد است اگر آن خبر و نصف و مادی و آن اول بعد و نه میکند
 همچون نصف و ثلث از ابعاد وسطی گویند و آن منحصرست و همین و
 چه اگر تفاوت ربع و سدس باشد خبر و تفاوت عد نصف کند اگر
 به سبع و خمس باشد عدد و آن نصف کند و هم اول از ابعاد وسطی را

بعد از آنکه گویند مثل و دو سه قسم ثانی اربعه خوانند
 مثل سه چهار اگر تفاوت بخبر نیست که عاصف ما و آن می کنند
 آنرا ابعاد صغار گویند و آن را زائد بالربوبیت این اقسام که در
 بین العبدین یا تدریج است یا تفاوت بخبر می که بالقوه عذر است
 تا آنجا که تفاوت محسوس تواند شد و حلق انسان را کمیت صد آن
 باشد ملائم باشند و متبر اگر تفاوت برتر باشد که در س نیاید
 یا نهایت قلیل نماید یا جمل حلق انسانی ایجاد آن معنی آید در حیطه اعتبار
 این فن دخل باشد چه بر تقدیر فوات از حس یا قلت تفاوت در حس کند
 مستعد به که مطلوب است از تالیف حاصل نشود و برتر یا خیر اگر چه
 از آلات دیگر اخراج توان کرد لیکن چون نه برینوال اطریحی انسانیت
 که اصوات حلقی است طبیعت از یاده غیبی در آن نباشد و فضل کند
 از آن حاصل نشود و صنعت موتقی موضوع از برتری تبع فضل است

۱۰۳
 بعد از آنکه گویند مثل و دو سه قسم ثانی اربعه خوانند
 مثل سه چهار اگر تفاوت بخبر نیست که عاصف ما و آن می کنند
 آنرا ابعاد صغار گویند و آن را زائد بالربوبیت این اقسام که در
 بین العبدین یا تدریج است یا تفاوت بخبر می که بالقوه عذر است
 تا آنجا که تفاوت محسوس تواند شد و حلق انسان را کمیت صد آن
 باشد ملائم باشند و متبر اگر تفاوت برتر باشد که در س نیاید
 یا نهایت قلیل نماید یا جمل حلق انسانی ایجاد آن معنی آید در حیطه اعتبار
 این فن دخل باشد چه بر تقدیر فوات از حس یا قلت تفاوت در حس کند
 مستعد به که مطلوب است از تالیف حاصل نشود و برتر یا خیر اگر چه
 از آلات دیگر اخراج توان کرد لیکن چون نه برینوال اطریحی انسانیت
 که اصوات حلقی است طبیعت از یاده غیبی در آن نباشد و فضل کند
 از آن حاصل نشود و صنعت موتقی موضوع از برتری تبع فضل است

و بعد از آنکه گویند مثل و دو سه قسم ثانی اربعه خوانند
 مثل سه چهار اگر تفاوت بخبر نیست که عاصف ما و آن می کنند
 آنرا ابعاد صغار گویند و آن را زائد بالربوبیت این اقسام که در
 بین العبدین یا تدریج است یا تفاوت بخبر می که بالقوه عذر است
 تا آنجا که تفاوت محسوس تواند شد و حلق انسان را کمیت صد آن
 باشد ملائم باشند و متبر اگر تفاوت برتر باشد که در س نیاید
 یا نهایت قلیل نماید یا جمل حلق انسانی ایجاد آن معنی آید در حیطه اعتبار
 این فن دخل باشد چه بر تقدیر فوات از حس یا قلت تفاوت در حس کند
 مستعد به که مطلوب است از تالیف حاصل نشود و برتر یا خیر اگر چه
 از آلات دیگر اخراج توان کرد لیکن چون نه برینوال اطریحی انسانیت
 که اصوات حلقی است طبیعت از یاده غیبی در آن نباشد و فضل کند
 از آن حاصل نشود و صنعت موتقی موضوع از برتری تبع فضل است

نسبت هندسی است پس طریق استخراج وسط در قسم اول نسبت هندسی است که سفر مرتب نیست که معلوم اند چند بگذرد وسط که محسوب است حال شود

نسبت هندسی نسبت تا لینی نسبت عدوی با بقا که شود نسبت دوم ۱۲

نسبت هندسی است که نسبت اول دوم همچون نسبت دوم ثانی باشد ۱۰۸

و این نسبت متصلا خوانند یا همچون نسبت ثالثی بر لینی باشد این را نسبت متصلا خوانند نسبت تا لینی است که نسبت قدر تفاوت میان وسط و اکثر تفاوت میان وسط و اکثر همچون نسبت صغریا کبر باشد چنانکه گذشت و طریق استخراج هر دو کتب از شایسته هند کورست و در علم هند سه برهن میشود و کسی و قائل علوم و اسرار استیغنی بر حکام نسبت است آنچه از فیثاغورث منقولست که اصول متو را از هرات افلاک استنباط نموده و گفته که هیچ نغمه خوش آئیده از آواز افلاک نیست اگر چه بعضی فاضل حکما این سخن را بظان خود حمل کرده اند و گفته اند که سبب آن منحصرا در موج سبب قریع یا قلع عقیف نیست ممکن است که بطریق رمز اشارتی باشد نسبت شریفه که میان کات فلک

نسبت هندسی نسبت تا لینی نسبت عدوی با بقا که شود نسبت دوم ۱۲

نسبت هندسی است که نسبت اول دوم همچون نسبت دوم ثانی باشد ۱۰۸

و این نسبت متصلا خوانند یا همچون نسبت ثالثی بر لینی باشد این را نسبت متصلا خوانند نسبت تا لینی است که نسبت قدر تفاوت میان وسط و اکثر تفاوت میان وسط و اکثر همچون نسبت صغریا کبر باشد چنانکه گذشت و طریق استخراج هر دو کتب از شایسته هند کورست و در علم هند سه برهن میشود و کسی و قائل علوم و اسرار استیغنی بر حکام نسبت است آنچه از فیثاغورث منقولست که اصول متو را از هرات افلاک استنباط نموده و گفته که هیچ نغمه خوش آئیده از آواز افلاک نیست اگر چه بعضی فاضل حکما این سخن را بظان خود حمل کرده اند و گفته اند که سبب آن منحصرا در موج سبب قریع یا قلع عقیف نیست ممکن است که بطریق رمز اشارتی باشد نسبت شریفه که میان کات فلک

نسبت هندسی نسبت تا لینی نسبت عدوی با بقا که شود نسبت دوم ۱۲

نسبت هندسی است که نسبت اول دوم همچون نسبت دوم ثانی باشد ۱۰۸

و این نسبت متصلا خوانند یا همچون نسبت ثالثی بر لینی باشد این را نسبت متصلا خوانند نسبت تا لینی است که نسبت قدر تفاوت میان وسط و اکثر تفاوت میان وسط و اکثر همچون نسبت صغریا کبر باشد چنانکه گذشت و طریق استخراج هر دو کتب از شایسته هند کورست و در علم هند سه برهن میشود و کسی و قائل علوم و اسرار استیغنی بر حکام نسبت است آنچه از فیثاغورث منقولست که اصول متو را از هرات افلاک استنباط نموده و گفته که هیچ نغمه خوش آئیده از آواز افلاک نیست اگر چه بعضی فاضل حکما این سخن را بظان خود حمل کرده اند و گفته اند که سبب آن منحصرا در موج سبب قریع یا قلع عقیف نیست ممکن است که بطریق رمز اشارتی باشد نسبت شریفه که میان کات فلک

نفاذ الفاظ باشد مثلاً در
اجزای کلامی
الفاظ و اصولی
که عبارت است از
راندن بر یک نقطه
تمام باشد اصولی
در علم الایمان
عناصیر پنج ضلعین
کریمه باز و عقل سلیم
مشتون گویند که هر
ضلع این ابرام از خاموشی
و گشت الفاظ

۱۱۴
 ای ناموس دوم بمان
 بیخاست کنین شریف الهی
 باشد اولا اعتبار از هنر و دانش
 دوم و از نایب اسالی م اوم
 بیست بر روی بی سنی
 سلطانیت که بود ملک و پیک
 ناموس دوم بمان ملک و پیک
 شریف الهی که بود ملک و پیک
 استند یک ناموس از دو پیک
 بیست و یکی بر پایه از دو پیک
 بیخاست کنین شریف الهی
 ناموس دوم بمان ملک و پیک
 بیست و یکی بر پایه از دو پیک
 بیخاست کنین شریف الهی
 ناموس دوم بمان ملک و پیک
 بیست و یکی بر پایه از دو پیک
 بیخاست کنین شریف الهی

دوم پادشاه عادل سوم دنیا خیا نکه حکما گفته اند موسی کبریا شریعت
ناموس و سلطانست که تابع شریعتست چه الدین الملک تو امان ناموس
دنیا رست ناموس بولغت ایشان بدو ریاستست پس شریعت که ناموس
اکبرست متبوع کلست و پادشاه را که ناموس دومست اقتدا باو میباید کرد
ناموس هم را که دنیا رست و فرمان ناموس دوم که پادشاه است میباید بود
نص کلام حق الام شاری نمی نیست آنجا که میفرماید و انزلنا هم الکتاب
والنیران لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع
للیاس چه کتاب شاریست شریعت و میزان با نچه معیار مقادیر اشیا
والت معرفت نسب امور متفاوت بهر گشت و دنیا و ان دخلت حدید
که در قرضه اقتدار پادشاه کینه گزاری است که در بار و بر و ال این سخن جابر
سسه باشد اول جابر عظم که ناموس الهی را طاعت نماید و اگر کافر و فاجر
خوانند دوم جابر اوسط که پادشاه امان اطاعت متابعت نکند و او را با

با ایشان کتاب تبار و تافاشم که در آن خوف است
 مردم بعلی و دود آورده است که در آن خوف است
 است و خفتن است که در آن خوف است
 خفتن است که در آن خوف است
 با ایشان کتاب تبار و تافاشم که در آن خوف است
 مردم بعلی و دود آورده است که در آن خوف است
 است و خفتن است که در آن خوف است
 خفتن است که در آن خوف است

[illegible][illegible]

ملکها و سلطانها عالم از پر تو انوار عدالت گستر می شریعت پرری ایشان
منور و حبیب افلاک از نفحات عاطفت محبت ایشان معطر است و
مدار امور مصلح جمهور بر احکام شریعت غرا و ملاک مراسم ممالک رسوم
زهر است حق سبحانه و تعالی تا بلال در سایه تربیت سلطان خوش
مدارج کمال بر می آید بلال دولت حضرت سلطان سایان صفت نرا
و ظلال انوار آن حضرت صاحبقران سکندر زمان مستخدم اکابر و درون
بغایت کمال رسانیده از عین الکمال و ال مصون کوب سعادت
و اقبال آن و نیز فلک بهت و جلال از وصفت مبوط و بال مامون ارد
بحق الحق و کلماته و العارفين بنیات آیات اله و صفاته منور
از سطاط لیس گفته عدالت نه خبر و ست از فضیلت بلکه نه فضیلتهاست
و جور که مقابل است نه خبر و ست از زوالت بلکه همه زوالت است و عدالت
اولا متعلق بذات شخص است قوامی او چنانچه ایمانی بدان نفت و ثانیاً

[illegible]

122

[illegible]

المعبر منقسم و اقسام عدالت ارسطاطاليس قسمين ان بر سه قسم نمود و دي
انچه اقدام بآن جهت اداي حق عبوديت حق تعالى باشد كه خودش

همان گونه او را در دنیا به خود و از او
در بیان حصه با آن امام که
میشین وقت در کاری امام
ای عقد و خود یا نیست او داد و الا ظاهر
قول و که خودش تعلیم است و بعد
بیان آن حق من مرام
عزت

[illegible]

که نزدیکترین مردمان بخدای تعالی در وی منزلت در روز قیامت پادشاه
عالمست و دورترین مردم از خدای تعالی بحسب منزلت در روز قیامت
پادشاه ظالمست و در حدیث مصطفویست ^ع عدل ساعتی خیرین عباد و
سبعین ^{سنة} یعنی عدل یک ساعت بهتر از عبادت هفتاد و سال است
^{از آنکه} چه اثر عدل یک ساعت بهیمه عباد و در همه بلاد میرسد و مدتهای متساوی
سیماند و عبد الله بن المبارک رحمه الله فرموده که اگر من انم که مرا یک
دعای سجایست صلاح حال پادشاه کنم تا نفع آن بمجموع خلایق
واصل شود و چون تفصیل این نوع از عدالت بیست و یک
نویسند و بنمایم این قدر مختصار میروم و درین مسجبت استشکال کنند که
تفضل محمودست و داخل عدالت نیست چه عدل مساویست و تفضل
زیادت معلوم شد که خروج از حد عدال خواه با فراط باشد خواه بتفريط
نمیست پس باید که تفضل مذکور باشد جواب این که گفته اند که

[illegible]

نزد موصوف پسندیده است لهذا
برای آن مضمون کرده زیرا که باری
بعد از آنکه حق را به علم نسبت اگر
بگویند از آنست که حق متعالی باز
زیادت کند زیرا که فضل باشد
هم در تعالی باز شایسته باشد
بآنکه بجز آنکه در حق باشد
موجودی و محسوس و معلی مغفور
فضل

[illegible]

اَجْمَعُ بِالْمَكَارِهِ وَجَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ وَبَيَّضَتْ لَيْسَتْ كَمَا نَحْنُ نَحْنُ وَ
 خَلَّتْ بِهَا اَيْشَانُ مَرَّاحٍ بَعْدَ رَعْدِ اَلْاَسْحَابِ سَبَبُ اِيْدَسٍ وَاقِفَتِ
 وَدَوَّمَ رَايَ مَحَبَّتِ مِثْلُ وَاقِفِ اِيْنِ اِيْزِ چُونِ يَكْرُ اَخْلَاقِ وَطَرَسَتْ طَرَفِ
 اَفْرَاشِ مَحْبُونِ تَمْنَحُ وَخَلَّاعَتْ جَانِبِ تَفْرِطِشِ عَمُوسَتْ وَكَرَفَتِ كِ
 وَفَدَا سَتْ هَرُودِ چُونِ سَا رَا طَرَفِ مَذْمُومِ اَنْدِ وَتَرَبَّهَ وَسَطِ كَمَا مَحْمُودِ
 بَهْشَاشَتْ وَبَشَاشَتْ وَطَلَّاقَتْ حَسْبُ شَرِّتِ مَوْسُومِ صَالِحِ اِيْمَرْتَبَهَ
 بَصَفَتْ ظَرَفَتْ مَوْصُوفِ سَمِئَتْ فَاكَا هَتْ مَوْسُومِ خَمِصَتْ لَيْسَتْ سَا پَنَاهِ
 بِاَجَلَالَتِ شَانِ مَرَّاحِ فَرْمُودِي كَا نِ سُوْلِ اَللّٰهِ صَلَّيْ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَتَسْلِمُ مَرَّاحِ
 لَا اَيْقُوْلُ اَلْحَقَّ اَوْ اَيُّ اَلْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيَّ كَرَّمَ اَللّٰهُ وَجْهَهُ بَارِكَا لِطَافَتِ
 تَعْلِيَهَ اَحْكَامِ وِلَايَتِ كَمَا مَقْصُودِ اَهْلَا اَنْوَارِ وَحَدَتْ اَفْئَايِ اَشْرَافِ اَنْوَارِ
 مَرَّاحِ بُوْدَه اَنْدِ حَشِيَّتِي كَمَا سَلْمَانِ فَارِسِي نَحْيِ اَللّٰهِ عَنْهُ كَفَتْ مَرَّاحِي كَهْ اَوْ
 فَرْمُودَه بُوْدَه هَدِي اَلَّذِي اَخْرَجَ اَلرَّابِعَه اِيْنِ نَحْنُ اَلْحَقِيْقَتِي سَتْ چَهْ شَاخِصَتْ

[illegible][illegible]

۱۳۸
 فتح و قانی و هم شانی و هم
 نشاند آخر میوه کرد و از
 بصورت دیگر بود و از اول
 قیام چون دانی و از اول
 شدن است و سینه و غیره
 ای حسن برنگردن عمل
 علی به اولی است
 طالب نور و از این
 ملازم علوم چهارگاه عادت کند
 با صدق الفت و دوست
 بهل نمزد و با حق
 از دروغ و منکر و دینا چون
 نهاده و حق

مستخرج کرد و بعد از اطلال برین انکاس خواهد ورین نشاء و نوی نوی خوا
 و نشاء اخر می بغیر از حسرت و بال حاصله نشاء باشد و کوتری و المجر
 ناکسوار و شهم غنہ رتیم رنبا البصرنا و سمعنا فاجبنا عمل صالحا انا موقوفون
 و باید که هر چند در علم و براعت یگانہ زمان سرمد قران شود پرده پیدا
 و عجب و از از فوز بعروج و مراقی کمال محبوب ار و از مرسم سعی و جهاد
 هیچ و قیقه فرونگذارد چه فوق کل و می علم علمیم و کبر سن اعذر ترک
 کسب کمال و بهانه بطالت و کسالت نسا و از افلاطون پرسید
 که تعلم تا چه وقت مستحسنست گفت تا آنوقت که چهل عیشت باید که و
 معاودت و ملاحظت آنچه معلوم کرده تهاون و اندر و تکار و مذکاران و
 شمار چه وقت علم نسیاست و حافظ صحت نفس را تا مل با یکر و که چون طالان
 نعم خارجی سعادات مجازی که در معرض و ال و صد تبدیل و انتقال
 و کسب خصلت از ان تحمل خطر و تکلف اسفار و تعرض مکار و مخاوف

[illegible]

۱۰ غانده انقض مناع و غیره
 ۱۱ و طلب بابت باشد که علم از نبات نیست از انقض
 ۱۲ و بالای منخل و دندانش و دامانی است
 ۱۳ و کبکبزل و سیخ و کمان کی بجاالت بفتح بیکایه
 ۱۴ کالت بفتح کاسه یعنی بغیر پیری از کب کمان باز
 ۱۵ کالت بفتح کاسه یعنی غرضت کند از مولوی و غیره
 ۱۶ و گفته اند از مدت باحد
 ۱۷ و گفته اند از مدت باحد
 ۱۸ و گفته اند از مدت باحد
 ۱۹ و گفته اند از مدت باحد
 ۲۰ و گفته اند از مدت باحد

آفات میکنند سفرهای دور دراز و تنهایی
مردی که در غایت می خفتند
شیر و آبغریه علی حواله برادرین
را کشید قطع علق روح و بدن را بشمار
بستلگردند ۱۲ از کسر

۱۳۰
 فیض
 عطف
 از باب
 افاد
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

چون جو عطفش و تحریر از وقوع در فاعل بدنی نه لذت بلکه لذت
 صحت است که از لوازم مقصود است پس معلوم شد که در عرض از فضول
 هم لذت و هم صحت و در طلب آن هر دو مفقود نه لذت و نه صحت و در محقق
 سلیمان بن اود علی بنی علیهما الصلوٰۃ والسلام مسطور است که فرموده
 طلب یاقوتی و دنیا مکنید که در خانه خواه صاحب خانه که هماندار است خواه
 همان یک شکم بیش نمیتواند خورد پس خواه آنکس که زیادت دارد خواه آنکه
 بقدر حاجت او در انتفاع بآن یکسانند صاحب یاقوتی طلب تعجب
 و شقت زیاده و آوارا هیچ خصوصیت نیست الا آنکه گوید این زیان نیست
 و اگر کسی را قدر کفاف نباشد از مقدار حاجت او زیاده را در از مکتب
 و نیه احتراز کند باید که هیچ وجه هیچ قوت غضب و شهوت نکند بلکه تحریر
 مطلقا ماکول طبیعت دارد نه چون جمعی تذکر لذتی که در وقت فراغت
 شوقی یا اجرامی غضبی با ایشان رسیده باشد شوقی مثل آن وضع آکنه

۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

۱۲۶
 سید بنی بادی
 در فقه و اصول
 و تفسیر و حدیث

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله
 الطیبین الطاهرین
 و السلام علیهم
 اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله
 الطیبین الطاهرین
 و السلام علیهم
 اجمعین

چون مغیری و بدلی اما در ارت قوت چون چشم گرفتن در غیر محل مثلاً
 از جادات و بهائم یا اطفال و سیکه در حکم ایشان شد یا بچیرگیه موجب
 نباشد اما افراط در قوت جذب چون صر اکل و شرب بالغه و سبک
 کساح زیاده از قدر تحسن عقل و اما تفریط و و تباعذ از اکل و شرب بد
 ضرری و تهاون و حفظ نسل و از احموشهوت خونند اما در ارت
 چون اشتهای گل و مخم خوردن شهوت موقعت با ذکر یا بحکمه شتمال
 شهوت بزره بیکه از قاعده استحسان عقلی خارج باشد و اینها جناس مرض
 بسیط اند و تحت ایشان انواع بسیارست و از ترکیب ایشان امراض
 فی شمار حادث شود و از جمله این امراض بعضی از مملکات خونند و بعضی
 اکثر امراض منته شود چون حیرت و جهل و غلبه غضب و بدلی و خزن و
 امل و عشق و بطالت و چون تاثیر این امراض است معالجان بهم و بهر
 سببهای و مبین خواهد شد انشاء الله تعالی و چون میان نفس و بدن و محکم

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله
 الطیبین الطاهرین
 و السلام علیهم
 اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی محمد و آله
 الطیبین الطاهرین
 و السلام علیهم
 اجمعین

[illegible]

موردی بهلاک نکند و از رحمت چون او هرگز از حضرت مصطفوی علیه السلام
سلام طلب حتی کرد و نه بت اورا از غضب نمی نمود و همان قصاص بود و یکی از
صحاب پیش وی حضرت مصطفی صلوات الله علیه و مدسول کرد که دین
فرمود که حسن خلق باز از طرف ست آنحضرت آیه همین ال کرد و حضرت همین جواب
فرمود دیگر از طرف چپ همین ال کرد و همین شب و همچنین از تفاه پس حضرت
وی باو کرد و فرمود که فهم نسکنی دین آنست که بغضب وی در کلام محبت
و الکاظمین الغیظ و العارین عن الناس و علان جن غضیب بن سائر اراض بن رفیع
اسباب آن بود پس اگر عجب باو آن ظن نیست کاو ب حق خود با استحقاق
منزلتی که فی الواقع مستحق آن شد طریق فحش آنکه ملاحظه نقائص معا خوب
نماید با آن گمان دیگران هم اعتبار کند چه چنانست که اگر نظر انصاف اعتبار
حال او رود کما لیکه خصیصه و باشد ظاهر شود چه حضرت حق سبحانه و تعالی هرگز از
دورات موجود از مظهر اسمی خاص و مراتب صفات معین گردانیده که غیر می اواران

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از ان صنفی خاصه
 بنسبت چون احوال و
 نظر انصاف و ادب و
 که انما ظاهر گردد و
 که انسان کامل
 مگر آیتساب فضائل
 او باقیه میشود
 محبت اش با فضیلت
 اوست ۲ مولوی

[illegible][illegible][illegible]

۱۷۰
 عین اللهی بادشاه
 شینان امام اعظم
 در بدو خرم نظام
 کجمنی پنهان بود
 ای چو زکریا چون دید
 که از حبس آزاد ساخته شد
 همان دم خود را برون برد
 که از حق دران خبر است
 علقه خورشید بیاورد
 دران روز توان سلطان
 دران یکا را از خون
 دران راهی شد
 دران

اشتمال یافت مبنی اختیار از جای حسرت محمدرضا کرم الله وجهه و دید مکتوبه
 بیکه از خواص سلطان اودبا نشان گفت پادشاه را بیرون آرید بستی که
 اینجا نوشته ام عمل کنید و حال بر مرکب تیز و سوار شد از خراسان و آن
 پس پادشاه را بهمان طریق تدبیر کردند و صحت کلی یافته بود و بقی که سبب مرض
 بود بواسطه حرارت غضبی و حرارت جام تحلیلی یا بعد از آن هر چند پادشاه
 او را طلبید ملاقات ننمود و استغفار کرد که هر چند صورت شستی که واقع شد بر
 مصلحت علاج بود اما شاید که چون پادشاه کران نماید خاطرش آسوده و از
 هیچ حال آسوده نتوان بود و عرض ازین حکایت آنکه هیچ ناز و غضب اگر چه بواسطه
 بدت مزاج و غایت ضعف باشد ممکنست و بعضی حکما و جنگاها و جاکا و
 رفتی و بوقت اضطراب یادگشتی نشستی تا ملکه افحام مائل و خطر او احوال
 علاج خوف آن عبارت از بهیبتی نفسانیست که نزد توقع مکر و هی نفس دفع
 آن باشد حادث شود و توقع نسبت بامری مستقیل تواند بود و آن امر با ضرورت

[illegible]

کتابخانه عمومی
موسسه تخصصی
پژوهش و تحقیق
در زمینه
تاریخ و ادبیات
ایران

三

۱۶۱
الحمد لله رب العالمین

[illegible]

باشد یا ممکن و ممکن بسبب یا فعل شخص باشد یا غیر فعل و خوف از هر چه که از زمین
اقسام مقتضای عقل نیست پس نشاید که عاقل هیچ و خوف بخورد و اگر ان
از ضرر می باشد چون مردم است که دفع آن حیطه قدرت بشری خارج است پس
و خوف از آن خبر است بحال بلا و استقبال غنا فائد و نباشد و بواسطه آن حال آن
از بهر صلاح نبی و نبوی باز ماند و این صفت و اشیاء و این سازند اگر آن ممکن باشد
و سبب آن فعل شخص باشد چون ذات خود ممکن الوجود و عدم است پس خبرم
بر طرف وقوع کردن و به آنکه مسلم شدن منافی از صواب باشد بلکه از طبعیت
امکان بایکد اشت این قسم با آنکه در تعجیل مخدور است قسم اول خصوصیت
و اگر که چون قیاس الوجود نیست بعدم خوف اولی باشد و اگر سبب آن فعل شخص باشد
باید از خود احتیاج جناب کند و اقدام بیکایه موی بوقت عاقبت تو اندی و نماند
چه کتاب قیام با عباد و مقتضای عقل نیست چه هرگز اندک ظهور هیچ که مسلم
فیض است ممکن است و اگر ممکن است و تو عیش و نسیه است همانا اقدام از این پس

[illegible]

سفر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بیان که بیشتر در کتاب
معاذ فیهست که این
چرا زیادت و عموم
گفته میشود و مانع از دفع
حاجت نیست از این مصحح
از مع و در اصطلاح علمست
باعتدال است که باید و بخیر
فارجی و نقص محتاج باده
نشد از علم که می
بعد

بیان ابدی ان شاء الله تعالی و بعد ازین نمودم و میگویم که فارسیه مقرر شده که هر کس
فاسدست و بدین انسان از جمله کائنات نیست پس دوری انفسا و یا چه خرابی
تبرگاپوی افلاک بهم میزدند و بذات خود متاعی بانه کاک و فراق اندیش برهنه

روزی او هم جدا شوند و
وین با مختلف یکشد کشب این چراغ
اکین سیل متفق یکبند و زمی این خست
پس هر که وجود بدن خود را ضعیف

که لازم نیست خواسته باشد اگر موت نبود می توانست مطالب غایت بمانرسید
و استاد ابوعلی مسکویه و زده است که اگر فرض کنیم که یکی از دانشمندان که اعتنا بحفظ
نسب منوط باشد مثل حضرت ولایت پناه امیر المومنین علی کرم الله وجهه
یا هر که از ذریت او باشد و درت چهارصد سال که آ زمان ابوعلی مسکویه بوده بزمده
بودند همانا زیاده زده هزار نه آردند هیچ با وجود انواع فتن مصائب و محن
نوائب که برین جانان واقع شده سعی ظلمه در تمیصال ایشان قریب و نیست نهرا
نفران ایشان بلامتفرقه هستند و هر شخصی که معاشر حضرت بوده چون همین

علم کلّی نیز گویید
 اربع عناصر که یکدیگر نیازت
 واقع شده اند
 شش و باو مختلف بود
 اربع عناصر اول بهشت با ارجاع
 آنها در جسم و زانی بمجاذا مختلف
 نشان تفاوت و نیازت
 آید که شش ظاهر است
 آید که شش ظاهر است
 نیازت از برای مغرب
 از لایه خدا و او میان خلق محفوظ
 و چون در زیارت و زاری جمیع
 آن را منصف اللغات
 منصف از اینها صاحب باران
 منصف از اینها صاحب باران

۱۰۰
معنی
لا مع
۱۰۰
معنی
لا مع

۱۸۰
 در بقای نوع قضا کند چون علی باشد که خراج بطریق عدالت بستاند و در مصالح
 مملکت پادشاه و پسرش تغور و اصطلاح قناطر و اجرا عساکر منصف و مشرف گردانند
 و باید که تا مل کند که قربانان بهمدیگر در لذت از قرب طعمه بیکدیگر در جودیت
 پس همچنانکه عقل قبیح و اندک طعامی مهیا و خانه خود بگذارد و بدو روز مثل آن طعام
 به خانه و گران و ندیغ و اندک حرمت شرع عقل طرف که در رخت حلال خود
 تجاوز نماید بموقع حرمت که تعویبت با جنبیات خبیث است آید و جویند
 مناسبت بحسب شرع عقل آن مستر قیست چنانچه حرمت مصطفویت که از بهر بیان
 برکت و عمر زرق میشود و در بوسه مستور است که کمترین بلانی که برای مناسبت است
 آنست که برکت زرق از او محو شود و اگر عیان نفس است هوا و حرص باز گذارد و غیر
 رسیده اگر در همه عالم فی مثل کیان ماند که باو رسیده با تصویق کند که در استماع با
 نه نیست که در هیچ زن دیگر تصور نیست این عین است بهما و بهما تواند بود و چون
 بقدر اعتدال قوت شہوت را بکمر بست و در این مناسبت محفوظ باشد قوم نمقیما

در بقای نوع قضا کند چون علی باشد که خراج بطریق عدالت بستاند و در مصالح
 مملکت پادشاه و پسرش تغور و اصطلاح قناطر و اجرا عساکر منصف و مشرف گردانند
 و باید که تا مل کند که قربانان بهمدیگر در لذت از قرب طعمه بیکدیگر در جودیت
 پس همچنانکه عقل قبیح و اندک طعامی مهیا و خانه خود بگذارد و بدو روز مثل آن طعام
 به خانه و گران و ندیغ و اندک حرمت شرع عقل طرف که در رخت حلال خود
 تجاوز نماید بموقع حرمت که تعویبت با جنبیات خبیث است آید و جویند
 مناسبت بحسب شرع عقل آن مستر قیست چنانچه حرمت مصطفویت که از بهر بیان
 برکت و عمر زرق میشود و در بوسه مستور است که کمترین بلانی که برای مناسبت است
 آنست که برکت زرق از او محو شود و اگر عیان نفس است هوا و حرص باز گذارد و غیر
 رسیده اگر در همه عالم فی مثل کیان ماند که باو رسیده با تصویق کند که در استماع با
 نه نیست که در هیچ زن دیگر تصور نیست این عین است بهما و بهما تواند بود و چون
 بقدر اعتدال قوت شہوت را بکمر بست و در این مناسبت محفوظ باشد قوم نمقیما

در بقای نوع قضا کند چون علی باشد که خراج بطریق عدالت بستاند و در مصالح
 مملکت پادشاه و پسرش تغور و اصطلاح قناطر و اجرا عساکر منصف و مشرف گردانند
 و باید که تا مل کند که قربانان بهمدیگر در لذت از قرب طعمه بیکدیگر در جودیت
 پس همچنانکه عقل قبیح و اندک طعامی مهیا و خانه خود بگذارد و بدو روز مثل آن طعام
 به خانه و گران و ندیغ و اندک حرمت شرع عقل طرف که در رخت حلال خود
 تجاوز نماید بموقع حرمت که تعویبت با جنبیات خبیث است آید و جویند
 مناسبت بحسب شرع عقل آن مستر قیست چنانچه حرمت مصطفویت که از بهر بیان
 برکت و عمر زرق میشود و در بوسه مستور است که کمترین بلانی که برای مناسبت است
 آنست که برکت زرق از او محو شود و اگر عیان نفس است هوا و حرص باز گذارد و غیر
 رسیده اگر در همه عالم فی مثل کیان ماند که باو رسیده با تصویق کند که در استماع با
 نه نیست که در هیچ زن دیگر تصور نیست این عین است بهما و بهما تواند بود و چون
 بقدر اعتدال قوت شہوت را بکمر بست و در این مناسبت محفوظ باشد قوم نمقیما

و در مظهر ظاهر شد و حکم خلاف استعداد و خصوصیات قوایل هر سه در یکی بوجه تمام
 علی خواهد بود و درگیری نقص وافی پس عاشقیت از طرف نقصان سرزند و شوق
 از طرف کمال جلوه کند و اول استعداد عامی نخواهد و استفا کند ثانی مقتضای جلا و
 و بلند و در حد و سطح آن و عدوست که کسو هر یک از آن و عین عدد دیگر شود
 چون دوست دوست و دوست هشتاد و چهار حکما گفته اند اگر دو شخص را الف با
 افتد و امری مانع عد از ماکولات یا غیر آن یا هر یک فوق یک ازین عدد در لوحی
 با خود دارند البته میان ایشان محبت و ایام حاصل شود و کمتر از برای محبت تعیین
 کرده اند عدد بیشتر برای محبوب و این عشق شعار حکمای ارسین است و در طیف متر
 و تنویر روح مصلی نام دارد چه هر جا که خوشید جهان افروز عشق حکم و شرف
 الاخص نور ربها از انق و روح انسانی آبریز طلمات کثافت طبیعت و بی مغرب
 انقول نهاد و اء عدم بنیاد هر کجا آتش عالم سوز شوق که لا یبقی و لا یترو
 دوست و صحرائی بود در گیر دار ضیاء طبیعت اکل بسوزانند بیت

و در مظهر ظاهر شد و حکم خلاف استعداد و خصوصیات قوایل هر سه در یکی بوجه تمام
 علی خواهد بود و درگیری نقص وافی پس عاشقیت از طرف نقصان سرزند و شوق
 از طرف کمال جلوه کند و اول استعداد عامی نخواهد و استفا کند ثانی مقتضای جلا و
 و بلند و در حد و سطح آن و عدوست که کسو هر یک از آن و عین عدد دیگر شود
 چون دوست دوست و دوست هشتاد و چهار حکما گفته اند اگر دو شخص را الف با
 افتد و امری مانع عد از ماکولات یا غیر آن یا هر یک فوق یک ازین عدد در لوحی
 با خود دارند البته میان ایشان محبت و ایام حاصل شود و کمتر از برای محبت تعیین
 کرده اند عدد بیشتر برای محبوب و این عشق شعار حکمای ارسین است و در طیف متر
 و تنویر روح مصلی نام دارد چه هر جا که خوشید جهان افروز عشق حکم و شرف
 الاخص نور ربها از انق و روح انسانی آبریز طلمات کثافت طبیعت و بی مغرب
 انقول نهاد و اء عدم بنیاد هر کجا آتش عالم سوز شوق که لا یبقی و لا یترو
 دوست و صحرائی بود در گیر دار ضیاء طبیعت اکل بسوزانند بیت

و در مظهر ظاهر شد و حکم خلاف استعداد و خصوصیات قوایل هر سه در یکی بوجه تمام
 علی خواهد بود و درگیری نقص وافی پس عاشقیت از طرف نقصان سرزند و شوق
 از طرف کمال جلوه کند و اول استعداد عامی نخواهد و استفا کند ثانی مقتضای جلا و
 و بلند و در حد و سطح آن و عدوست که کسو هر یک از آن و عین عدد دیگر شود
 چون دوست دوست و دوست هشتاد و چهار حکما گفته اند اگر دو شخص را الف با
 افتد و امری مانع عد از ماکولات یا غیر آن یا هر یک فوق یک ازین عدد در لوحی
 با خود دارند البته میان ایشان محبت و ایام حاصل شود و کمتر از برای محبت تعیین
 کرده اند عدد بیشتر برای محبوب و این عشق شعار حکمای ارسین است و در طیف متر
 و تنویر روح مصلی نام دارد چه هر جا که خوشید جهان افروز عشق حکم و شرف
 الاخص نور ربها از انق و روح انسانی آبریز طلمات کثافت طبیعت و بی مغرب
 انقول نهاد و اء عدم بنیاد هر کجا آتش عالم سوز شوق که لا یبقی و لا یترو
 دوست و صحرائی بود در گیر دار ضیاء طبیعت اکل بسوزانند بیت

روشن گرد و در حد و سطح آن و عدوست که کسو هر یک از آن و عین عدد دیگر شود

۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶

۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶

و در مظهر ظاهر شد و حکم خلاف استعداد و خصوصیات قوایل هر سه در یکی بوجه تمام
 علی خواهد بود و درگیری نقص وافی پس عاشقیت از طرف نقصان سرزند و شوق
 از طرف کمال جلوه کند و اول استعداد عامی نخواهد و استفا کند ثانی مقتضای جلا و
 و بلند و در حد و سطح آن و عدوست که کسو هر یک از آن و عین عدد دیگر شود
 چون دوست دوست و دوست هشتاد و چهار حکما گفته اند اگر دو شخص را الف با
 افتد و امری مانع عد از ماکولات یا غیر آن یا هر یک فوق یک ازین عدد در لوحی
 با خود دارند البته میان ایشان محبت و ایام حاصل شود و کمتر از برای محبت تعیین
 کرده اند عدد بیشتر برای محبوب و این عشق شعار حکمای ارسین است و در طیف متر
 و تنویر روح مصلی نام دارد چه هر جا که خوشید جهان افروز عشق حکم و شرف
 الاخص نور ربها از انق و روح انسانی آبریز طلمات کثافت طبیعت و بی مغرب
 انقول نهاد و اء عدم بنیاد هر کجا آتش عالم سوز شوق که لا یبقی و لا یترو
 دوست و صحرائی بود در گیر دار ضیاء طبیعت اکل بسوزانند بیت

لغات ساریست پرتو نور عشق اولی که مضمون فاحشیت کان اعرف است

[illegible]

از بیکه ایندی سببی
چون خدای سبحانی
سبب اینجانبان را
از بیکه ایندی سببی
چون خدای سبحانی
سبب اینجانبان را
از بیکه ایندی سببی
چون خدای سبحانی
سبب اینجانبان را

لَا تَخُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخُوفُونَ اشعار بران میفرماید ایست
 وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَرَىٰ مَا يَفْعَلُ عَلَّائِنْ ذُنُوبًا رِجَافًا لَفُتْدًا
 جمشید خبر حکایت جام ز جهان نبرد از نهار دل بسند بر سباب و نبوی
 و باید که نفس خود را موجد و مستعد کند و آنچه در آن باشد عکس نشود و در هر یک
 چنانچه در تئیس آن شد تعالی حکمت و جلالت عمل الروح و نفس سرخ فی الارض
 و یقین یعنی آنکه تعالی حکمت و جلالت خود سرور و شادمانی را در رضا و
 یقین تعبیه فرموده اگر بر و شوار نماید تا مل و احوال طبقات دم نماید چه
 و اگر چه اهل صنائع باشند بمقتضای کل حزب بالذیم و خون بطور و طریقه خود
 مسرند بلکه دیگر از محروم و محروم میدانند پس طالب فضیلت باید که در
 از اهل جهالت و ضلالت کمر نباشد و نظر بر رخاوت و نبوی در و دیگران
 باشد نماید و یقین آن طالت بخود راه ندهد چنانچه حضرت الله تعالی در کلام
 عجا از نظام حضرت سالت پناه امیفرماید لَا تَحْمِلْ عَيْنُكَ اِلَىٰ شَيْءٍ

و این تحقیق ظاهر است
 شرح است و این
 از بیکه ایندی سببی
 چون خدای سبحانی
 سبب اینجانبان را
 از بیکه ایندی سببی
 چون خدای سبحانی
 سبب اینجانبان را
 از بیکه ایندی سببی
 چون خدای سبحانی
 سبب اینجانبان را

از بیکه ایندی سببی
 چون خدای سبحانی
 سبب اینجانبان را
 از بیکه ایندی سببی
 چون خدای سبحانی
 سبب اینجانبان را
 از بیکه ایندی سببی
 چون خدای سبحانی
 سبب اینجانبان را

کلمه شریفی است که در این کتاب آمده است و در بعضی نسخات دیگر به این صورت آمده است که در این کتاب آمده است و در بعضی نسخات دیگر به این صورت آمده است

قوت شهومی این صن ترین اراض است چه حاشیعت غیر و بکران ملو شود
و هرگز نعم الهی از اهل عالم منقطع نگردد پس خرن الم حاسد نیز هرگز انقطاع نیابد و حد
انجسد یا کل تحشآت کما تا کل الما و خطب یعنی آتش حسد خرن حشآت ایست
همچنانکه آتش سهرم رامیواند و بدین انواع حسد است که در میان علما
میباشد چه مو و نیاوی چون بواسطه خشیق مجال محل از حم است گاه با که وصول
نعمت یکسی بی اول از دیگری متصو نشود بخلاف علم که ازین شایسته منزه است
چه در آن محنت نیست و اتفاق صرف اول نقصان آن ه نیا بدنی الواف
ساین طائف هم راجع با سباب نوی میشود علاج حسد قریب علاج خرن و غضب
باشد اما عبطت آنست که عبت کند و آنکه مثل آن نعمت که دیگر را باشد او را
حاصل شود بی تمنی اول نعمت غیر آن اگر او را مورد نیوی باشد زائد بر کفایت
و صلحت مذموم باشد و بقدر کفاف صلاح محمود و او را خرد می و فضائل نفسا
مطلقا محمود و چون فطن بسبب درین مباحث تامل نماید عیانست آن معا جایز و بکر

کلمه شریفی است که در این کتاب آمده است و در بعضی نسخات دیگر به این صورت آمده است که در این کتاب آمده است و در بعضی نسخات دیگر به این صورت آمده است

در این کتاب آمده است و در بعضی نسخات دیگر به این صورت آمده است که در این کتاب آمده است و در بعضی نسخات دیگر به این صورت آمده است

۱۹۲
کتابخانه عمومی مردمی
بازار تهران
در خیابان ولیعصر
پلاک ۱۰۰

پس بنابر این احتیاج باشد و چون شخص را تدریس صنایع و در تحصیل غذا ضرورت
احتیاج باشد پس البته او را معاونی باید که در وقت غیبت اشغال او با امور
اقامت منزل نماید و نبات و ضبط اغذیه او را مشغول گرداند و این حالت
نظر بحال شخصست و نظر بحال نوع لابد است از زینکه بازواج او تواند مسائل
حاصل شود پس حکمت الهی مقتضی آن شد که متباح هم از منزل مضبوط ماند و هم مر
منتظم شود و چون فرزند حاصل شود بهر و بر وجه لائق واجب بود چون جمعی
مرد و زن فرزند مجتمع شوند هر نه مراعات مصالح ایشان و ن شواری
پس احتیاج با عوان خدم باشد و بدین جماعت که ارکان نظام معاشست
ببند و مثل پدر و مادر فرزند خادم و قوت و چون نظام هر کثرتی بود حتی تا
منوطست نظام منزل نیز به صنایع که موجب بطه لغت شد با مربوط تواند بود و از
اشخاص که در پادشاهی بیرونست پس است مسائل سیاسی این مفوض باد با
و مدبران انواع تدبیرات صائیه از ترغیب و تهییج و عید و تکلیف

[illegible][illegible]

۱۹۸
 اول عکاید ایشان
 نمکبانی عوف یا لک
 سلطان موسی بزرگ و پسر
 و جسد ایشان
 بنام خرم و دم شین
 دیوان با ساس
 روزن متول
 شاده و خلوط
 بالکسر باطل
 انعام و منجبت
 معای
 ای

باید و اول چون تحف که بخت انجلیح تمام و قضای لبش سلاطین نذر
روا کردن ۱۲

و اتفاق و در جو آمل شارب ملاس اهل منزل و م چون ل مال بر طامه و سنما
خرج کردن ۱۲

بفطر غبت و طیب خاطر و در اصل این وظایف و باطن متماثل باشد چه غایت

تساخت بود الله تعالی از خزانه کرم خود نعمتی بیکی از بندگان زانی فرماید و را

که محقری از آن راه او صرف نماید و آن را بطریق آن بیگیر آنکه حاصل او چه باشد

صرف کند و صلا بغرض دیگر مشوب نگردد اند تا موجب بطلان اخبار آن نشود

سوم آنکه منظم آن در بیان هفتۀ حال و کبر حق تعالی در آن نشان بسیار میسر نماید

کجا بل اغیار من لشعفت چهارم آنکه تا تو اندر پنهان صد که کند چه نشا منظره عو

وضع منت است و شاید که سبب آنکه خاطر حق گردود و حدیث نبویست که
 شکسته شدن ۱۱

مد و نفقه غضب حق تعالی را بازمی نشاند و در پیش دیگر آنکه بهترین قات

بدست راست بر درختانچه دست چپ اختر نوید و حضرت رسالت پیامد مکی شمس

[illegible]

و از تنگنای سبیل و اقیانیا
 ۵۵ می سپرد از حال
 مرزبان و خیمه از حال
 ایشان که ایشان توانا
 بسبب باز ایستادن از
 سوال و استغنا از خلق ۱۱
 ۵۶
 تفسیر سیرت
 رعوت یغبتین
 ۵۷
 دشمنان ارشدن ۱۲
 دشمنان بعثت ابطا
 میگردان

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

...

۲۰۰
 و صنف سوم سه چیز رعایت باید بود اول اعتدال لیکن آنچه بر می دفع ضرر است
 است که میل بر یادتی کند بقدر آنکه از ضرر نفس و مال و عرض امین و وجه انصاف و عدالت
 و اکثر طبع مفسود است و طمع و حرص و بغض و نفوس کفر پس بنای انفاق بر قوه
 عرفانه ناس نهادن و سلامت عرض و دیگر است از بنا برست خواص میل اکثر است
 بر تبتدیت مع سوسم و سیاست اهل باید که غرض اصلی مقصود کلی در
 تأمل حفظ نفس از وقوع فساد و طلب نسل و حفظ مال باشد و عصبه شهوت دیگر
 غرض و بهترین آن است که عقل و دیانت و عفت و طمانت و حیاء و
 قلب و باطن را شمع و هر قاشق با و عقیق نباشد بلکه و شود با و معرفت اینها
 اگر بکشد با آن تو اند بود که از قبیل باشد که اناث ایشان عقیق نباشند و اگر ثقیب
 بآنکه و از فرزند شد با و از از کنیز که بهتر چه مثل حصول اتباع و اظهار با قاف
 و تمالت اعد و معاونت از مواعاش و هزار از و ناسبت لاد و بکر از غیر بکر
 اولی قبول و با نسیا و شوهر و بیشتر متصور است و اگر او جو این و حصان نسیب و ثروت

و صنف سوم سه چیز رعایت باید بود اول اعتدال لیکن آنچه بر می دفع ضرر است
 است که میل بر یادتی کند بقدر آنکه از ضرر نفس و مال و عرض امین و وجه انصاف و عدالت
 و اکثر طبع مفسود است و طمع و حرص و بغض و نفوس کفر پس بنای انفاق بر قوه
 عرفانه ناس نهادن و سلامت عرض و دیگر است از بنا برست خواص میل اکثر است
 بر تبتدیت مع سوسم و سیاست اهل باید که غرض اصلی مقصود کلی در
 تأمل حفظ نفس از وقوع فساد و طلب نسل و حفظ مال باشد و عصبه شهوت دیگر
 غرض و بهترین آن است که عقل و دیانت و عفت و طمانت و حیاء و
 قلب و باطن را شمع و هر قاشق با و عقیق نباشد بلکه و شود با و معرفت اینها
 اگر بکشد با آن تو اند بود که از قبیل باشد که اناث ایشان عقیق نباشند و اگر ثقیب
 بآنکه و از فرزند شد با و از از کنیز که بهتر چه مثل حصول اتباع و اظهار با قاف
 و تمالت اعد و معاونت از مواعاش و هزار از و ناسبت لاد و بکر از غیر بکر
 اولی قبول و با نسیا و شوهر و بیشتر متصور است و اگر او جو این و حصان نسیب و ثروت

و صنف سوم سه چیز رعایت باید بود اول اعتدال لیکن آنچه بر می دفع ضرر است
 است که میل بر یادتی کند بقدر آنکه از ضرر نفس و مال و عرض امین و وجه انصاف و عدالت
 و اکثر طبع مفسود است و طمع و حرص و بغض و نفوس کفر پس بنای انفاق بر قوه
 عرفانه ناس نهادن و سلامت عرض و دیگر است از بنا برست خواص میل اکثر است
 بر تبتدیت مع سوسم و سیاست اهل باید که غرض اصلی مقصود کلی در
 تأمل حفظ نفس از وقوع فساد و طلب نسل و حفظ مال باشد و عصبه شهوت دیگر
 غرض و بهترین آن است که عقل و دیانت و عفت و طمانت و حیاء و
 قلب و باطن را شمع و هر قاشق با و عقیق نباشد بلکه و شود با و معرفت اینها
 اگر بکشد با آن تو اند بود که از قبیل باشد که اناث ایشان عقیق نباشند و اگر ثقیب
 بآنکه و از فرزند شد با و از از کنیز که بهتر چه مثل حصول اتباع و اظهار با قاف
 و تمالت اعد و معاونت از مواعاش و هزار از و ناسبت لاد و بکر از غیر بکر
 اولی قبول و با نسیا و شوهر و بیشتر متصور است و اگر او جو این و حصان نسیب و ثروت

این سخنهای
 بسیار است که در این
 کتاب آمده است و در
 این کتاب است که
 این سخنهای
 بسیار است که در این
 کتاب آمده است و در
 این کتاب است که

و جمال شایسته کمال تو اندوفاورین خصلت خط چینی هست اینجاست
 حیات و ان بیدار و چه سبب عجب است و چون نان نقصان عقل موسو
 بان مسئله را نصیحت و شوهر نفیست نمایند بلکه وقت شب که شوهر را بمنزله خام
 و موجب نکاس امر و نکاس حال و عکال آن که دو دران جوان نیز همین غایت
 و جمال نقیصا و بی مخصوص است چون جمیل را از عجب بسیار با و عقل که مانع از قبا
 و زمان کمتر ازین و موی نقیصا و شیار شو و شوهر او بسیار زن چیر عایت باید
 و از سیر چیر اخر از باید و آن چیر که عایت باید کرد اول سبب که خود او نظر زن
 نماید از احاطه او مرئوس و هما و نیا و این عظم انواع سیاست و نظام ایست
 با طهارت و خصال و خفای و ائل تو اندوفاورین کرامت که زن اگر می او چیر که یو
 محبت و الفت و شوهر او از خوف و ال حال اقام خلاف ای شوهر یا انکه او
 در شر و حجاب از غیر محارم نگاه دارد و با او محالست محاور نماید و مردی موبر او شوهر
 کند و هر یک که او و طمع متابعت نیفکند سوم آنکه با خودشان متعلقان و طریقه ارام

این سخنهای
 بسیار است که در این
 کتاب آمده است و در
 این کتاب است که
 این سخنهای
 بسیار است که در این
 کتاب آمده است و در
 این کتاب است که
 این سخنهای
 بسیار است که در این
 کتاب آمده است و در
 این کتاب است که

این سخنهای
 بسیار است که در این
 کتاب آمده است و در
 این کتاب است که
 این سخنهای
 بسیار است که در این
 کتاب آمده است و در
 این کتاب است که

[illegible]

و کتبه لفظاً حضرت الدین آقا خان زینت که او از فرزندان شوهر گریه با و مال این
شوهر پاشان مهربانی کند و بنا بر زینت که پیشتر متوجه با و مال شوهرت نهد
و آنانه زنیکه پیشتر شوهری گیر داشته باشد که بر عزم او تبر ازین شوهر با و پیوسته او را
این شوهر شکایت نکند و کتبه لفظاً زینت که بجا عفت مستور نباشد و غیرت شوهر
بدر فضل او انعی قیامی نهد حضرت الدین نی باشد حمل مصل و تشبیه او
بسنه فریده با کرده اند معانی حدیث سید المرسلین علیه الصلوٰه و السلام دارد
و چون سیاست زن قیام نتواند نمود اولی و اعزوب باشد لمعه چهارم
سیاست اولاد و اولاد بایده و آیه لائق معتدل المزاج برای تعیین کند چه کیفیت
مزاجی و نای و آیه دور و ستریت کند و چون شرعیت حقه اوست که تعیین هم
دور و رفتم کردن نیست متابعت آن بایز و همانا حکمت تا و خیر آن با که بعد از
نامی لائق تعیین بایند چه اگر نامی ملائم تعیین کنند همه عماران کدورت شمع و زینت
عیایت نام کردن از حقوق فرزند نیست بر پدر و چون خلع نام شود و دیب مشغول

[illegible]

بیت و آن یک گون خند
دو بار پیش زبان نور
موی عمر و لولوشرون
همگنان ز یاقوت و بیداد
دادن از کوه و غیب
در قفسه شام غیبی
با کون که دوستان
کلان است

باید شد کسب اخلاق و سیرت کند چه قابلیت ایشان کم است و میل طبیعت بر ازل
 و نفوس کوزست چنانچه سابقا بیان رفت و تهنید اخلاق و بر وجهی گفته شد
 تا کسی طبیعت نموده ترتیب نگاه او و چون اول آثار قوت تهنید چنانچه گذشت
 علیه حیا و لیل نجابت و فضیلت با پس چون این صفت از او بدو و در او پیش
 اتهام با یوه با بدو اول تا ویسات آنکه و از آنجا طاعت با ضد که بر ازل منوسوم
 منع کلی نمایند چه نفوس صبیان نیز که لوح ساده باشد قبول صورت است نماید بعد
 از آن و از شرائع دین آداب شنید بیا می توانند و طبیعت برین زند و بر مناع از آن
 رجوع نماید بیک بعد رطافت و مقدار قوت و چنانچه احکام شریعت مقرر شده
 و سن نهفت سالگی و از آنجا زامر کنند و اگر در سن ده سالگی ترک کنند و از بصریه
 و از بعد حشمت اختیار بندست شهرت و تجرید و تهنید و تهنید نمایند و اگر چه
 ایشان بیدار می کنند و اگر قبیحی مبادرت نماید بندست تحریف کنند تا میسر باشد
 نه نش صریح نکنند بلکه عمل بر سهو کنند تا موجب است او شود و اگر پوشیده و از هتک

نفس و اخلاق و سیرت
 کسب اخلاق و سیرت
 تهنید اخلاق و بر وجهی
 علیه حیا و لیل نجابت
 اتهام با یوه با بدو
 منع کلی نمایند
 از آن و از شرائع دین
 رجوع نماید بیک بعد
 و سن نهفت سالگی
 و از بعد حشمت اختیار
 ایشان بیدار می کنند
 نه نش صریح نکنند
 کسب اخلاق و سیرت
 تهنید اخلاق و بر وجهی
 علیه حیا و لیل نجابت
 اتهام با یوه با بدو
 منع کلی نمایند
 از آن و از شرائع دین
 رجوع نماید بیک بعد
 و سن نهفت سالگی
 و از بعد حشمت اختیار
 ایشان بیدار می کنند
 نه نش صریح نکنند

نفس و اخلاق و سیرت
 کسب اخلاق و سیرت
 تهنید اخلاق و بر وجهی
 علیه حیا و لیل نجابت
 اتهام با یوه با بدو
 منع کلی نمایند
 از آن و از شرائع دین
 رجوع نماید بیک بعد
 و سن نهفت سالگی
 و از بعد حشمت اختیار
 ایشان بیدار می کنند
 نه نش صریح نکنند

لائق که تحریک حرارت غریزی کند و بد حفظ صحت و نفی کسل و بلاد باشد
عادت نماید چون صنعتی بیاموزد و کسب و معیشت از آن امرش کند تا چون وقت آن
و باید تکمیل آن شود و قانق آن صنعت سبقت گیرد و نیز تعیش اکبر جمیل که
شیمه احارست عادت کند و برتری که از پرده و دیر و سرد عمامه نماید چه کثرا و لا غنی
که شروت پد آن مغرور بودند از قلم صناعات محروم شدند بعد از تعالی و زکا
و عرصه ضیاع افتادند چون اکساب و تعیش بآن متعل شوال آنست و از
مسائل سازند و حاصل و ارجه کنند و ملک و فرس و زندان و اوسیان و شوم
تربیت نکردندی بلکه با ثقات بطرفی فرستادندی تا بخشونت عیش عادت
کردندی عادت و سامی ملیم همین بوده کسی بضدین تو نشو و یا فست
اصلاح او شکل و خصوصاً که بن آمد باشد چون چوب خشک که است ساختن
آن شوارست سقراط حکیم را چون پرسیدند که چرا مخالفت تو با جوانان بیشتر است
همین جواب گفت و تربیت دختران بانچه لائق ایشان باشد از ملازمت نه

ص ۱۲۷ کتبه

۱۱۱

دین و دولت

تفاوت در کیفیت

ازدحام

فقر

ادی

نہی

مجلس

۲۹

سید

زمان تحفہ

ان فخر

نہیں

مجلس

نام صاحب

مجلس

١٢
 ١٣
 ١٤

۲۱۹
از طاعون دست نشوید و در شیشه آب بپزید و بنوشید
که با دل تقوی گویند و این را هم که از گویه یا گردان
را باید بدود و بهیت است خود
دیست و نهایت بجای باشد
که در جگر است که بسیار است
و تا فرو نبرد دست نماید
دیگر در کفند اسلحه زبان زده
است هر که میان کنند
نزد آن

و بهی و بهی پاک کند و دست تاج بپوشد و ختم کند و ختم با کحل مبارک
نماید مگر آنکه میربان باشد و دست و جامه و سر که لوده نکند زیادت از سه
نخود و بهی فراخ نکند و کعبه بزرگ بگیرد و در و در و بسیار نیز در بهی ندارد
نگشت و دشنامی خیر نمی زند اما بعد از تمام شدن شاید بلکه آن هنگام
سنت است با الوان طعام نظر نکند و طعام بنویزد بگزیند و اگر در خوان اندک طعام
بهر باشد حصن آن نماید اشیاء بگیران کند و چربی نگشت نکند و نان نمک
تر نکند و در لقمه همکاسه بگردد و از پیش خود خود خوردن را در سیه که از دیگر جاها
خوردن شاید آنچه بدان بر از سخوان عیس بران سفره نهند و اگر از سخوان
در لقمه باشد نهان از بهی دور کند و از حرکات منفرد محترز باشد و خیر از دهان
در کاسه ننهد و نوعی سلوک کند که هر که خواهد بقیه طعام او خوردن ننهد اگر همان
باشد پیش از هماندار دست باز کشد چون بگیران دست باز کشد و نیز نفقت نماید
و اگر چه گر سینه باشد مگر خورده خود یا معامی که معام باشند اگر هماندار باشد باید که

سلامت بخشد و کما بین عودین
عیش با بونواح باشد و در
بخت که در خبر است و در
و اگر آری

ہمیں یہاں سے
ایکین خلاف اہست زمان
بہشت نیست است کہ تمام آدمی
است ۱۱۱ اسی از قیام
باشند بر یکے

خلاق جلے

وہاں دیکھتے ہیں کہ کچھ دیر بعد
طعام کے اربعہ ٹکڑے ہوتے ہیں
وہاں دیکھتے ہیں کہ کچھ دیر بعد

فی نامه است که عادت سلفان
مردمان خود را

در احوال و جوانب در بیان کرد

١٠٠

[illegible]

三

بعد از آنکه دیگران دست باز کشیده باشند تعلل نماید تا اگر کسی ابقیت رغبته
باشد حجاب نکند و اگر در میان طعام باب احتیاج افتد بآهنگه بایشان حجاب نکند
آواز دهن خلق و شنوند و در طر جماعت خلل نکند و آنچه زبان زدندان
بیرون آرد و جو را مانجه بخلال آید بجای اندازد که مردم انقراض شود و بوقت
دست شستن پاک کردن نگشتان بیخ ناخن هید بلوغ نماید و چون لب و
دندان آب دهن در پشت نیندازد و چون آب که دهن بآن شسته باشد
ریزد بدست بپوشد و در دست شستن پیش از طعام دیگران سبقت بخورد مابا که
هماندار و در دست شستن پیش از طعام دیگران سابق شود و لمعه چشم
در رعایت حقوق پیران و ماوران چون تقبضای عقل نقل شکر نعم و اوست
و بعد از نعم الهی هیچ نعمت در حق فرزندان چون نعمت پدر و مادر است چه پدر
سبب ری جود اوست و بعد از آن ولیه تربیت او به تهیه غذای و لباس و ضروریات
که سبب بقای او و بلوغ بکمال نشود و ناست باز و سطر حصول کمال انسانی

و بعد از آنکه دیگران دست باز کشیده باشند تعلل نماید تا اگر کسی ابقیت رغبته
باشد حجاب نکند و اگر در میان طعام باب احتیاج افتد بآهنگه بایشان حجاب نکند
آواز دهن خلق و شنوند و در طر جماعت خلل نکند و آنچه زبان زدندان
بیرون آرد و جو را مانجه بخلال آید بجای اندازد که مردم انقراض شود و بوقت
دست شستن پاک کردن نگشتان بیخ ناخن هید بلوغ نماید و چون لب و
دندان آب دهن در پشت نیندازد و چون آب که دهن بآن شسته باشد
ریزد بدست بپوشد و در دست شستن پیش از طعام دیگران سبقت بخورد مابا که
هماندار و در دست شستن پیش از طعام دیگران سابق شود و لمعه چشم
در رعایت حقوق پیران و ماوران چون تقبضای عقل نقل شکر نعم و اوست
و بعد از نعم الهی هیچ نعمت در حق فرزندان چون نعمت پدر و مادر است چه پدر
سبب ری جود اوست و بعد از آن ولیه تربیت او به تهیه غذای و لباس و ضروریات
که سبب بقای او و بلوغ بکمال نشود و ناست باز و سطر حصول کمال انسانی

و بعد از آنکه دیگران دست باز کشیده باشند تعلل نماید تا اگر کسی ابقیت رغبته
باشد حجاب نکند و اگر در میان طعام باب احتیاج افتد بآهنگه بایشان حجاب نکند
آواز دهن خلق و شنوند و در طر جماعت خلل نکند و آنچه زبان زدندان
بیرون آرد و جو را مانجه بخلال آید بجای اندازد که مردم انقراض شود و بوقت
دست شستن پاک کردن نگشتان بیخ ناخن هید بلوغ نماید و چون لب و
دندان آب دهن در پشت نیندازد و چون آب که دهن بآن شسته باشد
ریزد بدست بپوشد و در دست شستن پیش از طعام دیگران سبقت بخورد مابا که
هماندار و در دست شستن پیش از طعام دیگران سابق شود و لمعه چشم
در رعایت حقوق پیران و ماوران چون تقبضای عقل نقل شکر نعم و اوست
و بعد از نعم الهی هیچ نعمت در حق فرزندان چون نعمت پدر و مادر است چه پدر
سبب ری جود اوست و بعد از آن ولیه تربیت او به تهیه غذای و لباس و ضروریات
که سبب بقای او و بلوغ بکمال نشود و ناست باز و سطر حصول کمال انسانی

۲۲۱ جزئیہ

چون واجب هنر با و صناعات با انواع مشقت و تعب جمع سبب نیوی نماید
و برای دفع خیره میسازد و آنرا با و از آن میسازد بلکه تیار و بز خود نماید و زیور
وجود شرکای پدرست با آنکه تحمل مشقت حمل و معاسات خطر و لاد و جاع
طلق کرده و اول قوتی که سبب حیات فرزند شده خون بدن است و قوتی پدر
حفظ و سیاست و تربیت و نموده از فرط شفقت خود را فدای او بسته و
از محبت که محبت الدین فرزند را بیستی طبیعی است و ایشان را در رعایت حقوق
فرزند آن محتاج بکفایت نیست بخلاف محبت فرزند آن ایشان را در شریعت امر و اولاد
با حسان و برالدین بشیر از عکس است پس مقتضای الت آن است که برالدین را
آمالی طاعت خالق و انداخته در آیات عجاز غایات احادیث هدایت است
بوسیله از عقب آن گذر شده چون استغنائی است الی ان متعالی است که
مغلسان کوئی نیستی در مقابل نامتناهی و بادامی شکری با مکافات تواند
و نهایت اقامه سالکان بن ادهت از بجزر و قصور بخلاف پدر

[illegible]

[illegible]

و کوتاه بنیاست و پیرینه بعد از عزل او بدلی یافتن توان نیست که بدلی بهتر از او
باشد یا بدتر و در خدمت مقرر باید داشت که ایشان را جانی از وی هیچ وجه حساب نیست
تا هم محروم نشود و بکسر باشد و وفا و کرم لائق تر و هم موجب رغبت ایشان تا
شرط هواری جان سپاری بقدریم رسانند چه هرگاه که و ام خطاط خود با
مخدوم تصون نماید و او را دل اسباب یکا و در نعمت و کنت و نعمت
و کنت خود شناسد چون اندک علاقه ایشان حکم نیست و باندک چیزی قابل
زوال خدمت او را عاریتی شمارد و شرط شفاق بجای او و بلکه از بر سر روز
مناقت و خیر و جمع کند و اصل خدمت نکم باعث این محبت باشد بضرورت
آخذ دست عاشقانه کند و فرووانه و بعد از آن باعث جفا باشد نه خوف تا چون
محبانه نباشد باری و درانه باشد و مظلومانه چه هرگاه کسی اتخوف بر کار نمی زند
لهمته و از ذوق باطنی بآن گریز باشد و بقدر دفع ضرر آن اقدام نماید باید که
مصلح خدمت از مصلح خود مقدم دارد و نوعی سازد که کار با که با ایشان متعلق است

این اسید را
 مولی محمد بن قنبر
 بنظر علی بن
 سارده و سار
 بهیخته که با بلیان
 نفوس است
 از روی غش
 و نشاء که کنند
 از راه طاق
 ۱۲ مولی محمد
 محمد بن قنبر

مستعمل است صاحب هر دو فارسی بدین معنی است که
را بهر حال و نگارستان باشد و این عربی اصل نیست بلکه اصول
است از آن جهت که در لغت آمده اند چون جذب یکند و هرگاه بود
از صورتش و حاکمیت او را می بیند این جذب دفع مادی است و ادون
در سوی دخیل بدن یک است همچنین جذب دفع مادی است و ادون
بماند از نفسی دیگر و بخوبی نگاه باز دارد و ادون است و ادون
نوشته ای گویند این و بخوبی نگاه باز دارد و ادون است و ادون
روح با الفهم جان است و کشیدن و کشیدن

و باید اخلاق جلالی

و در کار در آشن شدن شما از آسمان زمین و غیره آنچه هست از عدم بوجود آورده پس باعث برآوردن و سبب وجود عدم
مسکن نفعی که در کاف منزل
۱۰ علت بنایش بوجهی خاص از یک منطقه
فلک هم که سبب بزرگه معدل النهار است منطقه فلک
هشتم که منطقه البروج نام دارد بوجهی مختلف طبعین دارد
فلک با هم در نقطه تقاطع کرده نقطه مغربی از نقطه اعتدال
در نقطه مشرقی از نقطه اعتدال جنوبی گویند و
برخی خواهند گفت مشرقی از نقطه البروج را
دیگر دایره سی بر بزرگ و با قطب البروج دایره نقطه قطب
در نقطه شمالی از بوجهی تقاطع کرده نقطه شمالی است که بزرگ
در نقطه جنوبی است نقطه قطب جنوبی است که بزرگ
صیغی نقطه اعتدال یعنی بر سر دایره مشرق
ادوار فلک بر نقطه اعتدال می باشد و تا سبب و حتی که من
و فصل برج شروع میشود و تا سبب و تا سبب
نقطه انقلاب صیغی بر سر دایره صیغی
خود و انهم تا سبب و تا سبب و تا سبب
نقطه اعتدال

[illegible]

بریده بصیرت و جلوه کند و افراد انسانی نیز بعضی معنوت بعضی کنه بطریق
خدمت نه بطریق آلت و نه بطریق ماده بلکه انسان بطریق ماده معنوت می بیند
نمی تواند کرد نظریات چه و جوهری مجر دست پس انسان می پنداند که معنوت عاقل
و مرکبات محتاجست معنوت افراد نوع خود نیز محتاج باشد هم در بقا شخص و هم
بقای نوع تا بطریق خدمت یکدیگر را معاونت کنند و دیگر حیوانات بعناصر و
مرکبات محتاجند اما در احتیاج نوع خود مختلف اند چه آنچه متولد است شود چون
اکثر حیوانات آبی نه در جو شخص نه در بقای نوع با افراد نوع خود محتاج نیست و هم
توالدست چون انعام و غیره و حفظ نوع و حدث شخص و تربیت با بکمال حسن
محتاج نوع خود باشند اما بعد از تربیت معاونت نوع خود محتاج نباشند پس چنانچه
انسان وقت جماع و ایام ناز و نرمی با و بعد از آن هر یک منفرد تو اند بود
و بعضی دیگر چون نخل و گل و بعضی انواع طیور معاونت محتاج باشند هم در حفظ
و هم در حفظ نوع و بیان احتیاج انسان معاونت نوع خود در بقا شخص بلکه اگر

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و به نفس خود و دست و پایی که در دستش است و لباس و سلاح اسباب مبادی هر یک بایستی کرد و چنانچه
او ادوات بخاری خودی غیر ملک از صناعات محتاج الیها بستی بستی آورد
و بعد از آن نفس خود و هر یک از اشغال قیام نمود تا غذا و لباس بپوشد و حاصل شایسته
آفریند و درین مدت که تیرتیر بآب مقدمات مشغول بودی بی غذا و لباس و مسکن
ماندی موی بهلک و شدی بلکه اگر روزگار و تمامی صرف یکی از اینها شود
هنوز آن فایده نماند اما چون مجتمع شوند و یک دیگر را معاونت کنند و هر یک بر
و دیگری بجهت قیام نمایند و در آن معاونت و معاونت سلوک جا و ده عدای نماید
اسباب معیشت منظم شود احوال اشخاص مضبوط و بقای نوع محفوظ ماند آنچه
اشارت باینست منقولست که چون آدم علیه السلام دنیا آمد و از هر کار بایستی کرد
تا مان نچته شود و سر کردن نان هر روز بیکم بود و حکما گفته اند هر کار مبارک را بیکر و تا
شخص یک لقمه نان درین اند نهاد و چون این نظام مولا نشان معاونت منوط
بود حکمت بالغه الهی اقتضای آن نمود که افراد انسانی در هم طبیعت مختلف باشند

[illegible][illegible]

۲۲۵ از اقامت بهشت
طریق آبی تا کنه آمل شود و درین
نور و این قتی حاصل شود که بجا
و بدیدار باشد بود و در آنجا
نخستین نفسانی نیامیزد و در آنجا
همه دو خواص غفلت را چنان
بماند و طلب حق و شکر
بر آن نفس با تباخ شود نماید
که از اهل کربست و عاصی شود
در این کج و در عالم را
در کبریا نیست انظار عالم
نفسه را قدر و نبی را

اکثر و اما حکم شخصی باید بتأیید الهی ممتاز باشد تا او تکمیل افراد انسان و نظم مصالح
ایشان میسر شود و این شخص احکام ملک علی الاطلاق خوانند و احکام و در صنعت
ملک متاخران و امام گویند و فعل و الامامت و فلاطون و در عالم خود را برسط
او را انسان می گویند یعنی انسان که حفظ امور دنیوی و بر وجه لائق نماید چون امام مصلح امام
کفایت چنین شخصی عالی مقدار باشد هر چند انواع میاست که برکت کما و بلاد
و قاطبه عباد و بر همه چنانکه درین درگاه حجت است اما لطافت بر کردگار مقتضای اعظم
انفوس باز میازام نظام مصلح امام و قبضه اقتدار بر او شایسته کار نموده که صیت
معلش آواز و عدل و شیران باز نشاند وین عافیت و برکت و لیا که
سهم حوادث یا نمسته بود و مرعی از کار ساخته مدبرش که گشایی آموخته و در و
به پاسانی شسته و در فتنش گریبان ریزه بگل سوری ان ویرانه از خرابان
چنین ان شنبه لطیفش و حیای هم عدل خاصیت انفس عینی ظاهر کرده عدلش
و از فاعی ظالم آفتاب اینضیانه و تعب عدلش فتنه خبر چشمه بان نتوان دید

[illegible]

مولوی محمد عبدالغفور صاحب
 غلامت علم حاضر است
 آفتاب با اینهمه تاب درخ
 مدتی اندک است که در
 بارش علم باغاب ملای
 غلامت علمی در این
 روشن چون یاقوت
 در میان خود گوید
 علمینما علیها
 نمودن چون حضرت
 نمودن گنبد از
 مولوی محمد عبدالغفور صاحب

و قدامی حکما گفته اند که قوم موجودات محبت و هیچ موجود از مجتبی خالی نتواند بود
چنانچه زوجی و صلی نباشد و لهذا در کیفیات جسمانی مثل حرارت و برودت
انهم از ضد محسوس میشوند و از طبائع نباتات و جمادات دفع ملاحم مترانی میگردد
و از عناصر سل با حیات طبیعت مشاهده میشود و در افلاک خود حرکت وری دارد
ظاهرست که مبدآن عشق جو عقیقت و شوق توجه بان چنانچه حکمت مقرر
و محبوب انوار محبت و خفای آن جهت سلاف موجودات در اتکمال بقصا
ظاهر شود و محبت که ظل و حدست بقصه بقا و کمالست و غلبه که فرع کثرت
موت نقص و انحلال و این طائفه را از حکما اهل محبت و غلبه خوانند و دیگر
حکما بر بیان محبت و بر سیم کائنات قائل شده اند چنانچه سابقا نموده شد

و شاید عشق در هر حال باست نظام
دشمنان جلوه دهد و نقصان مخالف و
در صفت کامل و نقصان هم در صفات
مقاومت باشد عشق در حقیقت بی اوصاف
نمی آید که عشق در دولت ادعای
کمالیه حضرت بود و در حلقه اشتیاق
است و بپیران بود در حلقه اشتیاق

[illegible]

باطنی در آن پیدا
 شود و هر نفسی از
 شوق و عشق ذات کامل تمام از عشق
 گرفته اندیش ذات کامل تمام از عشق
 معنای آن در بیان فاعلیات است
 نشود این در بیان صفت بوجود فاعل
 ذات زایل و فاعلی گردد عشق که از افعال
 و آثار بر نیاید و آثار و افعال با یکدیگر
 و مؤثر اگر افعال و آثار است زوال آنها
 مناسب است و اگر فاعل مؤثر بود

حضرت و جب عشق یقین عشق ذات
 و افعال انارش کملیات داخل
 است عشق مجاز است و غل
 نفعین بزم نساج و شورش بیل
 و کون بزم و جهان بزم و نال غار
 کزانی کی باغ خند و رفت
 بکار بزم قاطع

بهره از طبع و غایت
فغان بدین
لایحه انقطاع
حاصل میشود
و اینجای تمام
مغفرت نام
نفس اطمینان
در میان تمام
در میان قاطع

باشد چه هر چند درین نشان نبوی بصیرت از دقایق اسما و صفات مشاهده است
 و است نماید فاما حالی از شوق شوقیت که مقتضای تعلق است نتواند بود
 شهوت تمام فی غده مزاجت قیامان خبر و خلوتخانه تجربه میسر نگردد و بنا برین همیشه
 منتظر و مترصد است این حجاب کشف این تعالی و زیان جان النجوم این نشان مترجم و احوال

شش مجرب چهر جان میشود و عبارتتم
 خوشا و میکه از آن چهره پر و در سنگم
 چنین نقش سزای محویش است
 و بگلش ز صوان که مرغ آن چشم
 این محبت نهایت است عشقت و کمال مطلق
 و در مقام وصلان غیاثر کمال
 بی عشقت هر چه بگفتم گفته است
 عشقت قبول است ساند تقرب است
 و بعد از آن محبت ازل خیرست با هر یک که چون غایت آن محبت خیرست هرگز
 احتمال آن دنیا بخلاف دیگر محبتها که باندک عارضه و ال شود چنانچه مضمون
 لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ يُنَزِّلُ الْمَطَرَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْاَرْضَ فَاُخْرِجْ مِنْهَا حَبًّا
 منفع بالذات با هم با شمار و هم با شمار تواند بود و سریع الزوال باشد چنانچه
 سابقا بین شده گاه باشد که موجب این محبت جماع در اضع غربت و شداید باشد
 چون کشتیها و سفار و غیر آن سراسر آنکه انسان بطبع مایل بآنست و ازین جهت
 آنرا انسان گفته اند چون پس طبیعی از خواص انسانست و کمال هر خیر و مطلوب خاصیت
 نوع است پس کمال انسان اظهار این خاصیت باشد با این بنای نوع و این خواص

[illegible]

۱۰ باجندانی بقادر و دوزخ
 ۱۱ و فتنه و فتنه مسافران و سفر با پیش
 ۱۲ و فتنه و فتنه مسافران و سفر با پیش
 ۱۳ و فتنه و فتنه مسافران و سفر با پیش
 ۱۴ و فتنه و فتنه مسافران و سفر با پیش
 ۱۵ و فتنه و فتنه مسافران و سفر با پیش
 ۱۶ و فتنه و فتنه مسافران و سفر با پیش
 ۱۷ و فتنه و فتنه مسافران و سفر با پیش
 ۱۸ و فتنه و فتنه مسافران و سفر با پیش
 ۱۹ و فتنه و فتنه مسافران و سفر با پیش
 ۲۰ و فتنه و فتنه مسافران و سفر با پیش

[illegible]

بصورت و این بمنزله کبریت است و شیخ ابوالی سینا در مطلع رساله الطیر مبالغه در غرت
و جو این نوع دوستی نموده چه اشک مردم را اطلاع حقیقت نیست محبت ایشان
بر لذت یا است هر چه بی عوارض شد با هم عوارض آن شود محبت اکثر سلاطین
بار عایا از محبت که ایشان بر عایا منعم و مفضلند و آبریزه منعم منعم علیه دوست دارد
محبت پدر و فرزندان چه که بر حقوق از این قبیل است اما از حیث یکره و اباف
محبت ذاتی چه در بمنزله نفس خود و اند و صوت او را نسخه داند که طبیعت انصاف
نقل کرده مثالیکه بر لوح فطرت از هیئت او ثبت نموده و فی الواقع تصویق
چه در صبح ری بود و فرزند است ماده بدن او جز و از او و خلق خلق مشایخ
است و از محبت که پدر کمال که خود او را پدر و فرزند و این خواهد بود بلکه خواهد فرزند و ان
و بر حجاب زن و بر خود حرم شود و تفضل فرزند بر از ان قبل شمرده گویند و خود اکنون
اکست از آنچه سابقاً و همچنانکه باین سخن میسر شود و تفضل فرزند بر حرم شود و
ازین محبت فرزند بر سبی گار است که خود را منعم و مفضل به و شمار چنانکه در سلطان

بیانی در بیان آنست که یکس اوصاف از این احوال عبارتست از
 بنیاتی مختلفه که در این احوال یافت میشود و این احوال را
 حضرت و بیان آنست که در این احوال یافت میشود و این احوال را
 احوال اینست که در این احوال یافت میشود و این احوال را
 پس فرموده و صورت آنست که در این احوال یافت میشود و این احوال را
 از و نقل گرفته است که در این احوال یافت میشود و این احوال را
 باشد آن احوال لطیف است که در این احوال یافت میشود و این احوال را
 در وقت خاص باید بیندیشد و در وقت دیگر باید بیندیشد و این احوال را
 منتقل شده و در وقت دیگر باید بیندیشد و در وقت دیگر باید بیندیشد و این احوال را
 که در این احوال یافت میشود و این احوال را

[illegible]

۲۵۴
 در حق جوئی غم و فراق و حسرت
 بگو از غم و فراق و حسرت و حسرت
 بدین آن منزل و آن منزل و آن منزل
 از منزل تو منزل و آن منزل و آن منزل
 بالکسم در کوه و در کوه و در کوه
 تو را هم ساجد و ساجد و ساجد
 ایامات و ایامات و ایامات
 و آن منزل و آن منزل و آن منزل
 منسوب به فعل و فعل و فعل
 محبت و محبت و محبت

و تعب حاصل کرده باشد با هر سه آنرا دوست دارد و صرف آن صرفه رعایت
نمایند بخلاف کسی که بی مشقتی مالی باورسد که قدر آن اندر ورنه آن احتیاط
مرعی دارد و لذا امارت نرند او دوست تر از پدر او چه مقاسات رنج و تعب
و تربیت او بیشتر نموده و هم ازین سیاقست آنکه شاعر شعر خود را دوست تر دارد
و عجب آب و آب ان بیش از دیگران باشد چون محسن الیه قابل است او را تعب
و قبول نیست لامحاله محبت او محسن او درین مرتبه نباشد پس نابین مقدّم
محبت محسن محسن الیه بیشتر از عکس باشد و بهترین انواع محبت آنست که
مثلاً آن محبت خیر و کمال حقیقی باشد که آن لذت عقلیست متعلق بحجرت
نفس نه بخواص و از نهجبت است که قواعدین محبت از صحت خلال
این محفوظ است سعایت و همیه اباحت آن اینست بحکلاف
دیگر انواع محبت که بزوال سبب اکل شود و چنانچه مضمون آیه لا ینفک
بعضهم لبعض عدواً الاّ الشّعین مشعر آنست که این لذت بحقیقت رفته

[illegible]

و غیره سلمه صحت باطن
بین جمله دوفت چهارم تنهایی غازی
و دیگر کوفتی نمیدرخن صحنی حرکت
و از نور آفتاب غلبه می کند
و چون بپوشند از نور بکاران از
تمامه تحقیق محبت قلبیه باشت که
بناش بر جرات اولاح و مناسب
ادصاف کامله و حلاوق فاضله
است اکنه انفسه تغیر می یابد
محمد

خلق از این کتاب
 به این دلیل که
 سعادتی است که
 مانع باشد از نفس
 از تو به جانب خود
 و از او را با هر چه
 نفسی که در این
 حاصل شود و از این
 مانع شود و از این
 مانع شود و از این

حاصل شود که از کتاب ملکات فاضله فارغ گردد و نفس خود را از دو میان او
 و عالم عقلی حجاب بین تفع شده باشد و وحدت حقیقی صرف حق محض و تعریف

ولدت ستر می تحقق شود و طبیعت	آن یار که در پرده اسرار زنهان بود
از علم بعین و از گوش با غوش	و این تبه بلندترین است ملکات

و از این جهت حکما آنرا فوق مراتب سعادت انسانی اعتبار کرده اند تا چه مرتبتی
 از آثار قوای طبیعی و نفسانی و عبارات حقایق جسمانی نگردد و حال این که این
 و اسالک از خود نمی گوید که بعد از این حق حقیقت نگردد و استصال رسیده

وصول دست طلب میکنی از خود بگذر	که در میان تو و او بجز تو حاصل نیست
دیگر گویند دولت وصل از چه یافتی	خود را گذاشتیم و قدم پیشتر زدیم

و اصطلاحی است گفته چون ای تعالی کسی دوست دارد تو را و کند چنانکه
 دوستان به صلاح دوستان کنند و اخلاق ناصری می آید که این لفظی است که
 لغت اطلاق نکنند و این سخن طایفه است چه نظائر آن کتاب نیست بسیار

۱۰۰ یعنی در کتاب
 خود و خود را که
 من و من و من
 ۱۰۰ ای عالم که
 عالم عقل را و عالم
 بین این و بین
 میان این و میان
 از جانب استقبال
 از این و از این
 عبادت و عبادت
 اسباب و اسباب
 و این و این
 قوت و قوت
 غایت و غایت
 جمع و جمع
 از این و از این
 منزل و منزل
 قیام و قیام

نسخه از کتاب
 نسخی که
 نسخی که
 نسخی که
 نسخی که
 نسخی که

[illegible]

اول ما خلق الله نوري اوله تقيت حسرت در بر باقی احوال و عیش اولیه اصناف و تفصیل را درین سخن بنمایانم
مخلوق است مثال را ده آفریننده بنمایانم
مع گمان میکنی و نیکو بدستیکه تو مردم صفیه می مانی
چندین عالم کبر و جودت نظیرش از انسان و جسم انسان
برین عالم کبر و جودت نظیرش از انسان و جسم انسان
یافته شد و بنمایانم ملک سلیمان و آخوان کو و موسی بنات در کتب
غیر از این بنمایانم ملک سلیمان و آخوان کو و موسی بنات در کتب
گوش و خورشید و آن سجد سبزه و آخوان کو و موسی بنات در کتب
انوار علی بن القیاس از غیاث المغانث و غیاث المغانث
اولی اعدیت و کثرت راجع به آن لوحه و بعد از آن لوحه
و قاعد مقرره است که آن لوحه و بعد از آن لوحه
الواحد و لائل که یک بابش در کتب
است و آن لوحه و بعد از آن لوحه
از ماده و کلام
پیرایه ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و

و این سلسله فلاسفه است از اول
ای زجرب و سبط النورانی بدانکه احادیث
اول بسیار است از بعضی و است دور
چنین صیغ از بعضی است عقل و از بعضی
و این فی از بعضی است و فطرت و شهود
و همچنین است و اگر اشیا و ظاهر است
که است خبریک خبر و این است
و این میان این احادیث و تقدیر
و این.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۴۶۰
ماده حق و یقین
این کس که در
نشد و بود
فهمد و غمهای حق
است بی پایان حق
ایست که در
بنده و در
آی که در
ماده حق و یقین
ماده حق و یقین
ماده حق و یقین

[illegible]

مفتی احمد رضا خان صاحب دہلی
ابن ابی نعیم اسی کی روایت ہے کہ
۱۴۵ھ بمطابق ۱۷۶۸ء میں
پاکستان کے قیام سے پہلے
اس کا نام پاکستان تھا۔
اس وقت اس کا رقبہ تقریباً
۱۰ لاکھ مربع میل تھا۔

حقیق تحقیق و زلال معانی را در مشارب یغان طلب یزند و قتی از جام
مخيلات شعری بت معارف ابکام مسترشدن نیاز سازند گاه شیار
نخل و نقل اقناعات قناعت فرمایند تا هر کس بقدر قدرت هدایت
نموده باشند و هر چند میان این طبع ائف و صواعق و محالفتی باشد فاما
بنا بر شراک و اراجالی و قهار و تحت بر فاضل میان ایشان تعصب و تفا
واقع نشود و حکم مدبر در توجیه بکمالیکه مستعدان باشند مصاعده و ارکان
مدینه فاضلیج طائفه اند اول فاضل ایشان جمعی باشند که تدبیر مدینه
با ایشان منوط باشد اعنی علماء عامل و حکامی که بقوت او اک از انبای
نوع ممتازند و صناعت ایشان معرفت حقائق موجود است و م و والا
و ایشان طائفه باشند که عوم اکمال انسانی دعوت کنند و بموعظان و مصالح
از و ائمل منع کنند و بقیاسات جدلی و خطابی و کسر عقائد اجمالی ایشانرا
از انحراف نگاه دارند و صناعت ایشان علم کلام و فقر و خطابت و شعر و نظائر آن

فان تحقیق صاف ۱۲ طایفه
۱- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۰- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۱- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۲- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۳- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۴- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۵- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۶- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۷- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۸- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۹- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲۰- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲۱- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲۲- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲۳- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲۴- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲۵- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲۶- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲۷- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲۸- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۲۹- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳۰- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳۱- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳۲- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳۳- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳۴- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳۵- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳۶- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳۷- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳۸- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۳۹- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴۰- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴۱- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴۲- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴۳- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴۴- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴۵- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴۶- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴۷- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴۸- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۴۹- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵۰- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵۱- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵۲- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵۳- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵۴- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵۵- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵۶- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵۷- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵۸- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۵۹- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶۰- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶۱- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶۲- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶۳- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶۴- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶۵- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶۶- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶۷- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶۸- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۶۹- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷۰- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷۱- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷۲- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷۳- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷۴- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷۵- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷۶- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷۷- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷۸- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۷۹- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸۰- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸۱- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸۲- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸۳- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸۴- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸۵- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸۶- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸۷- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸۸- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۸۹- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹۰- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹۱- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹۲- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹۳- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹۴- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹۵- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹۶- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹۷- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹۸- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۹۹- فاضل صاف ۱۲ طایفه
۱۰۰- فاضل صاف ۱۲ طایفه

از خاطر ایام نگردل یوه کرد شعر
 بر سیکده زندان قلندر باشند
 که تاسند و دهند افسر شاهنشاهی
 خشت زیر سر تر بارک مغبت خستریا
 دست قدرت ناکر و منصب صاحبجا
 غیبت کسان سعادت ازلی بجا
 گلگون خورشام و شب زیز گام شهب صبح و ادهم شام بر طویله صاحبقران
 بند نه که نهضت باد پای غمیش بجانب صلاح مال و ذراع بال عاجزان
 شکسته بال باشد و غنایت لم زیری عوض کمیت باد پا و سمنده جهان پیا ابر افتاب
 و قهر و خنک ماه و قیقه تخیر و مقود دلیل گیتی ستانی کشیده ویران معدلت و اوت قصبت
 از خسران لی مقدر بوده با واقع حوال سلاطین گنبد شده و مشافهت و زافرون
 حضرت ضار زانی ظن زانی شاید عدست تحقیق این عی تصدیق این عوی اگر
 وید اعتبار کشود و دزدان غفلت از این بصیرت دوده باشد و صاحب سیاست ضله
 بقانون کتمسک بوده عایا ارجا فرزدان و دستان اند و حص حب مال را
 مقهور قوت عقلی گردانند و صاحب سیاست ناقصه ک بقواعد ظلم نماید عیار است با خود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

این مقام است و فی سطور شود
که این نام است از او رسیده باشد
و در حال دفاع ایستادن شده
با هر دو معاشرت پسندیدار است
عقبات آفات پس پشت داده
گفته باشند دفاع بال جمعیت فاعل
بکمی پیمانیت جای خف و احد
نابین شد که جامعیت به دست
کنین جکی بریدن نموده اند
خوبه باشد خاص بسیار کم بود
طایفه اشخاص بسیار کم بود

برقانون عدل و و هر یک از طبقات مردم او مرتبه خود را و ایشا را از به
 و تعدی طلب یا دنی منع فرماید آئینه مملکت با نظام باشد اگر خلاف این
 باشد هر طائفه او عین نفع خود غالب و با ضرر دیگران بخیرند و بواسطه فرط
 و قریب رابطه الفت انحلال یا بدستبرد معلوم شده که هر دلی تا میان اصحاب آن وقت
 بوده و ملوک سیرت است اینموده اند و زراعت بوده چون ظلم و دانی میان ایشان
 غالب شده و دنی وال نهاد و چه مقتضای مقتضات سابقه این مان طریق سلاطین باشند
 پس چون پادشاه و اتباع او ظلم کنند کسی ایند و عین ظلم که در قدرت مکنون
 بحکمت آید میل غلبه کند و چنانچه تقریر است و حد با غلبه جمع گردد پس آئینه مود
 بفساد مزاج عالم شود و مانند گفته اند که الملک متقی مع الکفر ولا متقی مع الظلم
 حکما گفته اند دولت آید چیرنگاه توان داشت یکی تالیفات اتحاد میان افغان
 و دیگر نیاخت و خلاف میان دشمنان چه هرگاه که دشمنان به دیگر مشغول باشند
 ایشا را فراغت قصد گیر می باشد از جهت چون کنند بر مملکت را غلبه کرد و شکم

بسیار عدل و و هر یک از طبقات مردم او مرتبه خود را و ایشا را از به
 و تعدی طلب یا دنی منع فرماید آئینه مملکت با نظام باشد اگر خلاف این
 باشد هر طائفه او عین نفع خود غالب و با ضرر دیگران بخیرند و بواسطه فرط
 و قریب رابطه الفت انحلال یا بدستبرد معلوم شده که هر دلی تا میان اصحاب آن وقت
 بوده و ملوک سیرت است اینموده اند و زراعت بوده چون ظلم و دانی میان ایشان
 غالب شده و دنی وال نهاد و چه مقتضای مقتضات سابقه این مان طریق سلاطین باشند
 پس چون پادشاه و اتباع او ظلم کنند کسی ایند و عین ظلم که در قدرت مکنون
 بحکمت آید میل غلبه کند و چنانچه تقریر است و حد با غلبه جمع گردد پس آئینه مود
 بفساد مزاج عالم شود و مانند گفته اند که الملک متقی مع الکفر ولا متقی مع الظلم
 حکما گفته اند دولت آید چیرنگاه توان داشت یکی تالیفات اتحاد میان افغان
 و دیگر نیاخت و خلاف میان دشمنان چه هرگاه که دشمنان به دیگر مشغول باشند
 ایشا را فراغت قصد گیر می باشد از جهت چون کنند بر مملکت را غلبه کرد و شکم

و یکدیگر را می بینند و انصاف
 و یکدیگر را می بینند و انصاف
 و یکدیگر را می بینند و انصاف
 و یکدیگر را می بینند و انصاف

٢٦٦
بالتفصيل
بالتفصيل

درین تقدیر یاد و...

منہا

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
کتابخانه مرکزی
کتابخانه تخصصی ادبیات فارسی
کتابخانه تخصصی تاریخ و جغرافیا
کتابخانه تخصصی علوم انسانی
کتابخانه تخصصی علوم اجتماعی
کتابخانه تخصصی علوم طبیعی
کتابخانه تخصصی حقوق
کتابخانه تخصصی پزشکی
کتابخانه تخصصی هنر
کتابخانه تخصصی زبان و ادبیات
کتابخانه تخصصی فلسفه و کلام
کتابخانه تخصصی اقتصاد
کتابخانه تخصصی مدیریت
کتابخانه تخصصی مهندسی
کتابخانه تخصصی کشاورزی
کتابخانه تخصصی دامپزشکی
کتابخانه تخصصی منابع طبیعی
کتابخانه تخصصی علوم ورزشی
کتابخانه تخصصی علوم بهداشتی
کتابخانه تخصصی علوم کامپیوتر
کتابخانه تخصصی علوم ارتباطات
کتابخانه تخصصی علوم سیاسی
کتابخانه تخصصی علوم اجتماعی
کتابخانه تخصصی علوم انسانی
کتابخانه تخصصی علوم طبیعی
کتابخانه تخصصی حقوق
کتابخانه تخصصی پزشکی
کتابخانه تخصصی هنر
کتابخانه تخصصی زبان و ادبیات
کتابخانه تخصصی فلسفه و کلام
کتابخانه تخصصی اقتصاد
کتابخانه تخصصی مدیریت
کتابخانه تخصصی مهندسی
کتابخانه تخصصی کشاورزی
کتابخانه تخصصی دامپزشکی
کتابخانه تخصصی منابع طبیعی
کتابخانه تخصصی علوم ورزشی
کتابخانه تخصصی علوم بهداشتی
کتابخانه تخصصی علوم کامپیوتر
کتابخانه تخصصی علوم ارتباطات
کتابخانه تخصصی علوم سیاسی

ریاست

کسی

تغذیه و سلامت

بعد و عدد بسیار بودند اندیشه نمود که اگر ایشان را میگذارد و مبادا اتفاق نشد
دفع ایشان متعذر باشد اگر ایشان را تمیضال نماید ز قاعده طاعت و مروت و دور
و حکیم ارسطایس مشهور است که حکیم فرمود که ایشان را متفرق سازد هر یک را یک
و ایالت ضمنی جوش نماید به دیگر مشغول شوند تا از سر ایشان این شیوه
ایشان را ملوک آفت سازد و از آنوقت تا عهد و شیر با یک ایشان اتفاق که
سبب آن بودی اندک در میسر نشد باید که صنایع خلق را با یک دیگر مکنانی از
تا اعتدال تمدنی حاصل شود و همچنانکه اعتدال مزاج از از دلج عناصر ربه و تکافو
ایشان حاصل شود اعتدال مزاج تمدنی نیز به تکافوی چهار صنف متصف شود و
ایل علم چون علما و فقها و قضات و کتاب حساب و مهندسان و نجاران و طبیبان
شعرا که قوام دین و دنیا به ساقا قدم قلام لطائف علام ایشان منوط و مربوط
و ایشان نیز که باند میان عناصر همانا مناسبتی که میان علم و است نزد اهل بصیرت
انگاه از آب و شکر ملک از آفتاب سحر تر تواند بود و اهل شمشیر چون ایلان مجاهدان

[illegible]

«عالم نافذ و صفت بعیر است
از نیک اعلام با آنکه اگر بدین
است لطافت جمع یطیبت علیک
فان لطافت اعلا صفت فلام
که بعد از این یعنی فلام
یعنی فلام جمیع علمها
و کما یزعم فی کتبه الله صافی
بنام حق تعالی

۲۸۰
تاریخ فتح حسین مهذب
دولتی و ملکات فارسی خواندن
خطاست سرود معنی و نده ۱۱۰
غیاث اللغات خط غزالی
بادشاهان بن خلیف کون مباد
با فتح حسین و با فتح حسین
محل آغاز کردن با فتح حسین
شدن قتال با فتح حسین
سلجوق کارزار کردن با فتح حسین
خط استیلا دست یافتن
نصیر فسر یاد و ناله با فتح حسین

بر طبقات دیگر عالم گردانند گفته اند که هرگاه که ارباب علم و سیاست حضرت
پادشاه مترو باشند نشانه ترقی دولت و تازادعت ایشان و حکایت کرده اند
که حسن بویه که در عهد خویش والی مملکت سی بود محبت حکما و علما از سلاطین گار
خود ممتاز بود بی نظیری و مروت و مبادی قتال غلبه شکر اسلام را شد
و کفر استیلائی تمام یافتند بعد از آن تغیر ایل و موموم یافت از اطراف
شکار جمع کرده وی لشکر عراق نهادند ایشان از هزارم یافتند و بعضی تقبیر
بتلا شدند ملک و نم بست و این نیز از خود خواند و انیسان شخصی از نصرام
از اهل سی بود چون معلوم کرد که و از رست گشت اگر ترا بیغامی هم سپادش
خود برانی گفت بلی خدمت کنم گفت حسن بویه ایگو که از سطنطینه بحدین قصد مردم که
عراق را خراب سازم ما چون از سیرت احوال تفحص نمودم امر معلوم شد که آفتاب
دولت تو هنوز متوجه و ج کمالست و شرقی و در ارج اقبال ^{کادیک ۱۲} چه ناسر که آفتاب
دولت و سی خصیضه وال مغربان و انقال نهند و یکان حضرت و حکما

[illegible]

الکلب للباب
 مؤید و قاموس
 انجلیات علم
 نفع مع
 افزون
 جمع ضعیف
 اقول باختصار
 ستاره و ما به
 انتقال از حاجی
 بنین
 علی المقدر

۳۰
میرزا محمد علی خان
باجا خورشید خان
نور و شمس خان
بهروز خان
محمد خان
عبدالله خان
میرزا محمد علی خان
میرزا محمد علی خان

عضوی جائز بلکه واجب اند پادشاه نیز که طبیب بحکم مبدء اولی شایسته
گاه باشد که بحسب مصلحت عامه بی نوع قتل یکی از افراد ایشان باید بگذرد
لکن فو تعیین مراتب تعدیل میان ایشان قسمت خیرات باید کرد و هر یک بقدر
استحقاق مخلوقا و شایسته خیرات قسمت است و اموال کرامات و شخص را
استحقاق نصیب است ازین امور که تنقیص از آن جوهر است این شخص را و بی این جوهر
این مرتبه چه شخصی را بی مرتبه استحقاقی دیگر استحقاقی که او ایندین ظلم است
و گاه با که تنقیص نیز جور باشد اهل این چه هرگاه که مستحق این مرتبه نازل از حق او
فرود آوند این مرتبه موجب انکسار خاطر او و دیگر استحقاق گردد و سبب تنقیص از حق او
شود و بعد از قسمت خیرات بقدر استحقاق حفظ آن ایشان باید نمود بآنکه ننگد از حق
حق کمیت ازین خیرات از ذرائع شود و بعد از ذوال عوض از محل استحقاق باو
رساند و هر یک که تخلف ضرایع این مرتبه نباشد منع جوهرات اهل آن باید کرد و بآنکه جوهر
عقوبتی لائق بان مرتبه از آنچه اگر در مقابل جوهرات که عقوبت بسیار کنند

[illegible]

در آن شخص بطور مکارانه و خیانت
 و کمال آن گرفتار آید و در حال
 مجبور و زشت و بی شرف و بی عزت
 مضطرب افزونی و زیاده است
 و ضعیف باشد و این
 نیک را با کفر و شکست استری
 بضمیم و سکون بین محمد
 و کفر است

فامرگردد
کتاب آن یک
نفع و علو اثر
کلامیک بایمده
ایشان در تحسین
و امر و نهاده
بشمار این گفته
میتوانم
افزاید

[illegible]

تقریباً و اگر نه کیفیت و کمیت مفوض برے حاکم و حال قائل و مقول و تشریح بجای خود است ۱۲ مولوی محمد عبد الغفور رحمة الله تعالی

۲۸۴

دخون از میان خال گردید و
ایمان بخود و دیگران
عالم بود و نظام دین در آن
نمودی که برین اعتبار گویند
که قنوت بسیار بود و آنکه
چهار کونده ۱۲ و نظام
فان مظلومان و غنیمت
نمودی که برین اعتبار
که بدو کون بجا نیامد و آن
جائست از باطن خاص و آن بی عین
و علم برین اعتبار

ظلم نر جائز باشد اگر بازای جو بسیار عقوبت اندک کند ظلم ابریل مدینه باشد و بعضی
از حکما بر نند که جو بر هر یک از اشخاص حج ابریل مدینه است پس بعنوان شخص که
جو جو رفته عقوبت ساقط نشود با وجود عفو و سلطانرا که الی و بر کل است
عقوبت او جائز باشد و بعضی دیگر بخلاف این گفته اند چون فصل این است
بحکم حکم عدل شریعت سیالانام علیه علی له التجهیه و السلام میرو برین وجه
فیصل سیالید که هر چه از جنس عدو الله است چون سرقه و زنا و قطع طریق و نفو
ساقط نمیشود بلکه سلطان اقامت عقوبت واجب است آنچه از جنس حق الناس است
اگر قصاص یا حد قذف است نفی مستحق ساقط میشود اگر تفریبت یا چنانکه در
صورت ضرب یا اذوا یا نیت بسیاری از محققان آنکه نه شبافی حمله بر او
که با وجود عفو مستحق سلطانرا از جهت تأویب لغیر او میسرند یا حکمت و برین احکام
آنکه بعضی شرک و از آن قبیلست که ضرر آن با ابریل بلد مسری است مثل زنا و
سرقة و نظائر آن مسامحت در مثل آن موجب جهلالت نظام است لاجرم عفو را

[illegible]

۲۸۶
 این سخن از سکنه بیک سرکه کدورت
 سلطنت در پیغمبر اول دشمنان را
 گفت در پیغمبر اول دشمنان را
 شکوفه غلبه ساقی خن
 دوستان بود از او اسرار ازین و
 هم چون محرابان ازین بر
 خوشتر ازین بهر همی ندارد
 قطعه این بر زشای دمانی
 که از دشمنان ملک ازین
 دوم و ساز او و دین را عیال
 خود و کار ساز بهر حال

و او در بری رباب حاجات و مظلومان بند حق تعالی در وقت حاجت و فقر
 در رحمت بروی و ببندد و او از لطف عنایت خود محبوب و دوست و امیر المؤمنین علیه السلام
 بن خطاب می شد عنه چون کسی اتفویض و لایقی فرمودی او را وصیت
 کردی که از رباب حاجات محبوب نشو و در بر روی ایشان بند و حضرت سید المرسلین
 علیه افضل صلوات الله علیه حاضر و الله هم من لی من امر متی شیئا فرقی فافرق
 به و من ولی من امر متی شیئا نشق علیهم عاشق علیه و آثار ما تورست
 که فرعون با آن طغیان کفران در حمایت و نصرت نیکو بود یکی آنکه سهل الباب
 بود و از رباب حاجت رباب آسانی وصول با و تصدق و دیگر آنکه کجاییه جو و کرم محلی بود
 و طوائف نام از او اندام عام خطاط می نمود و مبالغه او در کرم بمرتب بود
 که روایت کرده اند که زنی از بنی اسرائیل اوضاع حمل شده و آغذیه که مناسب بچا
 یاشد مطبخ معذب بود چون از بمعنی خبر یافت آتش قدرش شستال پذیرفت
 و طغیان او در تنور غضب عرصه ناره و هلاک ساخت و بعد از آن قهر کرد

[illegible]

طعام وانا
وحداده باوه
گونی بوقوه
بالغم و کمان
از تخته شند
باز آتش شعله آلوده
فغانی علیات
اللبیات

کامروز

که هر روز انواع اغذیه که لائق طبقات ناس از صبحا و مرضی اند بود و معذرتند
و بهر آن چه مناسب حال او باشد برسانند چون یاح عو جلال الهی از عجب قهر
نامناهی زیدک گفت و شیت نانده از لی قلع و قمع او تعلق شد بقضای
آن که لا یغیر ما یقوم حتی تغیر ما یبغیرهم و هر چه صلت البضد آن میل کرده بود
و تنفس مبرته رسید که در روز روشن چون شب تاری در حجاب توری مانده و چون
غضای مغرب و مغرب از او حقا بلکه چون خاشخ بر کنج او با و نفا و
گرفته و بغیر از مجلس و جنود او و محاسن اجمال ملاقات و نه چنانچه حضرت موسی علیه السلام
چون مشرف تکلم شد در همان شب با الهی بد قضا و آمد یک سال
از آن و گاه میبود و مجال ملاقات نمیشد و روزی یکی از بزرگان مجلس و بقصد آنرا
عرض کرد که صوتی غریب شنیده کسی با این صفت بر او رسیده و میگویی که من
فرستاده خدام و پیامی چند دارم و دعوی گفت که او را باطلیمید باد و تضاحک
تمسخر کنی چون طلب و ندیدند ناظره و طارحه کلام حقائق اعلام از آن اخبار دنیا

[illegible][illegible]

از خاندان شاهی بود گفت آنکه کار با بزرگ که لائق اهل عقل و کیاست بود
 خردنی باز کند اشتیاق گفته اند که اساس بنام عدلت بره قاعد است یکی آنکه هر چه
 که واقع شود فرض کند که خود رعیت است پادشاه دیگری پس چه بخود در اندازد و بر
 رعیت جانزند و دوم آنکه نظار را با حجابات تجویز نکند از خطر آن پر خد را بشه
 و ارسطاطالیس سکنت را گفت اگر عانت خدا تعالی خویشی اغافریا خواهی
 ساعت کن سوم آنکه اوقات خود را مستغرق شغولت و لذات جسمانی نذار و
 چه قوی بن اسباب فساد ملک نیست بلکه از اوقات است و فراغت چیزی
 بد بر ملک و مصلح رعیت نماید چنانچه نصیحت پادشاهی میگوید گفت خود غفلت میکن
 تا ضائعان ملک تو بر خیزند شکایت تو بدگاه حق نبرد و خوبان ملک که عمر
 تباه کنی که دولت و عمر چون آفتاب نهد که بامداد بر یو آید و شبانگاه بر یو آید
 دیگر باشد و خیال کن که تو دنیا را بخوری دنیا را بخور چهارم آنکه بنامی کار با بزرگ
 و مدارانند بر عتف و تهنیت آنکه در رضا خلق رضا حق طلب شرم آنکه نصایح خلق

از خاندان شاهی بود گفت آنکه کار با بزرگ که لائق اهل عقل و کیاست بود
 خردنی باز کند اشتیاق گفته اند که اساس بنام عدلت بره قاعد است یکی آنکه هر چه
 که واقع شود فرض کند که خود رعیت است پادشاه دیگری پس چه بخود در اندازد و بر
 رعیت جانزند و دوم آنکه نظار را با حجابات تجویز نکند از خطر آن پر خد را بشه
 و ارسطاطالیس سکنت را گفت اگر عانت خدا تعالی خویشی اغافریا خواهی
 ساعت کن سوم آنکه اوقات خود را مستغرق شغولت و لذات جسمانی نذار و
 چه قوی بن اسباب فساد ملک نیست بلکه از اوقات است و فراغت چیزی
 بد بر ملک و مصلح رعیت نماید چنانچه نصیحت پادشاهی میگوید گفت خود غفلت میکن
 تا ضائعان ملک تو بر خیزند شکایت تو بدگاه حق نبرد و خوبان ملک که عمر
 تباه کنی که دولت و عمر چون آفتاب نهد که بامداد بر یو آید و شبانگاه بر یو آید
 دیگر باشد و خیال کن که تو دنیا را بخوری دنیا را بخور چهارم آنکه بنامی کار با بزرگ
 و مدارانند بر عتف و تهنیت آنکه در رضا خلق رضا حق طلب شرم آنکه نصایح خلق

از خاندان شاهی بود گفت آنکه کار با بزرگ که لائق اهل عقل و کیاست بود
 خردنی باز کند اشتیاق گفته اند که اساس بنام عدلت بره قاعد است یکی آنکه هر چه
 که واقع شود فرض کند که خود رعیت است پادشاه دیگری پس چه بخود در اندازد و بر
 رعیت جانزند و دوم آنکه نظار را با حجابات تجویز نکند از خطر آن پر خد را بشه
 و ارسطاطالیس سکنت را گفت اگر عانت خدا تعالی خویشی اغافریا خواهی
 ساعت کن سوم آنکه اوقات خود را مستغرق شغولت و لذات جسمانی نذار و
 چه قوی بن اسباب فساد ملک نیست بلکه از اوقات است و فراغت چیزی
 بد بر ملک و مصلح رعیت نماید چنانچه نصیحت پادشاهی میگوید گفت خود غفلت میکن
 تا ضائعان ملک تو بر خیزند شکایت تو بدگاه حق نبرد و خوبان ملک که عمر
 تباه کنی که دولت و عمر چون آفتاب نهد که بامداد بر یو آید و شبانگاه بر یو آید
 دیگر باشد و خیال کن که تو دنیا را بخوری دنیا را بخور چهارم آنکه بنامی کار با بزرگ
 و مدارانند بر عتف و تهنیت آنکه در رضا خلق رضا حق طلب شرم آنکه نصایح خلق

از خاندان شاهی بود گفت آنکه کار با بزرگ که لائق اهل عقل و کیاست بود
 خردنی باز کند اشتیاق گفته اند که اساس بنام عدلت بره قاعد است یکی آنکه هر چه
 که واقع شود فرض کند که خود رعیت است پادشاه دیگری پس چه بخود در اندازد و بر
 رعیت جانزند و دوم آنکه نظار را با حجابات تجویز نکند از خطر آن پر خد را بشه
 و ارسطاطالیس سکنت را گفت اگر عانت خدا تعالی خویشی اغافریا خواهی
 ساعت کن سوم آنکه اوقات خود را مستغرق شغولت و لذات جسمانی نذار و
 چه قوی بن اسباب فساد ملک نیست بلکه از اوقات است و فراغت چیزی
 بد بر ملک و مصلح رعیت نماید چنانچه نصیحت پادشاهی میگوید گفت خود غفلت میکن
 تا ضائعان ملک تو بر خیزند شکایت تو بدگاه حق نبرد و خوبان ملک که عمر
 تباه کنی که دولت و عمر چون آفتاب نهد که بامداد بر یو آید و شبانگاه بر یو آید
 دیگر باشد و خیال کن که تو دنیا را بخوری دنیا را بخور چهارم آنکه بنامی کار با بزرگ
 و مدارانند بر عتف و تهنیت آنکه در رضا خلق رضا حق طلب شرم آنکه نصایح خلق

۲۰۵
 گروہیانیان برکت
 گروہیانیان نشان
 گروہیانیان نام
 گروہیانیان کیم
 و این دقتی باشد
 که خوبست سوال
 جواب بنظره و
 جلال قدر است
 میزان فروع خدای
 انجیل میثوری و دل
 مایند و

اصلاً از آن تغیر نشود و از ایشان انظار کنیم و حقد نماید چه هرگز میگوید که ایشان
شود و اگر بجا و له انجامد و آره و قاتجا و نکند و جواب بطریق عالم گوید همیشه
حکیم را باشد از ادب مجلس سلاطین و کابرانکه اصلاً در حضور ایشان مشورت
و چون ال از دیگری کنند اقامه جواب باید که این ادب عادت باید و چنانچه
سبق ذکر یافت چه حقیقت هم سبب خفت قائل شدیم و هم موجب خفت سائل
و سوال اگر سائل گوید تو نویسم آهریه قائل جوابی ننماید از سعه خود و خجالت
یابد اگر از جمیع سوال کنند سبقت جواب نماید چه آهریه ایشان را خوش نیاید
و در سخن اعیب گیرند اگر تاخیر کند تا دیگران جواب دهند و عیب هر سخن معلوم شود
بعد از آن اگر مرید نمی آید با عرض کند تا با رعایت ادب عت و ظا هر شود
و باید که اصلاً جمعی ایشان را مرید قریبی باشد تقدم بخوبی خاطر خود را بان
رنجه نداند که دیگری بی فضیلت و قربت و مرتبت در راجع باشد چه کسر و اگر چه
حجرات علوی با مناسبتی ذاتی با کس تواند بود و اگر چه در نهایت و نوبت باشد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اعلامی است که در این کتاب مذکور است و این کتاب را از دست
نویسنده آن می توان دید و این کتاب را از دست نویسنده آن

لطف از کمال ایشان
 بسیار از ایشان گاه در مشیت
 بسیار از ایشان گاه در مشیت
 بسیار از ایشان گاه در مشیت
 بسیار از ایشان گاه در مشیت

عزت لازمست اکثر مردم طالع است میوهانی و شتمنیات نفسانی اند و اینها
 با ایشان بقدر ضرورت باید نمود و حکما این طالع را تشبیه بتوبل کرده اند که
 در طعمه لقب در حاجت بکار باید داشت قبلت کثرت آن هر دو موجب و شود
 و از سلاطین گفته که مرم نمیدست در مهال محتاجند بحال فائزیت هست
 استند از بخت و ایشان نیست و در حال شدت بخت اند و معاونت بوقت
 احتیاج اعظم سلاطین که بی نیازترین مردم توانند بود و به استحقاق بیت بل
 بنظر اوسا کهین چون ناس اند هم چون احتیاج فقر اوسا نیست با بل احسان
 و ثروت فقر طیس گفته که اگر همه دنیا غایت آنکس باشد باز فائزیت صد است
 محروم حیات بر و بال بود بلکه بقای او مانع و اگر گمان ده که تحصیل این حیالات است
 گمانی خطاست چه جوهر ارق صاوقه که معیار اعتبار تمام عیار ایزد نو اور
 عالم است و در وقت وقوع مصیبت یا هجوم نعمتی هیچ از کنوز و فائن بکار نیا
 و ما فیها نافع نیاید بجای وستی که در همه مساعیت نماید و حصول سعادت

و خفیت عتانی آن کسانی که در وقت
 استند از کمال ایشان
 بسیار از ایشان گاه در مشیت
 بسیار از ایشان گاه در مشیت
 بسیار از ایشان گاه در مشیت
 بسیار از ایشان گاه در مشیت

کدام که در این عالم
 بسیار از ایشان گاه در مشیت
 بسیار از ایشان گاه در مشیت
 بسیار از ایشان گاه در مشیت
 بسیار از ایشان گاه در مشیت

اعانت کند نباشد چنانچه اسعاد و تمندی که ازین نعمت عظیمه حسی و انی داشته باشد
و اگر چه و از دنیا هیچ نباشد و از وسعید ترانکایا و جوهریت سلطنت ازین مملکت
باشد چه پادشاه و اطلاع کلمات و خبریات مملکت و مصالح طوائف عیث ضرورت
و درین متکثره چشم و دو گوش و یک دل و یک زبان فی نیست چون بجهت
چشم و گوش و دل و زبان باین ملک و شو چشم همه بیند و گوش همه شنود و زبان
گوید صید مملکت و برسان گردد و گفته اند که چون هر که شخص را بصفت
احتیاج کند دل استخبار احوال نماید باید و مادر حال عمومی چه بد سلوک نمود و اگر چه
حقوق موسوم با اصلا و برهما و نباید کرد و او را بدستی نشاید گرفت چه هر کس که
حقوق الدین و حقوق متقابل و از هیچ طمع خیر نتواند و البتة ان ازین
معاشرت و اباد و ستان سالمه با ایشان منحصر باید کرد بعد از آن احوال و در شکر
و کفران نعمت و لیا نعم باید نمود اگر صفت کفران صوفی با نعمت در دوستی او
نباید کرد چه در وصف شایع خصلت از کفران نعمت مذموم نیست و صفت

بصفت ازین نعمت عظیمه حسی و انی داشته باشد
و اگر چه و از دنیا هیچ نباشد و از وسعید ترانکایا و جوهریت سلطنت ازین مملکت
باشد چه پادشاه و اطلاع کلمات و خبریات مملکت و مصالح طوائف عیث ضرورت
و درین متکثره چشم و دو گوش و یک دل و یک زبان فی نیست چون بجهت
چشم و گوش و دل و زبان باین ملک و شو چشم همه بیند و گوش همه شنود و زبان
گوید صید مملکت و برسان گردد و گفته اند که چون هر که شخص را بصفت
احتیاج کند دل استخبار احوال نماید باید و مادر حال عمومی چه بد سلوک نمود و اگر چه
حقوق موسوم با اصلا و برهما و نباید کرد و او را بدستی نشاید گرفت چه هر کس که
حقوق الدین و حقوق متقابل و از هیچ طمع خیر نتواند و البتة ان ازین
معاشرت و اباد و ستان سالمه با ایشان منحصر باید کرد بعد از آن احوال و در شکر
و کفران نعمت و لیا نعم باید نمود اگر صفت کفران صوفی با نعمت در دوستی او
نباید کرد چه در وصف شایع خصلت از کفران نعمت مذموم نیست و صفت

و اگر چه و از دنیا هیچ نباشد و از وسعید ترانکایا و جوهریت سلطنت ازین مملکت
باشد چه پادشاه و اطلاع کلمات و خبریات مملکت و مصالح طوائف عیث ضرورت
و درین متکثره چشم و دو گوش و یک دل و یک زبان فی نیست چون بجهت
چشم و گوش و دل و زبان باین ملک و شو چشم همه بیند و گوش همه شنود و زبان
گوید صید مملکت و برسان گردد و گفته اند که چون هر که شخص را بصفت
احتیاج کند دل استخبار احوال نماید باید و مادر حال عمومی چه بد سلوک نمود و اگر چه
حقوق موسوم با اصلا و برهما و نباید کرد و او را بدستی نشاید گرفت چه هر کس که
حقوق الدین و حقوق متقابل و از هیچ طمع خیر نتواند و البتة ان ازین
معاشرت و اباد و ستان سالمه با ایشان منحصر باید کرد بعد از آن احوال و در شکر
و کفران نعمت و لیا نعم باید نمود اگر صفت کفران صوفی با نعمت در دوستی او
نباید کرد چه در وصف شایع خصلت از کفران نعمت مذموم نیست و صفت

مجلس ششم در بیان فضیلت از شکر نعمت مدوح ترند و مراد شکر نه محرومان است چه گاه باشد
که کسی بسبب فقر از قیام بکافا عاجز آید یا بدل لا محبت زود و زبان شایسته گوید
چنین کس متعسر نباشد پس اصل نایب در حال میل و بلذات جمع اموال مقدمات او اگر
درین بولب باشد با صفت انشای پس نظر کنند درین و ترفع و غلب گرددین با
مفروض با هم مرود بود چه با و غلب انصاف مغلوب باشد زیاد و از حق خود طلبید
و آخر الامر نوی نزد ال معوت گردد و دیگر ملاحظه نماید که اگر شغف با انواع لهو و
و اسامع با غمانی معاشرت با غوانی و از رعایت جانب و توان حقیقی باز و از دست او
عزت نباید کرد و چون در جمیع این صفات از بویته متحان کام عیار چون بدو راصد
کامل و شفیقه فاضل باید دست و جو محبت او را با نقد جان و گنجینه دل نگاه
باید داشت چه لافحه الا بالصدق الکامل بعضی حکما گفته اندانی لا غیب
درین سخن نه صدیق فاضل لکن چنین کس کبریت احرار است اگر دست
بر یک دست حقیقه احتسار ولی باشد چه قیام مبرم حقوق شخاص و ده سنده

در بیان فضیلت از شکر نعمت مدوح ترند و مراد شکر نه محرومان است چه گاه باشد
که کسی بسبب فقر از قیام بکافا عاجز آید یا بدل لا محبت زود و زبان شایسته گوید
چنین کس متعسر نباشد پس اصل نایب در حال میل و بلذات جمع اموال مقدمات او اگر
درین بولب باشد با صفت انشای پس نظر کنند درین و ترفع و غلب گرددین با
مفروض با هم مرود بود چه با و غلب انصاف مغلوب باشد زیاد و از حق خود طلبید
و آخر الامر نوی نزد ال معوت گردد و دیگر ملاحظه نماید که اگر شغف با انواع لهو و
و اسامع با غمانی معاشرت با غوانی و از رعایت جانب و توان حقیقی باز و از دست او
عزت نباید کرد و چون در جمیع این صفات از بویته متحان کام عیار چون بدو راصد
کامل و شفیقه فاضل باید دست و جو محبت او را با نقد جان و گنجینه دل نگاه
باید داشت چه لافحه الا بالصدق الکامل بعضی حکما گفته اندانی لا غیب
درین سخن نه صدیق فاضل لکن چنین کس کبریت احرار است اگر دست
بر یک دست حقیقه احتسار ولی باشد چه قیام مبرم حقوق شخاص و ده سنده

در بیان فضیلت از شکر نعمت مدوح ترند و مراد شکر نه محرومان است چه گاه باشد
که کسی بسبب فقر از قیام بکافا عاجز آید یا بدل لا محبت زود و زبان شایسته گوید
چنین کس متعسر نباشد پس اصل نایب در حال میل و بلذات جمع اموال مقدمات او اگر
درین بولب باشد با صفت انشای پس نظر کنند درین و ترفع و غلب گرددین با
مفروض با هم مرود بود چه با و غلب انصاف مغلوب باشد زیاد و از حق خود طلبید
و آخر الامر نوی نزد ال معوت گردد و دیگر ملاحظه نماید که اگر شغف با انواع لهو و
و اسامع با غمانی معاشرت با غوانی و از رعایت جانب و توان حقیقی باز و از دست او
عزت نباید کرد و چون در جمیع این صفات از بویته متحان کام عیار چون بدو راصد
کامل و شفیقه فاضل باید دست و جو محبت او را با نقد جان و گنجینه دل نگاه
باید داشت چه لافحه الا بالصدق الکامل بعضی حکما گفته اندانی لا غیب
درین سخن نه صدیق فاضل لکن چنین کس کبریت احرار است اگر دست
بر یک دست حقیقه احتسار ولی باشد چه قیام مبرم حقوق شخاص و ده سنده

۳۱
منفعی باشد که بدین
نیای از زینت آسمان باشد
چو بگردن نظر در خون درگاه
خبر غیبی تا طبع در خون مان
عبودیت حق با کمال
از آن صفت دریاچه شود
از آن صفت دریاچه شود
توان کرد اما طبع غیبی
از آن صفت دریاچه شود
از آن صفت دریاچه شود

دور نفوس اوقع بمیت

دَعْوَى لَآخِرِ عَالِی الرَّخَائِصِ

بَلْ فِي الشَّارِدِ تُعْرِفُ الْأَخَوَانِ

و در مراعات ایشان انتظار الهام

ایشان بی ملکہ از امارت و شواہد تعرف احوال نشان کنند و اگر بعد از امارت ہونے

مشاهده کند ایما جان زند او ملک مخالطت تیمار می سازد. اگر این غرض را

تو آمد کرد
 کسی باز در از او
 بی کسی این شنیده از خصم
 حق زیکه اگر است گنجی خاطر و زبان
 ۱۶
 ساقی است و باعث فتنه و حال متروک باشد
 آنکه نه نفس لا مریز است و دیگران اغریز
 غرت و دریت تو بطرف نهاده و کماست غلانی
 و مخمراز و مریز صفت مبدئه کماست غلانی
 مینمود و مانید ۱۷
 از روی سبب یکسرا خاطر محسن البیاض
 حرف نرا بفتح و ای طوطی منجی و گزید
 ۱۸
 زنی زارت و فارسان در نموی بدن غریزه زنی
 بلکه در خیمه شافیه می شود بدین در اختیار ده
 که زنی را با این که چند دوست دارد گفت
 دارم یکسرا اخبار و می بانی مال خواست
 بگانی بفرستد اخبار و می بکنند خلاف می دارد
 که ام است و دوست از آن بگانی که بگانی
 بگانی بفرستد اخبار و می بکنند خلاف می دارد
 که ام است و دوست از آن بگانی که بگانی

[illegible]

۱- منتخبان بوجہ انتخاب
 ۲- بعض بزرگان و اعیان
 ۳- بعض از اعیان و ارباب
 ۴- بعض از اعیان و ارباب
 ۵- بعض از اعیان و ارباب
 ۶- بعض از اعیان و ارباب
 ۷- بعض از اعیان و ارباب
 ۸- بعض از اعیان و ارباب
 ۹- بعض از اعیان و ارباب
 ۱۰- بعض از اعیان و ارباب

اول شبلی یا حکایت نیری و از ازان گاهی در اکران نیا بد طریق تعریف کنیا
 اشارتی بآن یکر اگر تصریح استیلاج افتد خلوت بعد از تمهید متما که متضمنه وقت
 باشد و آنگاه از غیر او اگر چه درستان باشد با خفا کند باید صلا تمام آمد اندر چه
 بنای محبت استوار باشد سعایت نام در صد نحرف انهدم و یک حکایت تمام را
 کرده اند کسی بنام یواری مستحکم را میخراشد تا سرگشت اجای پید کند
 چون خنده یابد به پیشه آزار بزرگ تر سازد بالاخره بنا را منهدم کند و خط محبت
 بلیغ و جب با چه در نظام موثر قوام مصاحح جمهور آریست کما بق لمعه ششم
 و آداب معاشرت با طبقات ناس چون شخص متعالیه حال خود با اصناف مردم نماید
 از سه وجه خالی تواند بود یا بر تبه بالاتر از ایشان باشد یا مساوی یا فروتر اما معاشرت
 با قسم اول از لمعه پنجم معلوم شد اما معاشرت با هم و دم نوع با اول معاشرت
 با دوستان و هم معاشرت با دشمنان هم معاشرت با کسانی که دوست باشند
 دشمن و دوستان و صنف باشند حقیقی و غیر حقیقی و طریق معاشرت با دوستان

۱- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۲- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۳- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۴- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۵- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۶- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۷- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۸- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۹- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۱۰- حق سبحانه و تعالی در وقت که

۱- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۲- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۳- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۴- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۵- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۶- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۷- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۸- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۹- حق سبحانه و تعالی در وقت که
 ۱۰- حق سبحانه و تعالی در وقت که

لائق چنان نموده خلاصه آن نصائح که سیاست ملک خصوصیتی تمام دارد
 و اینها را این سال الحاق و لاجرم مضمون این کتاب در دست از بر آید و این کتاب
 است و لی و صایا فاطون سگیدای این کتاب و حق از نگاه دارد و همیشه
 است خود را تعلیم و علم مقصود و اول علم را بکثرت علم امتحان مکن بلکه
 باقتناب از شر و فساد خیار کن از حق تعالی خیر بخواه که زوال منفعیت
 آن آید بلکه از و باقیات صحاحات طلب کن همیشه بیدار باش که شر و آفت
 بسیار است آنچه نباید کرد و بخواه بداند که مقام الهی از بنده نه بر طریق غضب است
 بلکه بر طریق تادیب و تهنید است بمناسبت حیات و بایسته قانع مباش تا موتی شایسته
 آن منضم نباشد و حیات را شایسته شمر مگر آنکه وسیله کتساب خیر باشد و خواب
 آسایش میل مکن الا بعد از آنکه در سه چیز محاسبه نفس کرده باشی یکی آنکه تا مکنی
 که در آن در هیچ خطا از تو واقع شده یا نه دوم آنکه اندیشه کنی تا در آن در هیچ
 خیر کتساب نموده یا نه سوم آنکه هیچ عمل تقصیرت کرده یا نه و اینها را پیش از حیات

دینا سنن فخرت کسان بنیادی
قربانان و فلاح

خلافت است و در دنیا سلاطین
عقیده را بر این بنیاد بنا نهادند
که هر کس که از امت سر برآید
و با او بیجا و دوستی نکند
پیرایه گرامت علی عبادست
یعنی آن عزت که نزد علمای اسلام
متمتع اخلاق بود

علم کل است و علم مجزئ
 ضائع باشد بخیر آن
 از بودن باشد و از
 به خیر است که بغیر از حیات
 آن از فیض و برکت آن پیش
 و است که صدقه جاریه دوم
 مملکت که مردم را بآن شتافت شوند سوم
 وزیر و صاحب کسب را و ادعای کسب
 و سبب و سبب و سبب

۱۲ فرزند
دو از پسران
دو دختر
دو پسر
دو دختر
دو پسر
دو دختر
دو پسر
دو دختر

باتفاق مذموم و در قسم سوم خلافت حکمای هند اینند که محمود است و حکمای
فرس اینند که محمود است بلکه مذموم است و سخاوت است که بقدر حاجت
اهل استحقاق برسانی و هر که ازین مرتبه تجاوز نماید بحد فراط که از سخا با فراط
انحراف یافته باشد هر پادشاه سیه زیادت از آنچه بکنت او باشد بخشدگی نماید
البته سبب و ملک و شوادی بکند یا تو بار ما گفته ام که اهل در سخا و کرم و
بغای ملک است که طمع و مال مردم بکنی و از جمله سخا و کرم که هم جایز ندارد
و از عیب پوشیده مردم تفشیش نکنی و از انعامی که بهی و بی یا بکنی تمامی
و همان است که میکان اگر می ار می با مردم کشاوه و باشی و جواب
مردم بگوئی از خطای جان گذری می بکنی عقل ارتد بارت و این
کمالات و تقاضاست و اهل همه فضائل و اول که عقل محبت نام است
آیه سلطنت ریاست لغتها مقصود است بلکه مقصود از انانیت محبت چهر
پادشاهی دین تابع خود دارد و استغفاف ناموس الهی کند ناموس الهی و زاری

[illegible]

و خواران ناموس کس
 بن کشته افتاد بر سر
 و خواران ناموس کس
 بن کشته افتاد بر سر
 و خواران ناموس کس
 بن کشته افتاد بر سر

و نقص عهده نضاد انجامید بر چیرگی از تو فوت شو تاوسف منامی که شمس
صبیان ناقص است اهل ملک خود را کسب نمودن علوم هر کس را که و
علم فائق شده نمره عیانت تربیت مخصوصه اگر که این حاصلت سبب یادی
محبت تو در لها شود و موجب نق ملک بقای کزین پادشاهی یونانیان
بسیار من بمرین و حاصلت و ام داشت چایشان عایار تحصیل علوم هر
میفرمودند بر تبه که دختران خانه پدران فرائض و آداب نوامیس و جمله
اصول طب و نجوم میدادند از دست کسیکه معتمد تو نباشد چیزی مخور
و از محافظت خود غافل مباش و آن قصه افراوش مکن پادشاه هند
تحف از بر او تو فرستاد و از جمله آن کنیز کی بود که در از طفولیت بر هر پرده بود
طبیعت او قریب بافا شده بود و غرض ایشان از آن قصه بود و من اینجا
را بفرست در یافتن و ترا تنبیه کردم ای اسکندر یک دلیل حکم کن چون این
شوندیل بطرف اتوی کن ای حکمت عدل صفتی از صفات الهی است

و نقص عهده نضاد انجامید بر چیرگی از تو فوت شو تاوسف منامی که شمس
صبیان ناقص است اهل ملک خود را کسب نمودن علوم هر کس را که و
علم فائق شده نمره عیانت تربیت مخصوصه اگر که این حاصلت سبب یادی
محبت تو در لها شود و موجب نق ملک بقای کزین پادشاهی یونانیان
بسیار من بمرین و حاصلت و ام داشت چایشان عایار تحصیل علوم هر
میفرمودند بر تبه که دختران خانه پدران فرائض و آداب نوامیس و جمله
اصول طب و نجوم میدادند از دست کسیکه معتمد تو نباشد چیزی مخور
و از محافظت خود غافل مباش و آن قصه افراوش مکن پادشاه هند
تحف از بر او تو فرستاد و از جمله آن کنیز کی بود که در از طفولیت بر هر پرده بود
طبیعت او قریب بافا شده بود و غرض ایشان از آن قصه بود و من اینجا
را بفرست در یافتن و ترا تنبیه کردم ای اسکندر یک دلیل حکم کن چون این
شوندیل بطرف اتوی کن ای حکمت عدل صفتی از صفات الهی است

و نقص عهده نضاد انجامید بر چیرگی از تو فوت شو تاوسف منامی که شمس
صبیان ناقص است اهل ملک خود را کسب نمودن علوم هر کس را که و
علم فائق شده نمره عیانت تربیت مخصوصه اگر که این حاصلت سبب یادی
محبت تو در لها شود و موجب نق ملک بقای کزین پادشاهی یونانیان
بسیار من بمرین و حاصلت و ام داشت چایشان عایار تحصیل علوم هر
میفرمودند بر تبه که دختران خانه پدران فرائض و آداب نوامیس و جمله
اصول طب و نجوم میدادند از دست کسیکه معتمد تو نباشد چیزی مخور
و از محافظت خود غافل مباش و آن قصه افراوش مکن پادشاه هند
تحف از بر او تو فرستاد و از جمله آن کنیز کی بود که در از طفولیت بر هر پرده بود
طبیعت او قریب بافا شده بود و غرض ایشان از آن قصه بود و من اینجا
را بفرست در یافتن و ترا تنبیه کردم ای اسکندر یک دلیل حکم کن چون این
شوندیل بطرف اتوی کن ای حکمت عدل صفتی از صفات الهی است

[illegible]

۳۳۳
 در حکم و با و ستمو خزیده و لا در ان از صولت قلب و قلب پناه حبه آسمان
 از تغییر و سحاب سحاب برگرفته زیر کان حفظ اعتدال مزاج انهم قانون کانون
 لازم و بسته نی فی حکومیم که با پاس الت سلطان طبیعت را محال که از
 اعتدال تجاوز نماید و از انحراف دم زندیا و سباط افراط و تفريط قدم نهد
 بلکه حکم عدل که در طبع زمان انسخ شده هوا هر چه و جذبی که مبر و ایام از زمین
 کسب و بود اکنون او میکند و ابر هر بخاری که از بخار غصب نموده در عوض
 و در آنها باز سید و معمار از لی بخت تاسیس عمارت عالم آب در گل میریزد ابا
 علوی پیر سر نشاط جوانی از سر گرفته بخت طلب نسل نباتات قطرات نطفه
 در ارحام آنها سفلی ایداع میکنند مواد آمان و در جهان از نو اثر طمس و
 عدان محترق شده بو طبیب حمت الهی بکافور تسکین حرارت فرازش میکنند
 مزاج زمان از یسوست حوادث و ان منحرف شده طبیعت بشرتها متوالی
 علائش نمایانها مال اهل فارس که از اثر خشک سال فتنه خوشیده بود

در حکم و با و ستمو خزیده و لا در ان از صولت قلب و قلب پناه حبه آسمان
 از تغییر و سحاب سحاب برگرفته زیر کان حفظ اعتدال مزاج انهم قانون کانون
 لازم و بسته نی فی حکومیم که با پاس الت سلطان طبیعت را محال که از
 اعتدال تجاوز نماید و از انحراف دم زندیا و سباط افراط و تفريط قدم نهد
 بلکه حکم عدل که در طبع زمان انسخ شده هوا هر چه و جذبی که مبر و ایام از زمین
 کسب و بود اکنون او میکند و ابر هر بخاری که از بخار غصب نموده در عوض
 و در آنها باز سید و معمار از لی بخت تاسیس عمارت عالم آب در گل میریزد ابا
 علوی پیر سر نشاط جوانی از سر گرفته بخت طلب نسل نباتات قطرات نطفه
 در ارحام آنها سفلی ایداع میکنند مواد آمان و در جهان از نو اثر طمس و
 عدان محترق شده بو طبیب حمت الهی بکافور تسکین حرارت فرازش میکنند
 مزاج زمان از یسوست حوادث و ان منحرف شده طبیعت بشرتها متوالی
 علائش نمایانها مال اهل فارس که از اثر خشک سال فتنه خوشیده بود

در حکم و با و ستمو خزیده و لا در ان از صولت قلب و قلب پناه حبه آسمان
 از تغییر و سحاب سحاب برگرفته زیر کان حفظ اعتدال مزاج انهم قانون کانون
 لازم و بسته نی فی حکومیم که با پاس الت سلطان طبیعت را محال که از
 اعتدال تجاوز نماید و از انحراف دم زندیا و سباط افراط و تفريط قدم نهد
 بلکه حکم عدل که در طبع زمان انسخ شده هوا هر چه و جذبی که مبر و ایام از زمین
 کسب و بود اکنون او میکند و ابر هر بخاری که از بخار غصب نموده در عوض
 و در آنها باز سید و معمار از لی بخت تاسیس عمارت عالم آب در گل میریزد ابا
 علوی پیر سر نشاط جوانی از سر گرفته بخت طلب نسل نباتات قطرات نطفه
 در ارحام آنها سفلی ایداع میکنند مواد آمان و در جهان از نو اثر طمس و
 عدان محترق شده بو طبیب حمت الهی بکافور تسکین حرارت فرازش میکنند
 مزاج زمان از یسوست حوادث و ان منحرف شده طبیعت بشرتها متوالی
 علائش نمایانها مال اهل فارس که از اثر خشک سال فتنه خوشیده بود

از این بیان که سلطان بهرت آثار بی بجوی باز مد غنچه دلهای گمان
که از دمساز اهل طغیان تو تو گره بسته بودیم عدلت آنحضرت شکفتن
گرفت از نظر دشکال این سیاق تواند بود که بعد از آنکه سلسال روت از
اثر برودت حوادث منجم شده بود و کلین طبیعت بهوم بهوم خوشیده به مقتضای
فانظر الی آثار رحمة اللہ کیف یحی الارض بعد موتها و چنین نکات از عصا
قطعت نور این حقائق از کم کون منتفی شده باز آنکه ظلمات کدورت حقایق
وز کار آفاق و جان فرو گرفته نور این قاتق از غیاست خفا منطلق گشت
و هم از پرتو آن این ای روشن از مشرق خاطر سر برد که همچنانکه مطلع رساله
بانوار القاب همایون حضرت ممتازانی و لمعات اوصاف میمون سلطان
سلیمان سکانی منور شد مغرب سران نیز از پرتو نام سعادت در جام ایشان
ستیز گرد و آینه چنانکه مشرق مغرب عالم از انوار سلطنت ایشان خشنود
مطلع و باین سازه نیز بسیار من القاب نباهت هتاسب ایشان من گرد

از این بیان که سلطان بهرت آثار بی بجوی باز مد غنچه دلهای گمان
که از دمساز اهل طغیان تو تو گره بسته بودیم عدلت آنحضرت شکفتن
گرفت از نظر دشکال این سیاق تواند بود که بعد از آنکه سلسال روت از
اثر برودت حوادث منجم شده بود و کلین طبیعت بهوم بهوم خوشیده به مقتضای
فانظر الی آثار رحمة اللہ کیف یحی الارض بعد موتها و چنین نکات از عصا
قطعت نور این حقائق از کم کون منتفی شده باز آنکه ظلمات کدورت حقایق
وز کار آفاق و جان فرو گرفته نور این قاتق از غیاست خفا منطلق گشت
و هم از پرتو آن این ای روشن از مشرق خاطر سر برد که همچنانکه مطلع رساله
بانوار القاب همایون حضرت ممتازانی و لمعات اوصاف میمون سلطان
سلیمان سکانی منور شد مغرب سران نیز از پرتو نام سعادت در جام ایشان
ستیز گرد و آینه چنانکه مشرق مغرب عالم از انوار سلطنت ایشان خشنود
مطلع و باین سازه نیز بسیار من القاب نباهت هتاسب ایشان من گرد

خاتمه غنچه اللغات غنچه اللغات غنچه اللغات غنچه اللغات غنچه اللغات

عبدولی
چو دولت
زین شهر باور
معرب کتابیں
کافلانویست
ایرانیان
و کجای
نسخه و انجیل
کتابیں

از بیم سیاست ایشان چهره کاهی کرده محتاطیست از آنکه بواسطه جذب سوزن
بتیغ کشیدن شتم گشته از بیست و شش ایشان چون بدن خسته سیه برده معارضه
ایشان نبیا و بیدار بلند خسته و بنابر فاهیت و استقامت آسمان از نو ساخته لاجرم
مدی یام و الکلیا اندوختن است از طرف عالم و کفایت اویم قبال بازو
روی آستان جنگی نصیاد می نهند شد تعالی تا سالکان ملک در بحر منجانی خورشید
و ماه زو رطات عمالک برین می آیند در بحر باز با نور محمد الت این دو شید
خورشید و نباه این و خورشید عالم سپاه که یکی نقطه و در خلافت یکی واسطه قیلاو
سلطنت و راس است منور اراد و چهار از میان اشارت و ان سین فلک جهاندار
و نظار برین پیر کا مکاری بقضا سلطان سانا و اللهم كما كننا عبادك في
لال اللافه فكنا على سريرة خلافة و كما افاضنا على نبي نوع الانسان حال العال
الاحسان فادبها بمنزلة السيد الامنان بحق عين الاعيان محمد و آله و صحبه
من في الاعيان

من فی سبیل
 محمول الامار سبب است
 که افکار علی باشد
 سبب و سرش می
 سلوک با نفوس
 می فایده است
 سخنان آن
 عیش شدن از
 می شود
 آرد و در
 می با
 کدانه
 ای بار خد
 واد آن
 تاد و
 ه آن
 می

از سر داران و باران او که
بوی خوشی از گلستان او که
زبان او که بوی خوشی از گلستان او که
دولت او که بوی خوشی از گلستان او که
ایمان او که بوی خوشی از گلستان او که

دینش در حبس است که کند + اینده در که زندان ۳۴

مجلات ذوات قدسیه حکمای فحام و علمای علام مذعنیک شیش پیش او و
چشم و ختن سیاه بکینه صفا گمبے کہ بود خدش سر یا احتوا می خوش قدم
گزیده و منبع بار بحیوتی که صفو تعیدش با تمام مستغرق بر تو اطلاق کرد
در مدنی بحر و کنار و فشانیش مقوم او را که مانع غوص نظر لعل منی انبیا
خوشانیش ظل ظلمانی راشب و زار با مشارق انوار کیمت کاینه اش اثر قیا
نست صبح اول با ثانی زبان میان مهر شرفی ملا جلال الدین محقق و
از شمع افاد اشعاع الاشرق فی مکارم الاخلاق به نوبت شمس باغ
و شروق حکمت الاشرق با وصف استعارات مکاتیب عالمین و استعارات
مدرس عالمین صاحب مطایع از اشکات غطای معضلات قاصه
و آریاب طبائع از رفیع غشای شکلات فاطر لہتمه ایوم توفیقات سما و
از افق بین این مطبع تنویر مطلع طالع بوفض صحنه خد و بد صافی اعا
صادق ابقلاش بر اوج شیوع ساطع بدوش ارگردانیش حریر بران نقش

در کنار آفتاب در قبل ساخته آید تا به غایت مکرر نکات معنی دیگر فکر و طبع را بآیه زخار است که

[illegible]

فهرست مضامین اخلاق جلالی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۴	لمعه ششم در بیان شرف عدالت -	۳	دعای دولت حضرت خاقانی صاحب ثانی
۹۵	تبصره -		خداوند تعالی قلال خلافت و افتخار علی العالین
۱۱۱	تبصره تیسیم هذه الملة -	۱۱	تمهید سبب تالیف و ذکر القاب بیا یون
۱۱۵	حکایت		پادشاهزاده اسلام خداوند ملکه و سلطان -
۱۲۲	لمعه هفتم در اقسام عدالت -	۱۹	مطلع -
۱۲۸	لمعه هشتم در ترتیب اکتساب فضائل -	۲۵	تنویر -
۱۳۴	لمعه نهم در حفظ صحت نفس -	۳۱	تبصره -
۱۳۸	لمعه دهم در معالجات امراض نفسانی -	۳۶	کشف غطا -
۱۴۵	علاج حیرت -	۴۴	اللمع اول در تندیب خلق و درود و لمعه است
"	علاج جهل بسیط -	۴۸	لمعه اول در چهار مکارم اخلاق -
۱۵۱	علاج جهل مرکب -	۵۴	لمعه دوم -
۱۶۸	علاج بددلی -	۵۹	لمعه سوم -
۱۶۰	علاج خوف -	۶۶	تنویر -
۱۶۸	علاج افراط شهوت -	۶۶	لمعه چهارم -
۱۸۶	علاج حزن -	۸۴	لمعه پنجم -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۲۸	لغة اولی در احتیاج انسان بتمن -	۱۸۹	علاج حسد -
۲۳۸	لغة دوم در فضیلت محبت -	۱۹۱	لامع دوم در تکبیر منزل و درویشی شش لمعه است
۲۶۰	لغة سوم در اقسام دینیه -	"	لغة اول در سبب احتیاج بمنزل -
۲۶۸	لغة چهارم در سیاست ملک و آداب ملوک -	۱۹۴	لغة دوم در سیاست اقوات و اموال -
۲۹۹	لغة پنجم در آداب خدمت -	۲۰۰	لغة سوم در سیاست اهل -
۳۰۶	لغة ششم در فضیلت صداقت -	۲۰۶	لغة چهارم در سیاست اولاد -
۳۱۳	لغة هفتم در آداب معاشرت -	۲۱۴	آداب سخن گفتن -
۳۲۱	مغرب در بعضی لواحق -	۲۱۴	آداب حرکت و سکون -
۳۲۲	سمت اولی در وصایای افلاطون -	۲۱۸	آداب طعام خوردن -
۳۲۵	سمت دوم در وصایای ارسطاطالیس -	۲۲۰	لغة پنجم در رعایت حقوق پدران و مادران -
۳۳۸	خاتمة الطبع -	۲۲۳	لغة ششم در سیاست خدم -
۳۴۲	خاتمة الکتابت -	۲۲۸	لامع م در تدبیر من رسوم بادشاهی و درویشی لمعه است

خاتمة الطبع حال

بفضلہ تعالی بار دوازدهم نسخه اخلاق جلالی بامه جولائی سنه ۱۳۱۵ مطابق ماه ربیع الاول سنه ۱۳۱۵ بمقام لکهنؤ
در مطبع فشی نول کشور بعالی ہستی جناب فشی پراگ نراین صاحب دامت اقبالہ مالک مطبع موصوف

حلیہ طبع پوشیدہ مقبول عالم گردید



نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
بوستان مترجم یعنی اردو نظم شعر بہ شعر از منشی کوئند پر شاہ فضا۔	۱۲	بوستان تہذیب۔ جامع اخلاق و ادب مرتبہ نواب حاجی محمد عمر علی خان بہادر فیروز جنگ مطبوعہ نظامی۔	۹۲
بہار بوستان۔ شرح بوستان از ٹیک چند بہار اخلاق ناصری۔ از شیخ نصیر الدین محقق طوسی۔ کاغذ سفید گندہ۔	۷	بحر الحقیقت۔ اصلاح نفس مین۔	۲
اخلاق محسنی۔ بہ تحشیہ جدید واضح قلم مصنف احسین واعظ الکاشفی۔	۷	آبجیات۔ اخلاق و موعظت مین مصنفہ منشی کامتا پر شاہ۔	۳
ثنوی سلبیل۔ پرورش موعظت حکیمانہ از حکیم نور حسین اعروہوی۔	۹۲	کیماے حکمت حصہ اول۔ بیان شرافت علم و ادب۔	۲
نکات احسانی۔ ورتہذیب اخلاق۔	۹۲	نجات المومنین۔ ذکر کرامات حضرت شاہ نجات الدہ مطبوعہ مطبع ٹیالہ۔	۸
جمہ پند سودمند لہان مع سعادت نامہ لہ خواجہ عبید اللہ انصاری و تحفہ الملوک و مشاج العابدین۔	۲	تہذیب الاخلاق۔ مولفہ مولوی نجم الحق۔	۱
آتب اخلاق و تصوف اردو		پیراہن یوسفی۔ اردو ترجمہ منشی مولانا روم کا نظم شعر بہ شعر اور حاشیہ پر اردو مین حاصل مطلب مع فوائد تصوف کامل دو جلد مین تفصیل ذیل۔	۱۱
جامع الاحق۔ ترجمہ اخلاق جلالی۔	۹۲	(جلد اول) ترجمہ دفتر ۲ و ۳۔	۱۱
تہذیب النفوس۔ سید فخر الدین حسین۔	۹۳	(جلد دوم) ترجمہ دفتر ۴ و ۵۔	۱۱
باب دانش۔ مولفہ دو کونہ۔	۲	اخلاق رضی۔ مصنفہ قاضی محمد رضی۔	۱۲
اوقات عزیزی۔ از سید غلام حیدر خان۔	۱۲	شجرہ معرفت محشی منتخبات ثنوی مولانا روم ترجمہ سید غلام حیدر صاحب۔	۱۳
ترجمہ عوارف المعارف۔ کامل دو جلد مین		تحفہ سروری۔ نظم ادب عبادت جملہ اعضا از مفتی غلام سرور۔	۱۴
ترجمہ مولانا ابوالحسن فرید آبادی۔	۱۴	شکل حجت منظوم۔ عبرت انگیز و دلچسپ مضمون ہے۔	۱۵
خرنوبہ دانش۔ ہوشمندی کی تعلیم از مولوی محمد کرم بخش۔	۹۲		

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
بوستان معرفت شرح اردو مثنوی مولوی روم		فخرالدین احمد کاغذ سفید کنندہ	
دفتر اول - مولفہ حضرت مولوی عبد المجید خان		اکسیر ہدایت حسب مراتب بالا کاغذ سفید و خنائی معمولی	۱۳۱
مؤلف ریاض التحقیق شرح اردو و سکند نامہ		ترجمہ رشحات - مترجمہ مولانا ابوالحسن صاحب	۱۳۲
جدید الطبع -		فرید آبادی کاغذ سفید	۱۳۳
ایضاً - دفتر دوم -		تہذیب احسانی - مولفہ حکیم احسان علی	۱۳۴
ایضاً - دفتر سوم -		مجموعہ توحید - از شاہ عبد الصمد عسوف	۱۳۵
ایضاً - دفتر چارم -		رن مست خان شامل چار رسالہ (۱) الفیہ	۱۳۶
ایضاً - دفتر پنجم -		وجہن (۲) بھجن (۳) مثنوی المدنام جیورے	۱۳۷
ایضاً - دفتر ششم -		(۴) پریم نامہ شاہ ولی	۱۳۸
رسالہ شرافت مولفہ منشی نادر حسین علی گڑھی	۵	رہبر راہ حق - مجموعہ فراہم کردہ حاجی زکریا خان	۱۳۹
کنز الاسرار - ترجمہ اردو نظم مثنوی شاہ ابو علی قلندر		مباحب سینرودہ رسالہ (۱) رہبر راہ حق (۲)	۱۴۰
قدس سرہ ہموزن مثنوی از مولوی سید حیدر خان	۱۱	رسالہ مرغوب القلوب از حضرت شمس تبریز	۱۴۱
چشمہ فیض - نظم ترجمہ اردو و پند نامہ عطار کلام		(۳) مثنوی شاہ ابو علی قلندر (۴) مثنوی	۱۴۲
عارف کامل حضرت شیخ فرید الدین قدس سرہ		بے سرنامہ عطار (۵) چشم بکشا (۶) پریم نامہ	۱۴۳
از مولوی عبد الغفور خان بہادر -	۱۶	شاہ ولی (۷) مثنوی المدنام (۸) بھجن	۱۴۴
مذاق العارفين - ترجمہ احیاء علوم الدین عربی		حضرت شاہ عبد الصمد (۹) الف بے جوہر	۱۴۵
ہر چہا رجلہ کامل درو و جلد کاغذ سفید و لاتی	۵۵	(۱۰) تحفۃ العاشقین (۱۱) مثنوی حضرت شیخ بہلول	۱۴۶
ایضاً حسب مراتب مذکورہ کاغذ خنائی -	۵۵	(۱۲) رموز الحقیقہ (۱۳) ترجیع بند عارف	۱۴۷
گلشن سروری - نظم من تہذیب و اخلاق کا -		پند نامہ و حیل صنفہ منشی واحد علی وحید	۱۴۸
بیان مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری -	۶۶	مجموعہ قصوف تصنیف حقائق آگاہ شیخ	۱۴۹
اکسیر ہدایت - ترجمہ اردو و کیمیائے سعادت		برہان صاحب	۱۵۰
جامع شریعت و حقیقت مترجمہ مولوی			

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. 19150 Book No. 11112

Vol. _____ Copy _____

Accession No. 11112

--	--	--	--

The Jammu & Kashmir
University Library,
Srinagar.

1. Overdue charge of one
anna per-day will be
charged for each volume
kept after the due date.

Borrowers will be held
responsible for any dam-
age done to the book
in their possession.



**ALLAMA
IQBAL LIBRARY**
UNIVERSITY OF KASHMIR
HELP TO KEEP THIS BOOK
FRESH AND CLEAN.